



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب سوم



فهرست مطالب

- سوال ۱: جایگاه مستدرک حاکم، کنز العمال و تخلص ذهبی در میان اهل سنت (ترجیحا به تفکیک مذاهب چهارگانه). ۳
- سوال ۲: امام زمان عج الله تعالی فرجه، در چند سالگی غایب شدند و آیا ایشان در دوره‌ی غیبت همسر و فرزند هم دارند؟ ۱۱
- سوال ۳: آیا خیراتی که برای اموات انجام می‌شود به آنان می‌رسد (توضیح دهید)، آیا در این زمینه‌ی روایات محکم و مستندی داریم؟ ۱۲
- سوال ۴: وقتی امام زمان (عج) ظهور نمایند، چطور می‌خواهند با شمشیر به جنگ سلاح‌های پیشرفته اتمی، کشتار جمعی و لیزری بروند؟ ۱۴
- سوال ۵: خداوند متعال در قرآن فرموده است که شهداء نزد من زنده هستند و نفرمود که در دنیا زنده هستند. نظر شما چیست؟ ۱۶
- سوال ۶: تماشاگران که نقاد حرفه‌ای نیستند. شاخصه‌های تبلیغات و القانات ضد دینی در فیلم‌ها و سریال‌ها چیست و چگونه صورت می‌پذیرد؟ ۱۷
- سوال ۷: چرا در حالی که ما شیعیان برای اثبات ولایت و امامت به کتب اهل سنت استناد می‌کنیم (مثل کتاب الغدیر)، احکامشان را که در همان کتاب‌ها مندرج است را قبول نمی‌کنیم؟ ۱۹
- سوال ۸: آیا بهایی‌ها ازدواج با محارم (مثل خواهر، برادر، خاله، عمو، دایی و ...) را جایز می‌دانند؟ لطفاً پاسخ مستند بدهید. ۲۰
- سوال ۹: عبادت چیست؟ خدا چه نیازی دارد؟ چرا باید عباداتی مثل نماز یا روزه را عیناً آن طور که دستور داده شده انجام دهیم؟ چه خاصیتی دارد؟ ۲۱
- سوال ۱۰: آیا فرزندان آدم و حوا، برادر و خواهر با هم ازدواج کرده‌اند و ما همه با هم برادر و خواهر یا محرم یک دیگر هستیم؟ ۲۳
- سوال ۱۱: اگر افرادی از پیروان ادیان دیگر مانند مسیحی یا یهودی یا ... بخواهند راجع به اسلام تحقیق کنند تا ببینند به چه جهاتی کامل‌تر است، از کجا باید شروع کنند؟ آیا کتب خاصی معرفی می‌کنید؟ ۲۴
- سوال ۱۲: اگر پیامبر و امامان معصوم^(ع) عالم به همه علوم و دانش‌ها بوده‌اند چرا آنها رابه مردم زمان خود ارائه نکردند که مردم بدون مشکلات به بهترین شیوه زندگی کنند و به شکل پیشرفته کنونی راحت باشند؟ ۲۵
- سوال ۱۳: برخی از اهل سنت می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) بر اساس آیه مبارکه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ... الحجرات - ۱۰» برای انجام وظیفه‌ی دینی خود نسبت به آشتی دادن بین امام علی (ع) و خلیفه‌ی اول و دوم غدیر خم را بر پا کرد! پاسخ چیست؟ ۲۷
- سوال ۱۴: می‌گویند: این اخلاق است که بد و خوب را تعیین می‌کند و نه مذهب! پاسخ چیست؟ ۲۸
- سوال ۱۵: برخی می‌گویند طبق روایات حضرت وقتی ظهور می‌نمایند که جهان پر از ظلم، جور و فساد شود و برخی دیگر می‌گویند: با عبادت، دعا، پرهیز از گناه و جهاد امام (عج) را در ظهورش یاری کنید. متوجه این تضاد نمی‌شویم؟ ۳۰

سوال ۱۶: نظر تشیع راجع به صوفیه چیست؟ و آیا روایت مرحوم مقدس اردبیلی به نقل از حضرت امام رضا علیه السلام در برابری انکار صوفیه با جهاد در رکاب رسول خدا (ص) صحیح است؟ ۳۲

سوال ۱۷: پدر و مادر دلسوز و مهربانی داشتند که وفات نمودند. بسیار مایلیم برای آنها کاری کنیم که همه‌ی گناهانشان آمرزیده شود و قرین رحمت گردند و البته خودم به آن محتاج‌ترم. آیا دعایی یا توصیه می‌نمایید؟ ۳۴

سوال ۱۸: شما با صوفی‌ها و دراویش چه کار دارید؟ مگر مردم نمی‌توانند آزادنیستند که هرگونه که می‌خواهند فکر کنند، هر اعتقادی که می‌خواهند داشته باشند، یا هرطور که دوست دارند خدا را عبادت کنند؟ ۳۵

سوال ۱۹: نظرتان را راجع به دوستی پسر و دختر (bf & gf) که دیگر عادی هم شده است بگویید. آیا آن طور که مد شده است زیاد داشتن موجب تخریب یا به اصطلاح کلاس و نداشتن آن نشانه‌ی املی است؟ و آیا نمی‌توان دوستی با روابط سالم داشت؟ ۳۶

سوال ۲۰: آیا شما هر چه در سریال «مختار نامه» از دروغ، تحریف، خیالیافی و نمایش زنان هست را فقط چون موضوعش تاریخ اسلام است قبول دارید و تأیید می‌کنید؟ ۳۸

سوال ۲۱: در شبکه الشارجه و برنامه‌ی فارسی زبان «ظلال احکام»، به استناد آیه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» گفتند که حضرت حضر پیامبر ممکن نیست که زنده باشد. پاسخ چیست؟ ۴۰

سوال ۲۲: اگر ائمه‌ی ما از همه‌ی اسرار گذشته و حال و آینده خبر داشتند چرا شخصی مثل امام هادی دارای فرزندی ناصالح شدند و چرا از به دنیا آمدن آن جلوگیری نکردند؟ ۴۲

سوال ۲۳: ایمیلی در فضای مجازی برای همه‌ی کاربران ارسال می‌شود که عین آن ایفاد می‌گردد (در این ایمیل از قول میرزا آقاخان کرمانی نوشته شده است که اگر یک جلد از بحارالانوار در مملکتی انتشار یابد، امیدی به نجات آن نیست چه رسد به ۲۴ جلد - و روایتی از امام علی علیه السلام نقل نموده که بسیار عجیب است) پاسخ چیست؟ ۴۴

سوال ۲۴: آیه‌ای که در آن «بقیت‌الله» آمده است، مربوط به تجارت و سود ناشی از آن است، پس چرا این نام را بر امام زمان (عج) اطلاق نموده و آیه را به ایشان نسبت می‌دهیم؟ ۴۵

سوال ۲۵: اگر اسلام گفته که مسلمان نباید با غیر مسلمان ازدواج کند تا ارثش به او نرسد، پس کمک ما به سیل‌زدگان پاکستان از اموال مسلمین که معلوم نیست به مسلمان می‌رسد یا غیر مسلمان چگونه توجیه می‌گردد؟ ۴۷

سوال ۲۶: آیا قرائت فاتحه (یا هر گونه خیرات) برای اموات به آنها می‌رسد؟ آیا این خیرات برای اموات نوعی شفاعت ما برای آنهاست؟ آیا شفاعت هرکسی قبول می‌گردد؟ ۴۸

سوال ۲۷: در مباحثه دانشجویی سؤال شد که اگر دو نفر مسلمان و غیر مسلمان نیاز به کمک داشته باشند، کدام اولی و مقدم هستند؟ دیگری پاسخ داد غیر مسلمان، چون با اخلاق‌ترند و دلیلش نیز دوستان او هستند. پاسخ چیست؟ ۵۰

سوال ۲۸: دین پیامبر (ص) قبل از اسلام چه بوده است؟ اگر می‌گویید به دین ابراهیم (ع) بوده‌اند، پس چرا به دین مسیحی که دین ماقبل است نبوده‌اند، مگر ادیان همه انبیای اولی العزم جهانی نبوده است؟ ۵۱

سوال ۲۹: «دنیا» در روایات و احادیث ما هم مورد مدح قرار گرفته است و هم مورد نکوهش، مگر می‌شود یک چیز هم ممدوح باشد و هم مذموم؟ یا مثلاً چگونه هم امر به «رفاه» می‌شود و هم به «قناعت»؟! ۵۳

سوال ۳۰: می‌گویید: مقام معظم رهبری کی به اجتهاد رسیده‌اند؟! و اجازه‌ی اجتهاد را از چه کسی گرفته‌اند؟ اشایع می‌کنند که چگونه پس از رحلت امام (ره) ایشان یک دفعه مجتهد شدند و ...؟ ۵۴

سوال ۱: جایگاه مستدرک حاکم، کنز العمال و تخلص ذهبی در میان اهل سنت (ترجیحا به تفکیک مذاهب چهارگانه). (شیراز) (۱۲ مرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

الف: نزد اهل سنت احادیث کتب صحاح اهمیت ویژه دارد که باقی کتب چنین نیست. عمل آنان بر احادیث حتی سخن صحابه را نیز در بر می گیرد که از نظر شیعه محل تأمل است.

حاکم نیشابوری:

«ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم بن الحکم، الضبی، الطهمانی، النیسابوری، الحافظ، الحاکم، معروف به ابن البیع»، فقیه، محدث و تاریخ نگار معروف در ربیع الاول سال ۳۲۱ق در نیشابور به دنیا آمد.

او از سن ۹ سالگی [در سال ۳۳۰ق] و تحت نظر پدر و دایی اش شروع به سماع حدیث کرد و از سن ۱۶ سالگی روی به تصنیف نگاری نمود [۳۳۷ق]. در ۲۰ سالگی در سفری حدیث پژوهانه به عراق رفت و پس از بجای آوردن حج، به خراسان و ماوراءالنهر بازگشت و در نیشابور ساکن شد.

در زمان دولت سامانیان و در سال ۳۵۹ق به قضاوت شهر نساء منسوب شد و نیز پس از مدتی قضاوت جرجان را به او پیشنهاد کردند که وی این سمت را نپذیرفت؛ در همان ایام به عنوان سفیر دولت سامانی به دربار آلبویه رفت و آمد داشت و در کارهای سیاسی، قضایی و اجتماعی شرکتی فعال می نمود. حاکم نیشابوری سرانجام پس از ۸۴ سال زندگی پر برکت علمی که با تألیفات بسیار نیز همراه بود در صفر سال ۴۰۵ق بدرود حیات گفت و در نیشابور به خاک سپرده شد.

شخصیت علمی:

حاکم نیشابوری از جمله اعظم محدثان عصر خویش و یکی از بزرگترین و نام آورترین آنان در طول حیات تاریخ اسلام بوده است، همان گونه که ذکر شد وی از همان بدو کودکی شروع به سماع حدیث نموده، در آغاز جوانی به تألیف و تصنیف روی آورد و طی دو سفر علمی به بغداد و حجاز، از بزرگان و استادان آن دیار نیز استفاده نمود و به چنان مقامی دست یافت که ابن عساکر در موردش می گوید: در زمان حاکم در حجاز، شام، عراقین، جبال، ری، طبرستان، قومس، خراسان و ماوراءالنهر هیچکس هم طراز و هم پای وی در حدیث نبود. به غیر از موارد ذکر شده، دیگر مؤلفه های شخصیت علمی حاکم را می توان در عناوین زیر دنبال کرد:

الف) نظرات بزرگان در مورد حاکم نیشابوری:

- ۱- خطیب بغدادی می گوید: «کان من اهل الفضل والعلم والمعرفة والحفظ... وکان ثقة».
- ۲- ذهبی او را این چنین معرفی می کند: «الامام الحافظ، الناقد العلامه، شیخ المحدثین، ... و کان من بحورالعلم»، و در مقامی دیگر می گوید: «الحافظ الکبیر، امام المحدثین».
- ۳- ابن عساکر دمشقی وی را «امام اهل حدیث فی عصره» می داند.
- ۴- ابن خلکان گفته است: «کان عالماً عارفاً واسع العلم».
- ۵- ابن جوزی می نویسد: «وکان من اهل الفضل والعلم والحفظ للحدیث وله فی علوم الحدیث مصنفات».
- ۶- سبکی نگاشته است: «کان اماماً جلیلاً وحافظاً حفیلاً اتفق علی امامته وجلالته وعظم قدره».
- ۷- ابن حجر می گوید: «امام صدوق» و....

ب) استادان و مشایخ حاکم:

از آنجا که در زمان حاکم، نیشابور یکی از بزرگترین مدارس حدیثی جهان اسلام به شمار می‌رفت و همچنین به دلیل سفرهای علمی حدیثی حاکم نیشابوری، در کتب تاریخ و اعلام تعداد استادان وی را بیش از ۱۰۰۰ تن ذکر کرده‌اند [البته سبکی تعداد مشایخ حاکم را ۲۰۰۰ نفر می‌داند که ۱۰۰۰ تن از آنها شیوخ او در نیشابور و ۱۰۰۰ تن دیگر شیوخ وی در دیگر نقاط بوده‌اند.] که از جمله استادان حاکم می‌توان به اسامی زیر اشاره نمود:

استادان قرائت حاکم:

علی ابن الإمام، محمد بن ابو منصور الصرام، ابوعلی بن النصار [مقرئ الکوفه]، ابوعیسی بکار [مقرئ بغداد].

مشایخ فقهت حاکم:

ابوعلی بن ابوهریرة، ابوالولید حسان بن محمد ابوسهل الصعلوکی.

استادان علوم الحدیث حاکم:

ابوعلی الحافظ (بغدادی)، الدارقطنی، الجعابو، ابواحمد الحاکم.

ج) شاگردان حاکم:

در بین شاگردان حاکم این اسامی به چشم می‌خورد: ابوالفتح بن اَبی الفوارس، ابوالعلاء الواسطی، محمد بن أحمد بن یعقوب، ابویعلی الخلیلی، ابوذر الهروی، ابوبکر البیهقی، ابوالقاسم القشیری، ابوصالح المؤذن، ابوبکر أحمد بن علی بن خلف الشیرازی، الزکی عبدالحمید البحیری، عثمان ابن محمد المحمّی، مؤمل ابن محمد بن عبدالواحد، ابوالفضل محمد بن عبیدالله الصرام، ابن مظفر، الامام ابوبکر القفال الشاشی، ابواحمد بن مطرف، ابومحمد ابن زبارة العلوی، ابوعبدالله العصمی، ابواحمد بن شعیب المزکی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن یحیی، ابن اَبی درام، ابن القصار الرازی .

در این بین کسانی هم بوده‌اند که هم حاکم از آنها حدیث نقل کرده‌است و هم آنها از وی، همچون: الدارقطنی، أحمد بن اَبی عثمان الحیری و ابواسحاق المزکی.

د) تصنیفات و آثار:

با توجه به این که حاکم نیشابوری از شخصیت و قابلیت علمی بالایی برخوردار بوده و استادان بیشماری را درک نموده بود، در علوم مختلف آثاری نگاشته است که هر یک از آنها در موضوع خود یکی از بهترین تألیفات هستند. علماء تاریخ و رجال برای حاکم حدود ۱۰۰۰ جزء (کتاب، تصنیف) برشمرده‌اند و حتی برخی تعداد آنها را ۱۵۰۰ اثر دانسته‌اند که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- المستدرک علی الصحیحین: [در ادامه به معرفی بیشتر این کتاب خواهیم پرداخت.]

مذهب حاکم:

یکی از بحث‌های پیرامون شخصیت حاکم نیشابوری، مذهب اوست. برخی از علمای اهل سنت، حاکم را متّهم به رافضی‌گری و شیعه بودن کرده و این موضوع را موجب طعن وی دانسته‌اند. این مسئله به قدری مورد توجه عالمان بوده که حتی آیت‌الله سید حسن صدر، حاکم را شیعه محسوب نموده و او را اولین نفر در بین شیعه می‌داند که در موضوع علم درایة‌الحدیث کتابی نگاشته است. [با توجه به کتاب معرفة علوم الحدیث حاکم]

از جمله عالمان اهل سنت که حاکم را متّهم به رافضی‌گری و شیعه بودن کرده‌اند می‌توان به اشخاص زیر اشاره نمود:

۱- خطیب بغدادی می‌گوید: «کان ابن‌البیع یمیل إلی التشیع» همچنین وی در ادامه‌ی گفتارش به نقل از ارموی می‌گوید: حاکم، احادیثی را که به زعم خود بر طبق شرایط صحیح بخاری و مسلم بود جمع کرد و از جمله‌ی آنها حدیث «طیر» و حدیث «من کنت مولاة فعلی مولاة» بود و این کار سبب شد که «اصحاب حدیث این کار او را رد کنند و به سخنش توجه نکنند و کارش را درست ندانند.»

۲- نقل ذهبی از ابن‌طاهر که: از ابواسماعیل عبدالله بن محمد هروی در مورد حاکم پرسیدم، جواب داد: «ثقة فی الحدیث، رافضی خبیث» البته ذهبی در ردّ این سخن و دفاع از حاکم می‌گوید: «کلاً لیس هو رافضیاً بلی ینشیع.»

۳- همچنین خود ابن‌طاهر می‌گوید: «حاکم در باطن، شیعه‌ی متعصبی بود ولی در ظاهر [خلافت خلفاء] اظهار تسنن می‌کرد، او از معاویه منحرف بود و از اظهار آن هیچ ابایی نداشت.» (حتی به همین دلیل عبدالله بن کرام که طرفدار معاویه بود حاکم را خانه‌نشین کرده و منبرش را شکسته بود ولی وی حاضر نبود به درخواست دیگران در فضیلت معاویه حدیثی نقل کند و می‌گفت: «لایحیء من قلبی، لایحیء من قلبی».)

ذهبی این بار نیز در مقام دفاع از حاکم برآمده و می‌گوید: «عدم دشمنی حاکم با علی روشن است ولی او همواره شیخین را گرامی می‌داشته است و رافضی نبوده، بلکه تنها شیعه بوده است.» و نیز می‌گوید: «هو شیعی مشهور بذک من غیر تعرّض للشیخین.» و همچنین: «الله یحب الانصاف، مال الرجل برافضی، بل شیعی فقط.»

۴- سمعانی گفته‌است: «وکان فیه تشیع.»

۵- ابن تیمیه در منهاج السنّة نیز سخنانی در مورد حاکم گفته‌است.

نتیجه‌ی اتهام:

این سخنان و اظهارنظرها در مورد حاکم سبب شده است که برخی کتاب مستدرک او را (که مهم‌ترین تألیفش نیز بشمار می‌رود)، مورد طعن قرار داده و از ارزش واقعی آن بکاهند، همچون ابوسعید مالینی که مدّعی است همه‌ی کتاب را از ابتدا تا انتها خوانده است و در آن هیچ حدیثی را که منطبق بر شروط بخاری و مسلم باشد نیافته است. و یا ذهبی که ادّعا می‌کند، از آنجا که شأن کتب مستدرک به آوردن احادیث جعلی و ساختگی است، بنابراین در کتاب حاکم نیز احادیث موضوعه وارد شده است، و به همین دلیل بعدها خود ذهبی ۱۰۰ حدیث موضوع از احادیث کتاب مستدرک را در جزئی گرد می‌آورد، و از سوبی ابن‌جوزی نیز در کتاب الموضوعات خود ۶۰ حدیث جعلی از کتاب حاکم را گرد می‌آورد.

در سخنی دیگر ذهبی ادّعا می‌کند: نیمی از احادیث کتاب بر اساس شروط بخاری و مسلم است و ربع آن، احادیثی صحیح و فقط یک چهارم آن، احادیث مناکیر، مطالب موهومی که اصلی ندارد و موضوعات است. و یا این که ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «حاکم در اواخر عمر دچار غفلت شد و احوالش دگرگون گشت و در همین زمان هم مستدرک را نوشت.»

با این تفصیل به نظر می‌رسد که دلیل اصلی اتهام شیعه بودن و رافضی‌گری به حاکم [که مذهبش شافعی است] به دلیل انصاف اوست و این که به خاطر عدم تعصّب احادیثی را که در فضیلت علی (علیه‌السلام) بوده در کتاب مستدرک خویش آورده است [برخلاف بخاری و مسلم که به دلیل تعصّب شدیدشان از آوردن این گونه احادیث خودداری کرده‌اند].

و این سخن ابن‌صلاح بهترین سخن در این مقام است که: «چیزی که حاکم حکم به صحّتش کرده ولی در کتب ائمه قبلی (بخاری و مسلم) نیامده، اگر صحیح نباشد دست کم حسن است و می‌توان با آن احتجاج کرد و به آن عمل نمود، مگر مواردی که در آن بیماری‌ای باشد که موجب ضعف حدیث گردد.»

کتاب:

قبل از شروع بررسی کتاب «المستدرک علی الصحیحین» لازم است توضیحی در مورد سبک مستدرک نویسی داده شود.

مستدرک در معنای لغوی، اسم مفعول از استدراک و به معنای تکمله زدن بر چیزی یا نوشته‌ای یا کتابی و تصحیح کردن و تکمیل نمودن آن است و معنای اصطلاحی آن در حدیث، به کتابی گفته می‌شود که به عنوان متمم کتابی دیگر نوشته می‌شود و احادیثی که با شروط کتاب پیشین موافق بوده اما در آن نیامده است را جمع آوری می‌کند.

نام کتاب، انگیزه تالیف و اهمیت آن:

نام اصلی کتاب، «المستدرک علی الصحیحین» می‌باشد و موضوع آن، احادیث صحیح السندی است که به عنوان مستدرک و تکمله بر دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم جمع‌آوری شده است.

حاکم خود در مقدمه‌ی کتاب در مورد انگیزه‌ی تألیف آن می‌گوید: جماعتی از بزرگان حدیث این دیار و ... از من تقاضا کردند که کتابی از احادیث صحیح، بر طبق اسنادی که بخاری و مسلم بدان احتجاج کرده‌اند جمع‌آوری کنم چرا که عذری برای عدم تدوین روایاتی که مشکلی ندارد وجود ندارد و آن دو نفر هم ادعایی در این جهت (جمع آوری همه‌ی روایات صحیح) نکرده‌اند.

اعتبار و اهمیت کتاب از چند جنبه قابل بررسی است:

۱. تاریخ نگارش آن: که به سال ۳۷۲ق و به صورت املاء توسط حاکم نیشابوری است.

۲. متن کتاب: به گفته‌ی خود حاکم از آنجا که بخاری و مسلم در جمع‌آوری و نگارش کتاب‌های صحیح خود، ادعایی مبنی بر آوردن تمام احادیث صحیح نکرده‌اند، وی به درخواست عده‌ای تصمیم می‌گیرد احادیثی را که شروط بخاری و مسلم در صحت حدیث، بر آنها صدق می‌کند ولی آن دو در کتبشان نیاورده‌اند و با این حال به دست حاکم رسیده، جمع‌آوری کند؛ حال با توجه به اهمیت و اعتبار دو کتاب بخاری و مسلم که از بهترین و متقن‌ترین کتب پس از قرآن، نزد اهل سنت هستند، می‌توان به اهمیت کتاب حاکم (که تکمله‌ای بر آن دو است) پی برد.

از سویی با توجه به عدم تعصب حاکم در آوردن احادیثی که در منقبت و فضیلت علی (علیه‌السلام) است - که نتیجه‌ای جز زدن اتهام شیعه بودن و رافضی‌گری به وی و جرح و ردّ کل کتاب مستدرک از سوی متعصبین علمای اهل سنت در پی نداشته - بسیاری از آنها کوشیده‌اند تا اهمیت و اعتبار کتاب را خدشه‌دار کنند، [که به گوشه‌ای از سخنان و نظرات آنان اشاره شد]. اما اگر بدون هیچ گونه پیش‌فرض و تعصب، بلکه با میانی و دقت علمی به بررسی کتاب پردازیم به این سخن ذهبی و ابن‌صلاح می‌رسیم که: تنها یک چهارم کتاب را احادیث ضعیف تشکیل می‌دهد (ذهبی) و چیزی را که حاکم حکم به صحت کرده ولی در کتب ائمه‌ی قبلی (بخاری و مسلم) نیامده، اگر صحیح نباشد لاقلاً حسن است و می‌توان با آن احتجاج کرد و به آن عمل نمود، مگر مواردی که در آن علّتی باشد که موجب ضعف حدیث گردد.

متن کتاب:

کتاب مستدرک شامل ۸۸۰۳ حدیث است که در ۵۱ کتاب و در موضوعاتی که بیشتر فقهی هستند، جمع‌آوری شده است. (تعداد موضوعات کتاب ۳۶۲۷ عنوان می‌باشد.) این احادیث با کتاب الایمان، کتاب العلم، کتاب الطهارة، کتاب الصلاة و کتاب الجمعة شروع شده و با کتاب الطب، کتاب الرقی و التمام، کتاب الفتن و الملاحم و کتاب الاهوال پایان می‌پذیرند.

با نگاهی به کتاب مستدرک به وضوح مشاهده می‌شود که در آن سه گونه حدیث وجود دارد:

۱. احادیثی که حاکم مدعی است بر طبق شروط بخاری و مسلم است ولی آن دو آنها را در کتبشان نیاورده‌اند. در ذیل این دسته از احادیث حاکم چنین می‌نویسد: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه» [به عنوان مثال: کتاب الایمان، ج ۷۴]

۲. احادیثی که حاکم مدعی است بر طبق شرط یکی از آن دو نفر است. ذیل این احادیث دو گونه عبارت به کار رفته است:

- «هذا حديث صحيح على شرط البخاري و لم يخرجاه.» [به عنوان مثال: كتاب الايمان، ح ٢١٠]

- «هذا حديث صحيح على شرط مسلم و لم يخرجاه.» [به عنوان مثال: كتاب الايمان، ح ٢٠٢]

٣. احاديثی که به نظر حاکم صحيح السند بوده ولی در کتب بخاری و مسلم نیامده‌اند. این احادیث معمولاً با عبارت «هذا حديث صحيح الاسناد» همراهند. [به عنوان مثال: كتاب الايمان، ح ٢٣٣]

نکاتی پیرامون کتاب (شیوهی تألیفی حاکم در المستدرک):

١. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این کتاب، آوردن مجموعه‌ای کامل از احادیثی است که در فضیلت حضرت علی (علیه السلام) و اهل بیت اوست که تقریباً ٣٦٠ حدیث را شامل می‌شود.

٢. حاکم در پاره‌ای موارد، برای یک حدیث بیش از یک سند آورده است (البته به صورت جداگانه).

٣. گاهی حدیثی را به عنوان «شاهد» و «مُتَّاع» برای حدیث اصلی ذکر می‌کند.

٤. در برخی موارد حدیثی را که معارض با حدیث قبلی است آورده و سپس درباره‌ی تعارض آنها و راه جمع بین آنها توضیح می‌دهد.

٥. گاهی توضیحات فقه‌الحدیثی سندی یا تاریخی می‌آورد.

٦. در مواردی [به ویژه احادیثی که حاکم، آنها را صحيح الاسناد می‌داند] به توثیق راویان می‌پردازد.

٧. از رموز سندی نیز در کتاب بهره برده شده است، همچون: ثنا = حدثنا، انبأ = انبأنا و ...

٨. احادیث غیر مرفوع (موقوف) نیز در کتاب دیده می‌شود.

کارهای پیرامون کتاب مستدرک:

الف) تلخیص ذهبی از کتاب حاکم همراه با تعلیقات، که به همراه کتاب مستدرک چاپ می‌شود.

ب) فهرس مستدرک که توسط دارالکتب العلمیة به چاپ رسیده‌است و شامل اطراف الحدیث، فهرست اعلام صحابه و فهرست موضوعی احادیث می‌باشد.

نسخه‌های خطی و چاپ‌های کنونی:

نسخه‌های موجود کتاب مستدرک طبق گفته‌ی دکتر فؤاد سزگین عبارتند از: نسخه های عاطف، قاهره، مدینه، بنگال، بانکی پور و تونس. همچنین ایشان اولین چاپ کتاب را چاپ هندوستان می‌دانند.

از این کتاب پنج چاپ موجود است که عبارتند از:

١. چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت، ١٤١١ق، ٥ جلدی، به تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا.

٢. چاپ دارالفکر، بیروت، ١٤٢٢ق، ٥ جلدی، به تحقیق: محمود مطرحی.

٣. چاپ دارالمعرفة، بیروت، ١٤١٨ق، ٦ جلدی، به تحقیق: عبدالسلام بن محمد بن عمر علّوش.

٤. چاپ المكتبة العصرية، صیدا، لبنان، ١٤٢٠ق، ١٠ جلدی، به تحقیق: حمدی الدرمداش محمد.

٥. چاپ داراحیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٢٢ق، یک جلدی [بدون تلخیص ذهبی].

منابع: خیرالدین الزرکلی، الأعلام، [بی‌نا]، بیروت، ١٣٧٧ق، سید محسن امین، أعیان الشیعة، تحقیق: سید حسن امین، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٢٠ق، ج ١٤. عبدالکریم بن محمد السمعانی، الأنساب، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی، دارالجنان، بیروت، ١٤٠٨ق. اسماعیل باشا بغدادی، ایضاح المکنون، دارالکتب العلمیة، بیروت، ١٤١٣ق. احمد بن علی الخطیب البغدادی، تاریخ مدینة السلام [تاریخ بغداد]، تحقیق: بشار

عواد معروف، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۲۰۰۱م. فؤاد سزگین، تاریخ نگارش های عربی، ترجمه، تدوین و آماده سازی: مؤسسه نشر فهرستگان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش. حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، به تصحیح شفیعی کدکنی، نشر آگه، ۱۳۷۵ش. سید حسن صدر، تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، منشورات الاعلمی، طهران، [بی تا]. علی بن حسن ابن عساکر الدمشقی، تبیین کذب المفتری ...، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۱ق. عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای، تحقیق: أحمد عمر هاشم، دارالکتب العربی، ۱۴۰۹/۱۴۱۷ق. شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تذکرة الحفاظ، داراحیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا]. محمد محمد أبوزهو، الحدیث والمحدثون، دارالکتب العربی، بیروت. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش. دایرة المعارف تشیع، زیر نظر: احمد صدر حاج سیّد جوادی و دیگران، نشر شهید سعید محبّی، تهران، ۱۳۷۶ش. محمد باقر خوانساری، روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ق. میرزا محمد علی مدرّس تبریزی، ریحانة الادب، کتاب فروشی خیّام، ۱۳۶۹ش. حاکم نیشابوری، سوالات مسعودبن علی السجزی...، تحقیق: موفق بن عبدالله، دارالغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۸ق. شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: حسن عبد المّان، بیت الافکار الدولیّة، لبنان، ۲۰۰۴م. عبدالوهّاب بن علی السبکی، طبقات الشافعیّة الکبری، تحقیق: مصطفی عبد القادر احمد عطا، دارالکتب العلمیّة، بیروت، لبنان، ۱۴۲۰ق. مصطفی بن عبدالله معروف به حاجی خلیفة، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، دارالکتب العلمیّة، بیروت، ۱۴۱۳ق. شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، انتشارات کتابخانه صدر، تهران، ۱۳۶۸ش، چاپ پنجم. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، اشراف: محمد عبدالرحمن المرعشلی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تصحیح: عبدالسلام بن محمد علّوش، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۸ق. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، به تصحیح مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیّة، بیروت، ۱۴۱۱ق. حاکم نیشابوری، کتاب معرفة علوم الحدیث، تصحیح و تعلیق: السیّد معظم حسین، مکتبة المتنبی، قاهره [بی تا]. عبدالرحمن ابن خلدون المغربی، مقدمه ابن خلدون، داراحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الرابعة [بی تا]. عثمان بن عبدالرحمن، مقدمة ابن صلاح فی علوم الحدیث، مؤسسه الکتب الثقافیّة. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی التاریخ الملوک والامم، تحقیق: عبدالقادر عطا و دیگران، دارالکتب العلمیّة، بیروت، ۱۴۱۲ق. محمد بن احمد الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد البجاوی، دارالفکر [بی تا]. خلیل بن ابیک صفدی، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق. ابن خلّکان احمد بن محمد، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، تقدیم: محمد عبدالرحمن المرعشلی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۷ق. اسماعیل باشا البغدادی، هدیة العارفين دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۳ق - پدید آورنده: جواد مسعودی.

ب: کنز العمال

علی بن حسام الدین مشهور متقی هندی خود در مقدمه‌ی کتاب می نویسد این کتاب متخذ از دو کتاب جامع الصغیر و زوائد از تألیفات جلال الدین سیوطی که سنن اقوال و افعال را در بر دارد و ایشان آن را به شیوه‌ی خاص مبوب گردآوری نموده اند. (کنز العمال، ج ۱، ص ۳ و ۴)

ج: تلخیص ذهبی

شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی (۶۷۳-۷۴۸) از برجسته ترین علمای رجالی و از مشهورترین مورخان نیمه‌ی نخست قرن هشتم هجری است. وی نویسنده‌ی دهها کتاب رجالی و تاریخی و تخصص عمده‌ی او دانش رجال و جرح و تعدیل راویان و اخباریان و محدثان است.

نکته‌ی مهم درباره‌ی ذهبی این است که وی به بقایای کتب سده‌های اول اسلامی دسترسی داشته و پس از او و ابن حجر عسقلانی بسیاری از آثار از دست رفته است. ذهبی از مؤلفان پرکاری است که تا ۲۷۰ اثر از وی ثبت شده است و بیشتر آنان در رجال و تاریخ و تلخیص آثار پیشینیان است.

شرایطی که ذهبی در آن نشو و نما گرفت اواخر قرن هفتم هجری است که دمشق از مراکز بزرگ علمی به شمار می‌رفت و عنایت به علوم دینی بخصوص حدیث و قرآن از جایگاه خاصی برخوردار بود. در این دوران درگیری‌های فرقه‌ای و مذهبی شدت داشت و حاکمان گاه به نفع يك طرف وارد صحنه می‌شدند. با توجه به

این که ابویان به نشر مذهب شافعی و اشعری همت گماشتند نزاع میان حنابله و اشاعره و دیگر مباحث اعتقادی باعث نشاط علمی بیشتری در میان صاحبان علوم می‌شد. در عین حال جهالت و اعتقاد به خرافات در میان عامه مردم شیوع داشت، تصوف نیز در همه‌ی نقاط پراکنده بود.

در چنین اوضاع فکری بود که شمس الدین محمد در ربیع الآخر سال ۶۷۳ از خانواده‌ای ترکمانی‌الاصل متولد شد. نسب او بواسطه‌ی ولاء به بنی تمیم می‌رسد. گویا جد او که مردی بی‌سواد ولی متدین بود اولین نفر از این خاندان است که در دمشق ساکن شده است گرایش مذهبی شمس الدین محمد، سلفی و اهل حدیث است و ستایش وی از ابن تیمیه - که با او مصاحبت زیادی داشته است - علی رغم اشاره به برخی انتقادات، نشانگر تمایل به اوست لذا کتاب «الدرة الیتمیه فی سیره ابن تیمیه» را تألیف کرد.

به همین دلیل گرایش ضدشیعی ذهبی قوی است و این مطلب به خوبی در میزان الاعتدال وی در ارزیابی ضعف روشن است. مثلاً ذیل شرح حال عبد الرحمن بن یوسف بن خراش به دلیل آن که وی دو جزء در مثالب شیخین داشته توهین سختی به او نموده یا در جای دیگر گفته است: هر که شیخین را دوست بدارد غالی نیست اما هر که ایرادی از آنان بگیرد رافضی و غالی است. از ذهبی آثار فراوانی اعم از تألیف و تلخیص بر جای مانده است که به جهت کثرت آنها فقط به موضوعات و تعداد آنها و برخی از مهم ترین آثار وی اشاره می‌کنیم: در قرآت (بک تألیف)؛ در حدیث (۵ تألیف) در اصطلاحات و آداب حدیث (۵ تألیف)، در عقاید (۱۴) در اصول فقه (۲) در فقه (۱۰) تاریخ و شرح حال (۵۱) شرح حال تک نگاری (۲۷) موضوعات دیگر (۱۰) مختصرات (۵۷) معجمات (۳۱).

برخی از آثار مشهور ذهبی عبارتند از: تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تذکرة الحفاظ، دول الاسلام، سیر اعلام النبلاء، العبر فی خبر من عنبر، میزان الاعتدال فی نقد الرجال و از آن جمله تلخیص مستدرک حاکم.

تلخیص از مقدمه‌ی «سیر اعلام النبلاء» به قلم بشار عواد معروف.

ج ۲: بر اساس نقل های متفاوت سخن این است (وقد قال ابوبکر و عمر لعلی حین سمعا رسول الله (ص) یقول فیه فی یوم الغدیر ما قال - امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن ومؤمنة) که مرحوم علامه سید شرف الدین بررسی نموده است. که اگر مقصود غیر از خلافت علی (ع) در کلام نبی بود هر آینه لازم بود علی (ع) و سایر صحابه تفاوتی نداشته باشند پس پیامبر (ص) چه فضیلت برای علی (ع) خواسته ذکر کنند.

روشن است که بر آنچه عهد کردند نقض عهد نموده اند. روشننگر این سخن روایت که پیامبر در نزد حوض دست به دعا برمی دارد خدایا امت مرا نجات ده که خطاب می آید یا رسول الله خبر نداری که امت تو چه کرده اند.

ج ۲: این سخن حقی است که آیات قرآن در بر دارنده‌ی آیات متشابه است. بر اساس نص قرآن «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ - (ال عمران، ۷)» ما آیات متشابه داریم و روایات نیز برخی در دلالت خود تشابه دارند و نص در مقصود نیست کلی این سخن مورد قبول علما است.

ولی روایت حضرت محمد (ص) بر اخبار به این که آینده از شما کسی است که بر تأویل قرآن با شما می‌جنگد و چه این که من برای تنزل قرآن جنگیده‌ام و بیان این که آن شخص همان خاصف النعل کسی که کفش خود را در حال وصله زدن است اخبار به غیب و روشننگری شخصیت علی (ع) است. و روایت نص حقانیت او و باطل بودن کسانی است که در مقابل حضرت ایستاده‌اند اعم از ناکثین و مارقین و قاسطین است.

این در حالی بود که اصحاب آرزو می‌کردند که دارنده‌ی این فضیلت باشند روایت ۳۹ از مراجعه ۴۸ المراجعات دقت بیشتری گردد. بنابراین دلالت روایت روشن و واضح است.

ج ۴: مرفوع: مرفوع دارای دو تعریف است:

۱. «هر حدیثی که به معصوم نسبت داده شود مرفوع می‌باشد.» اعم از آن که سند متصل باشد، یا منقطع. طبق این تعریف اصطلاح مرفوع در برابر دو اصطلاح موقوف (روایت منتسب به صحابی) و مقطوع (روایت منتسب به تابعی) قرار دارد.

۲. «هر روایتی که از وسط، یا آخر سند آن یک راوی یا بیشتر افتاده باشد و به لفظ رفع تصریح شده باشد، مرفوع است.» مثل: «علی بن محمد عن سهل بن زیاد رفعه قال قال أمير المؤمنين^(ع): ...»

در این سند میان سهل بن زیاد تا امیرمؤمنان^(ع) یک یا چند راوی حذف شده و به لفظ رفع نیز تصریح شده است.

ج ۵: ظاهر امر آن است با توجه به این که این کتاب یادداشت های مناظره‌ی ایشان با اهل سنت ده جلسه در پیشاور بوده است که در روزنامه‌ی همان روز منعکس می شد. غالباً قبل از هر جلسه موضوعات آن از قبل روشن بوده است هیچ بُعدی ندارد که منابع و آدرس ها را جلوتر ایشان مهیا می نمود گرچه در مقام استتساح ممکن است. منابع دیگری را نیز افزوده باشد.

www.x-shobhe.com

سوال ۲: امام زمان عجل الله تعالی فرجه، در چند سالگی غایب شدند و آیا ایشان در دوره‌ی غیبت همسر و فرزند هم دارند؟ (تهران) (۲۱ مرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

الف - از آنجا که دشمنان خانگی اسلام (حکومت‌های جایر و حکومت وقت) بر اساس اخبار وارده و تحقق کلام وعده‌های پیامبر اکرم (ص) و سایر ائمه‌ی اطهار (ع) می‌دانستند که فرزند امام یازدهم، همان «مهدی منتظر» است، مانند ترفند فرعون برای جلوگیری از تولد موسی (ع)، امام حسن عسکری (علیه‌السلام) را در منطقه‌ای نظامی اسکان دادند تا مراقبت کنند او همسری نگیرد و از او فرزندی به دنیا نیاید و به همین علت ایشان ملقب به «عسکر» می‌باشند. عسکر همان لشکر یا سپاه است.

اما، از آنجا که اراده‌ی الهی بر میلاد حضرتش قرار گرفته بود و کسی نمی‌تواند از اراده‌ی حق تعالی جلوگیری کند، امام زمان، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف)، در سال ۲۵۵ هجری قمری متولد شدند.

هر چند که پدر بزرگوارشان از همان ابتدا ایشان را از انظار عمومی پنهان نگاه می‌داشت، اما به برخی از خواص معرفی نموده بودند. لذا بارها خبر وجود فرزندی از امام حسن عسکری (علیه‌السلام) شایع شده و به دربار حکومتی رسید و مأمورین برای تفتیش به خانه‌ی ایشان هجوم بردند، اما چیزی ندیده و نیافتند. تا آن که امام حسن عسکری (ع) در سال ۳۶۰ به شهادت می‌رسند. بسیاری گمان می‌نمودند که از او فرزندی به جای نمانده است و بر همین باور برادر ایشان «جعفر» تصمیم گرفت که مراسم تدفین را خود به جای آورد و به جای او بنشیند و به همین دلیل نیز ملقب به جعفر کذاب گردید. اما از آنجا که فقط معصوم است که معصوم را غسل داده و بر جنازه‌ی او نماز می‌خواند، به هنگام اقامه‌ی نماز میت، امام زمان (ع) حضوری علنی پیدا می‌کنند و عمو را کنار زده و خود نماز را به جای می‌آورند. در این هنگام خبر به دستگاه حکومتی می‌رسد و مأمورین جهت دستگیری و قتل او هجوم می‌آورند و در این مقطع [پنج سالگی] است که غیبت صغرای ایشان به امر الهی آغاز می‌گردد. این غیبت ۶۹ سال به طول می‌انجامد و به غیبت کبرا که تا به امروز طول کشیده و انشاءالله هر چه زودتر با پایان رسد، می‌انجامد.

ب - اما راجع به ازدواج ایشان و برخورداری از همسر و اولاد در زمان غیبت، نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند به دلیل استحباب ازدواج و عمل به سنت پیامبر اکرم (ص) و این که ایشان فرموده‌اند «هر کس به سنت من عمل نکند از من نیست» و ... حتماً ازدواج کرده‌اند و صاحب اولاد هم شده‌اند و برخی دیگر معتقد هستند که مسئولیت محوله به ایشان و مسائل و مباحث مربوط به غیبت، اولی‌تر از عمل به استحباب و سنت ازدواج می‌باشد و روایات وارده که اشاره به همسر و فرزندان ایشان می‌نماید نیز برخی سند محکمی ندارند و برخی دیگر نیز تصریح به همسر و فرزند در زمان غیبت ندارند.

در هر حال نتیجه آن که اگرچه هیچ معنی برای ازدواج ایشان در دوره‌ی غیبت وجود ندارد و الزامی هم ندارد که حتماً نتیجه‌ی هر ازدواجی اولاد باشد، و اگرچه معنی هم برای برخورداری از اولاد وجود ندارد، اما چون هیچ سند محکمی دال بر ازدواج ایشان و برخورداری از اولاد نیز وجود ندارد، هیچ کس نمی‌تواند به طور قطع مدعی شود که ایشان ازدواج کرده و صاحب اولاد می‌باشند.

سوال ۳: آیا خیراتی که برای اموات انجام می‌شود به آنان می‌رسد (توضیح دهید)، آیا در این زمینه روایات محکم و مستندی داریم؟ (تهران) (۲۴ مرداد ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مرگ انتقال به عالم دیگری به نام برزخ است که پس از این انتقال رابطه‌ی متوفی با عالم ماده (دنیا) به طور کلی منقطع نمی‌گردد، بلکه چون دیگر حضور، ارتباط، سخن و یا درخواستش قالب مادی ندارد، ما [زندگان] که محصور در جسم هستیم، آن را درک نمی‌کنیم.

کسی که از دنیا رفته است، تا مدت‌ها حتی تعلقاتش باقی می‌ماند و حتی اگر این تعلقات بسیار شدید باشد، موجب اذیت او می‌شود، چرا که حتی تا مدت‌ها مرگ خود را باور نمی‌کند.

از جمله ارتباطاتی که قطع نمی‌شود، ارتباط با عمل و آثار عمل است. چه عمل خوب و چه عمل بد و یا به تعبیر دینی، چه صواب و چه معصیت. چرا که هر عملی، دارای خواص و آثاری است که نه تنها با مرگ عامل (صاحب عمل) از بین نمی‌رود، بلکه تا مدت‌ها و گاهی تا قیامت باقی می‌ماند. پس همان طور که خیر یا شر عملش در طول حیات به او می‌رسد و در ضمن ذخیره‌ی آخرتش نیز می‌شود، خیر یا شر آثار عمل نیز به او می‌رسد و ذخیره‌ی آخرت نیز می‌گردد. لذا همان طور که متوفی در برزخ با صورت اعمال خود زندگی می‌کند، صورت آثار اعمالش نیز به او می‌رسد و موجب رحمت یا زحمت بیشتر او می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: من عمل و آثار عمل را می‌نویسم و همه را نزد امام آشکار جمع می‌کنم:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما می‌کنیم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

فرض کنیم کسی مدرسه‌ای ساخت، در زمان حیات او عده‌ای در این مدرسه تحصیل کردند و از ظلمات جهل به نور علم هدایت شدند. او صوابی انجام داده است و به ثوابی می‌رسد. اما آیا پس از مرگ او دیگر آثار این صوابش را به او نمی‌دهند؟ یا کسی خانه‌ی فساد بر پا کرد. در این خانه‌ی فساد، فردی گمراه شد و یا خانواده‌ای از هم پاشید و آثار سوء این گمراهی یا پاشیدگی تا مدت‌ها و نسل‌ها باقی ماند. آیا چون دیگر مرده است، نتیجه‌ی آثار عملش را به حسابش ننوشته و به او نمی‌دهند؟ قطعاً چنین نیست و عدل الهی اقتضا می‌کند که تا عمل او اثر دارد، او نتیجه‌ی این اثر را ببیند. لذا از آنجا که دفتر اعمال انسان تا روزی که آثار اعمال باقی است باز است، خیرات و صدقات نیز به او می‌رسد، که اگر چنین نبود، به جای آوردن قضای نماز فوت شده، روزه، حج، بازپرداخت بدهی یا حق الناس، طلب حلیت ... و سایر واجبات نیز لزومی نداشت. چون اثری نداشت. پس چون این ارتباط باقی و این دفتر باز است و آثار اعمال نیز منتقل می‌گردد، هر خیراتی به متوفی می‌رسد. باذن الله.

- پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: روزی حضرت عیسی (علیه السلام) از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود، سال بعد نیز گذر کرد ولی از عذاب صاحب قبر خبری نبود، سبب را از خداوند پرسید، وحی آمد که از این میت فرزند صالحی به بلوغ رسید و برای مردم راهی درست کرد و یتیمی را پناه داد به برکت آن از پدر گذشتیم. (محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۰، حدیث ۱۵، بحق الیقین مجلسی، ص ۴۸۹)

- پیامبر اکرم (ص) فرمودند: برای مردگان خود هدیه بفرستید. پرسیدند: هدیه برای مردگان چیست؟ فرمود: صدقه و دعا. و فرمود: ارواح مؤمنان هر شب جمعه به آسمان دنیا می‌آیند و مقابل خانه‌های خود می‌ایستند و با صدای محزون و گریه می‌گویند: ای اهل من! ای اولاد من! ای پدر و مادر من! ای خویشان من! خدا شما را رحمت کند! بر ما مهربانی کنید با چیزی که الان عذاب و حسابش با ما و نفع و بهره‌ی آن برای غیرماست. بر ما به درهمی یا قرص نانی یا لباسی مهربانی کنید ... (جامع الاخبار)

- پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) فرمودند: سخت‌ترین لحظه برای میت، همان ابتدای شب اول است؛ پس با صدقه دادن به رفتگان خود رحم کنید، و اگر چیزی برای صدقه دادن نداشتید، دو رکعت نماز بخوانید، در رکعت

اول سورهی حمد را یک بار و سورهی توحید را دو بار قرائت نمایید، و در رکعت دوم سورهی حمد را یک بار و سورهی تکاثر را ده بار بخوانید. پس از سلام بگوئید: بار الها! درود فرست بر محمد و آل محمد و برسان ثواب این نماز را به قبر این میت. (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۱۳)

- از امام صادق^(ع) منقول است: که بسا باشد که میت در تنگی و شدتی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد پس به او گویند که این فرح که تو را روی داد به سبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد. (منازل الآخرة، شیخ عباس قمی، ص ۵۰، به نقل از زاد المعنی)

و نیز آن حضرت فرمودند:

نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال خیر و دعا و ثواب آن اعمال برای کسی که آن اعمال را انجام داده و برای مرده هر دو نوشته می شود و وارد قبر او می شود. (همان مدرک)

- امام صادق^(علیه السلام) فرمود: هرگاه شخصی به نیت میتی صدقه دهد، خداوند جبرئیل را فرمان می دهد که این هدیه را به قبر او برساند. (شیخ عباس قمی، منازل الآخرة، ص ۲۸)

- امام صادق^(علیه السلام) فرمود: به واسطه نمازی که برای میت خوانده می شود تنگی قبر او به فراخی تبدیل می گردد. (همان مدرک)

و از بهترین خیرات این است که انسان نماز، تلاوت قرآن، دعا، صدقه، زیارت و... را به امام زمان^(عجل الله تعالی فرجه الشریف) هدیه نماید و ثواب این هدیه را برای متوفی طلب نماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

سوال ۴: وقتی امام زمان (عج) ظهور نمایند، چطور می‌خواهند با شمشیر به جنگ سلاح‌های پیشرفته اتمی، کشتار جمعی و لیزری بروند؟ (۱۵ شهریور ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

برای روشن شدن و آشنایی ذهن با مسئله‌ی قیام و ظهور حضرت و نحوه‌ی مجاهدات و غلبه‌ی ایشان، لازم است به نکات ذیل توجه شود:

الف - ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام)، مخازن وحی، معادن علم و سرچشمه‌های حکمت الهی هستند و این علوم منحصر به تفسیر، تأویل، احکام ... و آنچه به اصطلاح علوم قرآنی اطلاق می‌شود نمی‌باشد، بلکه همه‌ی علوم را شامل می‌گردد. چرا که در جهان هر چه هست تجلی علم خداوند متعال است و ائمه^(ع) معادن علم الهی هستند. لذا در احادیث و روایات مستند بسیاری قید شده است که همه‌ی علم بیست و هفت حرف است و آنچه از علم (در هر زمینه‌ای) تا زمان ظهور حضرتش^(ع) ظاهر می‌شود، فقط دو حرف از آنهاست و حال آن که همه‌ی علم نزد امام^(ع) حاضر است.

پس همان‌طور که امروزه با کشف علم و کاربردهای آن در عرصه‌ی تسلیحات، سلاح‌های اتمی یا الکترونیک یا شیمیایی اختراع یا ساخته می‌شود و به وسیله‌ی همین علم، سلاح‌های مهارکننده یا خنثی کننده‌ی دیگری تولید می‌گردد، برای امامی که همه‌ی علم در تمامی زمینه‌ها نزد او حاضر است، مهار یا خنثی ساختن تسلیحات موجود کار صعب و دشواری نخواهد بود. ضمن آن که الزامی آورده نشده است که ایشان فقط با شمشیر می‌جنگند.

ب - قرار نیست که امام^(ع) جنگ اتمی راه بیاندازند و پیروزی حضرت امام^(ع) نیز فقط به وسیله‌ی جنگ و با ضرب شمشیر نیست. بلکه فتح اول، فتح قلوب خیل کثیر مردم از ملیت‌های متفاوت در سرتاسر جهان است که به ایشان می‌گروند و بدیهی است که همچون تاریخ انبیاء و اولیای الهی در گذشته، فقط سردمداران کفر و معادین هستند که با ایشان وارد جنگ می‌شوند. لذا همین طرفداری خیل کثیر مردم، موجب فشل شدن قوای دشمن می‌گردد.

ج - دست کم باید اذعان داشت که ما (مردمان عصر غیبت)، نه تنها مکرر شاهد پیروزی مشیت و سنگ بر لشکریان تا به دندان مسلح به سلاح‌های سبک و سنگین (در لبنان، فلسطین و ...) بودیم، بلکه انقلاب اسلامی که نمود کوچکی از آن قیام بزرگ است را به خوبی تجربه کرده‌ایم.

در زمانی که این ملت (۳۵ میلیونی) به رهبری حضرت امام^(ع) به پا خاستند، بر این مملکت و قوای مسلح آن شاهی حکومت می‌کرد که خود سرسپرده‌ی ابر قدرت جهان [آمریکا] بود و به زاندارم منطقه معروف بود. اما کاری از پیش نبرد. پس از سرنگونی رژیم منحوس پهلوی، جنگی به راه افتاد که یک طرف آن مسلمانان بی‌دفاعی بودند که حتی سلاح‌های سبک و فردی را با مشکلات بسیار به دست می‌آوردند، اما طرف دیگر همه‌ی قدرت‌های دنیا بودند که در یک جبهه جمع شده بودند. ارتش بعثی صدام، میگ‌های روسی، آواکس‌های آمریکایی، کروزهای فرانسوی، ناوهای ایتالیایی، تانک‌های چیفتن انگلیسی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، سلاح‌های سبک اسرائیلی، ثروت عربی، دیپلماسی و لابی قدرتمند صهیونیسم بین‌الملل و ...! اما نتیجه چه شد؟! و مگر هم اکنون آمریکا با برخورداری از بیش از دو هزار کلاهک اتمی چه کار می‌تواند بکند؟! یا اسرائیل به رغم برخورداری از دویست و بیست کلاهک اتمی، چه کار می‌تواند با مردم بی‌دفاع غزه، لبنان و فلسطین بکند؟!

د - باید دقت داشته باشیم که امام^(ع) صرفاً یک فرد معترض به بی‌عدالتی و ظلم در دنیا نیستند و قیام ایشان نیز یک حرکت شخصی نمی‌باشد، بلکه ایشان امام و حجت خدا در زمین هستند و قیام ایشان نیز تحقق امر خداوند متعال است که بر هر اراده‌ای غالب است و کیدها و سلاح‌های بندگان نمی‌تواند خالق آنها را شکست دهد.

لذا با توجه به آیات کریمه‌ی قرآن مجید [که ذیلاً فقط به چند نمونه‌ی آن اشاره می‌گردد] پاسخ کاملی بر این ابهامات در خصوص چگونگی قیام و پیروزی حضرت می‌باشد:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (التوبه، ۳۲)

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با (پف) دهن‌های خود خاموش کنند، و خدا نمی‌گذارد و دست برنمی‌دارد تا آن که نور خود را به کمال و تمامیت برساند، هر چند که کافران کراهت داشته باشند.

«وَأَنْ تُرِيدُوا أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (القصص، ۵)

ترجمه: و ما اراده (کرده) و می‌کنیم بر آن کسانی که در زمین مستضعف و ناتوان شده‌اند منت بگذاریم، و آنان را پیشوایان، و وارثان قرار دهیم.

«... كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (البقره، ۲۴۹)

ترجمه: ... بسا گروه اندک که بر گروه کثیر غلبه پیدا کنند، باذن الله، و الله با صابرين (استقامت کنندگان) است.

پس قیام ایشان با تکیه به علم، قدرت، اراده و نصرت الهی صورت می‌پذیرد نه با توسل به سلاح‌های قدیمی یا جدید.

www.x-shobhe.com

سوال ۵: خداوند متعال در قرآن فرموده است که شهداء نزد من زنده هستند و نفرمود که در دنیا زنده هستند. نظر شما چیست؟ (سیستان و بلوچستان) (۱۵ شهریور ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال در قرآن کریم نفرمود که در دنیا یا نزد من زنده هستند، بلکه فرمود: شهداء زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی خوار می‌باشند:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران، ۱۶۹)

ترجمه: البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود.

مراد از «مردن» در این آیه، خارج شدن روح از بدن نیست که بگوئیم لابد روح شهداء از بدنشان خارج نمی‌شود و در دنیا می‌مانند، خیر. بلکه موت به هر کس و به هر شکلی که روی آورد، ملک الموت می‌آید و جان را بدنش خارج می‌کند و او را به عالم دیگر منتقل می‌نماید:

«قُلْ يَتَوَفَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (السجده، ۱۱)

ترجمه: بگو فرشته‌ی مرگ که بر شما گماشته‌اند جانتان را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.

بلکه مراد این است که آنان را از بین رفته یا از دست رفته فرض نکنید، بلکه آنها زنده هستند، دارای حیات هستند و چون به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمده‌اند، نزد پروردگار از جایگاه رفیعی برخوردارند.

دقت شود که «موت» یعنی باطل شدن «شعور» و نیز «فعل» انسان. پس آیه‌ی کریمه می‌فرماید که اولاً شعور آنها باطل نشده است، با رسیدن به این مقام و مشاهده‌ی فضل الهی خشنود می‌گردند و خوشحالی فرع بر شعور و درک است و ثانیاً روزی خوار خوان پروردگارش هستند، یعنی افعال آنها نیز باطل نیست و فعال هستند، از وضعیت مؤمنین باقی مانده در دنیا با خبرند و دعاگو هستند.

لذا وضعیت شهداء از وضعیت بسیاری از انسان‌هایی که به ظاهر زنده هستند بهتر است و آثارشان برای اهل دنیا نیز بسیار بیشتر از آثار کسانی است که به ظاهر زنده هستند، چرا خداوند متعال بسیاری از این زندگان را به واسطه‌ی به کار نیانداختن شعور و به کار نیستن عمل صالح، مرده قلمداد می‌نماید. و این معنا در کلام‌های گوهربار اهل عصمت^(ع) به ویژه امیرالمؤمنین^(علیه السلام) بسیار دیده می‌شود.

در نهایت آن که خداوند می‌فرماید: بقای هر انسانی به امتداد بقای هدف و معبود اوست. کسی که دنیای فانی را هدف گرفته است، از هم اکنون مرده است و کسی که خداوند باقی را هدف گرفته و در راه او تلاش می‌کند، همیشه زنده است و در رأس آنها شهداء قرار دارند.

سوال ۶: تماشاگران که نقاد حرفه‌ای نیستند، شاخصه‌های تبلیغات و القانات ضد دینی در فیلمها و سریالها چیست و چگونه صورت می‌پذیرد؟ (تهران) (۱۶ شهریور ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

تبلیغ [در هر زمینه‌ای] ابلاغ پیام، یا به تعبیر دیگر پیام‌رسانی است که گاهی به صورت مستقیم و گاهی به صورت غیرمستقیم انجام می‌پذیرد و البته اثر تبلیغ غیرمستقیم که به آن تبلیغات «مستتر یا پنهان» نیز اطلاق می‌گردد، به مراتب بیشتر است. و فیلم و سریال نیز بیشتر، از آن جهت که اساس و شاکله‌ی آن پیام‌رسانی غیرمستقیم است، از جاذبه و تأثیر بیشتری برخوردار می‌باشد.

القاء به معنای تلقین معانی، اصول، باورها و به طور کلی یک فرهنگ است، که آن نیز به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام می‌پذیرد، اما اهداف اصلی در ظاهر آن کمتر نمود و بروز دارد و در واقع از طرق متفاوت به مخاطب تزریق یا همان القاء می‌گردد.

لذا، شاخصه‌های تبلیغات و القانات مستقیم و غیرمستقیم ضددینی در فیلمها و سریالها می‌تواند به نسبت موضوع، متن، دیالوگ، جو، لباس، موزیک و ... بسیار متعدد و متفاوت باشد، که در ذیل به برخی از نموده‌های بارز آن اشاره می‌شود.

در فیلمها و سریالهایی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم تبلیغات و القانات ضددینی می‌کنند، به طور معمول:

- در کلیه‌ی باورهای اصولی مثل خدا، عدل الهی، قیامت، نماز و ... ایجاد تشکیک می‌کنند؛

- در قالب طنز یا یک شخصیت کمدی یا سبک، با مقدسات (قیامت، برزخ و ...)، شوخی کرده یا مسخره می‌کنند؛

- همیشه نشان می‌دهند که سابقه یا پشت پرده‌ی شخصیت مؤمن، بسیار زشت و پر از معصیت است. مثلاً بدهکار بوده، نزول‌خور بوده، زن‌باز بوده، ظالم به دیگران بوده و ...

- در این گونه فیلمها، احکام اسلام به انحای متفاوت، مانند شخصیت یا گویش یا عمل به آن مسخره گرفته می‌شود. مثلاً نقش عاقد، جاری نمودن خطبه‌ی عقد، نقش قاضی دادگاه و ... خنده‌دار، چندش‌آور، ناراحت کننده، بغض‌آور و ... نشان داده می‌شود، در مقابل یک عشق خیابانی بسیار با صفا، زیبا، دلخواه و ... به نمایش درمی‌آید.

- احکام اسلامی در این گونه از فیلمها و سریالها بستر ظلم و محل مناقشه‌ها و به هم خوردن خانواده‌هاست. مثل ازدواج مجدد - ازدواج موقت - طلاق - حضانت فرزندان - تقسیم ارث و ... و در مقابل فساد به زیبایی ترسیم می‌شود؛ مثل عشق‌های مثلث و مربع. یک زن با دو یا سه معشوقه، که اتفاقاً همه‌ی این آقایان نیز به نوعی با هم کنار می‌آیند، شوخی می‌کنند، مسابقه می‌دهند و ... یا مثلاً پدر خوب و بی‌دین، خلاف حکم خدا خود تقسیم ارث می‌کند. مثلاً می‌گوید این خانه مال دخترم، به پسر هم هیچ نمی‌دهم چون آدم بدی است. بدیهی است که بیننده راضی می‌شود و می‌گوید که چه کار خوبی کرد!

- همیشه نشان می‌دهند مؤمنی که خود و دیگران او را خوب می‌شناختند، نزد خداوند بابت معاصی عجیب و قریبش گیر است.

- در این گونه فیلمها و سریالها، فرد متدین، نماز و مسجدش به جا بوده ولی در حق زن و فرزند و خانواده ظلم‌های عده‌ای کرده است.

- همیشه در مقابل این گونه شخصیت‌های دینی، افراد نسبتاً بی‌قیدتری وجود دارند که اتفاقاً بسیار پاکتر، انسانتر، خوش‌اخلاقتر، با خلوصتر و بی‌ریاتر هستند.

- همیشه افرادی که مثلاً تقید کمتری به دین دارند و مثلاً کمی هم روشنفکر هستند (به ویژه اگر دختر و زن باشند) مورد ظلم متدین قرار گرفته‌اند.

- در این قبیل فیلم‌ها و سریال‌ها، پدران و مادران که به حکم خداوند متعال باید مورد حرمت و محبت قرار گیرند، مورد توهین و اهانت و پرخاش فرزندان خود قرار می‌گیرند و اتفاقاً حق هم با همان فرزندان است!

- شخصیت متدین نماز و دعا بسیار دارد، اما کارش گیر است و صدایش هم به جایی نمی‌رسد، اما شخصیت به ظاهر غیرمتدین یا کمتر مقید، با یک نگاه به آسمان، کون فیکون می‌کند. گویی که دعایش بسیار مستجابتر است و خدا آنان را بیشتر می‌پسندد.

- افراد مذهبی یا متدین در این گونه فیلم‌ها و سریال‌ها معمولاً بی‌سواد، دو به هم زن، یک دنده و لجاجت و اگر زن باشند اهل غیبت و تهمت و اختلاف خانوادگی و ... هستند.

- نشان می‌دهند شخصیت‌های مقید به دین معمولاً شناختی از دین ندارند و به اصطلاح به صورت کور و متعصب و ناآگاه و از روی عادت به دین گرویده و یا مقید به عبادات هستند.

- مرد مذهبی دوست دختر دارد، پسر مذهبی دوست دختر دارد و در مقابل، شخصیت معصیت‌کار به دنبال عشقی پاک و بی غل و غش می‌گردد.

- به عنوان مثال: دختر کثیف از پسر مذهبی می‌پرسد: چرا نماز می‌خوانی؟ با خدا چه کار داری؟ این پسر مذهبی که دوست دختر گرفته است، پاسخ می‌دهد: در خانه‌ی ما از اول همه نماز می‌خواندند. یعنی خودم هم نمی‌دانم چه کار می‌کنم؟ یک عادت خانوادگی و کور است.

- در برخی از فیلم‌ها و سریال‌ها، معمولاً نقش‌های مذهبی (به ویژه زنان) به شخصیت‌هایی داده می‌شود که در اذهان عمومی خوش‌نام نیستند.

- و نهایت آن که خدا، اسلام و قرآنی که در این گونه از فیلم‌ها و سریال‌ها القاء می‌شود، کاملاً با حقایق متفاوت است و به اصطلاح روشنفکران، قرائت جدیدی از دین صورت می‌پذیرد که با هیچ اصول و فروعی از دین واقعی سازگاری ندارد.

البته همان‌گونه که بیان شد، هزاران هزار ترفند دیگر نیز وجود دارد که نویسندگان و کارگردان برای تبلیغ ضددین و القای مفاهیم از آن بهره می‌جوید. به عنوان مثال: انتخاب اسامی برای شخصیت‌ها و یا حتی اماکن. مثل نام‌گذاری یک روستای خیالی، دورافتاده، طنز و مسخره که افرادش بسیار سنتی هستند و هیچ نمی‌فهمند، به «برره» که شاید هیچ کس نداند یعنی چه و لذا اعتراضی نکند، اما در قرآن کریم و نهج‌البلاغه آمده است:

«فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ» (عبس، ۱۳ تا ۱۶)

ترجمه: تذکاری است در صحیفه‌هایی ارجمند * والا و پاکیزه است * که بدست سفیرانی نوشته شده * گرامی و نیکو.

باید دقت داشته باشیم که در فیلم و سریال (مانند شعر) چون هر چیزی با فکر و انتخاب صورت می‌گیرد، کار همین‌طوری و اتفاقی نداریم. مثلاً نویسنده و کارگردان نمی‌تواند مدعی شود که من همین‌طوری نام «برره» بر زبانم آمد. مثلاً نمی‌تواند بگوید که انتخاب نام «فتاح» در سریال ماه رمضان یک سال یا انتخاب نام «فتوحی» در سریال ماه رمضان قبل، به صورت اتفاقی بوده است. همه چیز با قصد، هماهنگ و هدفدار انتخاب می‌شود. به عنوان مثال وقتی در یک سریال نقش یک فرد مذهبی به یک بازیگر مسیحی داده می‌شود و سپس او در نمازش سه بار قیام کرده و سوره‌ی حمد می‌خواند و یا سه بار به سجده می‌رود، معلوم می‌شود نه کارگردان، نه بازیگر و نه تصویر بردار و نه منشی صحنه و نه هیچ یک از عوامل دیگر با نماز آشنا نیستند، لذا جز خنده و مضحکه نتیجه‌ای باقی نمی‌گذارد.

سوال ۷: چرا در حالی که ما شیعیان برای اثبات ولایت و امامت به کتب اهل سنت استناد می‌کنیم (مثل کتاب الغدیر)، احکامشان را که در همان کتاب‌ها مندرج است را قبول نمی‌کنیم؟ (کاشمر) (۱۸ شهریور ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

استناد به یک مطلب مندرج در یک کتاب و یا یک سخن شخص، به مثابه‌ی قبول داشتن تمامی آن کتاب یا تمامی سخنان آن شخص نمی‌باشد. این یک اصل کلی و همگانی است و منحصر به مباحث اسلامی یا تشیع و تسنن نیز نمی‌باشد. به عنوان مثال: اگر بیان و استناد شد که وزیر امور خارجه‌ی آمریکا نیز خود اقرار نمود که دولتش در کودتای ۲۸ مرداد و یا فتنه‌های دیگر در امور داخلی ایران دخالت نموده است، به مثابه‌ی آن نیست که پس دیگر هر چه وزیر امور خارجه‌ی آمریکا گفت، صحت داشته و مورد قبول است.

استناد به کتاب مقدس و یا مستندات مورد قبول یا رجال و شخصیت‌های مورد تأیید و احترام طرف مقابل در یک بحث، به لحاظ جایگاه والای آن کتاب، سند یا شخص در دیدگاه طرف مقابل است نه طرف استنادکننده. به عنوان مثال اگر استناد شد که حدیث غدیر خم و یا احادیث و روایات مربوط به توسل و شفاعت ... و بسیاری از موارد اختلاف در کتب مستند شما به نشانی فلان کتاب و فلان صفحه درج شده است، یعنی اگر شما پیرو این کتاب هستید و یا مندرجات آن را صد در صد قبول دارید و یا حرف فلان شخص را حجت می‌دانید، پس باید این حدیث را هم قبول کنید، نه این که چون این حدیث در فلان کتاب درج شده است و ما به آن استناد می‌کنیم، پس ما همه‌ی مندرجات آن کتاب را قبول داریم.

دقت شود که استناد به کتاب، سند یا گفته‌ی شخص معتبر و مورد قبول طرف مقابل، یا در نقد و رد به کار می‌رود و یا در تأیید. به عنوان مثال: مدعی می‌شود که کشیش‌های کلیسای آلمان، در عین مقدس مآبی، کودکان را مورد تجاوز قرار می‌دادند! اگر طرف مقابل این ادعا را تکذیب کرد، شما به اقرارهای کشیش یا واتیکان یا اخبار و ... که مورد قبول و تأیید طرف مقابل است استناد می‌کنید و این دلیل نمی‌شود که کار او یا همه‌ی حرف‌های او را تأیید می‌کنید.

و یا در جنبه‌ی تأیید، اگر مدعی شدید که پیامبر اکرم (ص) در روز غدیر خم جانشینان خود از حضرت علی تا حضرت مهدی علیهم‌السلام را معرفی کرده است و یک نفر اهل سنت که اطلاعی ندارد منکر شد، سند از کتاب مورد قبولش می‌آورید و می‌گویید: آیا این کتاب و این شخص را قبول داری یا نه؟ او می‌گوید: بله. مثلاً صحاح سته از کتب منبع و مقدس ما اهل سنت است. سپس شما استناد می‌کنید که حدیث غدیر خم در این کتاب مورد قبول شما درج شده است. حال آیا چون به سند استناد کردیم، یعنی هر چه در آن کتاب است مورد قبول ماست؟!

و معمولاً سند تأییدی، از مشترکات است نه از اختلافات. یعنی سند می‌آورید که آنچه من مدعی هستم و قبول دارم را شما نیز در فلان کتاب تأیید کرده‌اید و چون آن کتاب مورد قبول شماست، پس در این نقل با هم مشترک هستیم و شما نباید تکذیب کنید، مگر آن که بگویید آن کتاب را قبول ندارید. حال این استناد تأییدی چه دلیلی می‌شود که موارد اختلاف نیز مورد تأیید قرار گیرد؟

سوال ۸: آیا بهایی‌ها ازدواج با محارم (مثل خواهر، برادر، خاله، عمو، دایی و ...) را جایز می‌دانند؟ لطفاً پاسخ مستند بدهید. (تهران) (۲۲ شهریور ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این که «بهایی‌ها ازدواج با محارم خود را جایز می‌شمارند یا خیر؟ بستگی به میزان غیرت، شرف، انسانیت، شعور و فرهنگ احتمالی خودشان دارد، اما در پاسخ این که آیا «بهائیت» این عمل قبیح را جایز می‌شمارد یا خیر؟ باید اظهار نمود که متأسفانه بر اساس نص صریح کتاب «اقدس»، به جز «زن پدر» ازدواج با هر محرم دیگری جایز است!

البته بهایی‌ها به جهت بی‌اطلاعی از یک سو و نیز حفظ آبرو (توسط مطلعین) از سوی دیگر، گاه در محافل بحث منکر این حکم می‌گردند و مدعی می‌شوند که چنین نیست. اما واقعیت دارد و مستند است.

قضیه از این قرار است که بهاءالله در کتاب اقدس، فقط ازدواج با «زن پدر» را ممنوع می‌کند. سپس برای شخصی به نام «زین المقریین» سؤال ایجاد می‌شود که یعنی چه؟ یعنی با بقیه اقارب و از جمله محارم اشکال ندارد؟ لذا طی نامه‌ای از او راجع به ازدواج اقارب (فامیل‌ها) سؤال می‌کند و او در پاسخ محارم فامیل را استثناء نمی‌کند و می‌نویسد: «به جز زن پدر، مابقی به امنای بیت‌العدل راجع است». یعنی هر کاری بیت‌العدل گفت، همان را انجام دهید، اگرچه ازدواج با محارم!

توضیح: بهائیت که یک شبکه‌ی جاسوسی بنیان شده توسط انگلیس است، به رغم آن که ادعای دین کرده است، تمامی احکام را به مجموعه‌ای به نام «بیت‌العدل» که در اسرائیل می‌باشد حواله داده است. این بیت‌العدل است که به تناسب حال و هوا و سیاست‌های هیئت امناء (منتصبین فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل)، به روز حلال و حرام وضع می‌کند.

در هر حال جالب است بدانیم که این سؤال (ازدواج با محارم) بالاخره به بیت‌العدل ارجاع داده می‌شود و امناء در پاسخ می‌نویسند: «تصمیم‌گیری در این مورد به عهده‌ی خود نفوس مومنه محول شد!» یعنی حلال و حرامی در این مورد در کار نیست، اگر دوست دارند می‌توانند با محارمی مثل خواهر، خاله، عمو و ... یا برادر، پدر، عمو، دایی و ... ازدواج کنند و اگر ندارند نکنند. جالبتر آن که منشی بیت‌العدل در پاسخ نامه‌ای که از ازدواج با محارم سؤال شده بود می‌نویسد: «در این نامه شما راجع به محدودیت‌های حاکم بر ازدواج با اقارب، سواى موردی که ازدواج با زن پدر را ممنوع می‌سازد سوال کرده‌اید. بیت‌العدل اعظم همچنین خواسته‌اند به اطلاع شما برسانیم که آن معهد اعلی هنوز موقعیت را برای صدور قوانین تکمیلی راجع به ازدواج با اقارب مقتضی نمی‌داند». (انوار هدایت، صفحه ۴۸۷، حکم ۱۲۸۹، در موضوع ازدواج بین فامیلی)

چنانچه مشخص است آن مقام اعلی (یعنی امناء یا رئیس بیت‌العدل) مخالفتی با ازدواج محارم ندارد، وگرنه اعلام می‌کرد که ممنوع است، بلکه هنوز شرایط را برای صدور قوانین تکمیلی مقتضی ندانسته است!

بنابراین نه تنها بهاءالله در کتاب اقدس فقط ازدواج با «زن پدر» را جایز نمی‌شمارد، بلکه بیت‌العدل نیز امر را به میل و هوس افراد و به ویژه زنان (واژه مؤمنه) واگذار می‌کند تا در شرایط مناسب (یعنی پذیرش جو عمومی) جواز قطعی را اعلام نماید.

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، قوانین بهائیت، مو به مو قوانین نوشته شده و نوشته نشده‌ی تشکیلات شیطان پرست «ماسون» است که توسط بهاءالله به ایران آورده شد و توسط بیت‌العدل در جهان اسلام و کشورهای چون هندوستان ترویج و تجربه می‌شود.

سوال ۹: عبادت چیست؟ خدا چه نیازی دارد؟ چرا باید عباداتی مثل نماز یا روزه را عیناً آن طور که دستور داده شده انجام دهیم؟ چه خاصیتی دارد؟ (مشهد) (۲۹ شهریور ۱۳۸۹) (حتماً بخوانید)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عبد یعنی «بنده» و عبادت یعنی «بندگی» که کار عبد است. اما معنای بندگی به هیچ وجه نماز، روزه، حج ... یا سایر اعمال عبادی واجب یا مستحب وارد شده در اسلام نمی‌باشد، چرا که اینها همه مقتضای بندگی معبودی به نام «الله» است، و حال آن که هر کس برای خود معبودی دارد که او را به شکل مقتضای اش عبادت و بندگی می‌کند. لذا برای درک بیشتر مفهوم عبادت و چرایی و تأثیر آن، باید به محورهای ذیل دقت نمود:

الف - عبادت یا بندگی، انجام اعمال عبادی (در هر دین یا مکتبی که باشد) نیست، بلکه بندگی یعنی تعلق و وابستگی. انسان وقتی به چیزی تعلق و وابستگی پیدا کرد، عاشق او می‌شود و چون همه‌ی محبتش جلب او شد، او را هدف قرار می‌دهد و چون او را هدف قرار داد، به سوی او حرکت می‌کند و در این حرکت سعی می‌کند به هیچ وجه از جاده‌ی اصلی که او را به محبوبش می‌رساند خارج و منحرف نگردد، لذا قوانین این حرکت و مسیر را نیز مو به مو اجرا می‌کند.

فرض کنیم، کسی وابسته و متعلق به پول است، به گونه‌ای که هدفی جز رسیدن به پول ندارد. چنین کسی عبد و بنده‌ی پول می‌شود و پول را معبود و إله خود می‌گیرد. این فرد عبد و بنده‌ی پول است و در راه رسیدن به آن از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌نماید. آنچه او در راه رسیدن به پول انجام می‌دهد، همان مقتضای عبادت معبودی چون پول است. بدیهی است برای او دیگر حلال و حرام، مال غیر، مال صغیر، مال یتیم، ربا و... معنایی ندارد. همین طور است کسی که «شهوت» یا «هواى نفس» یا ... را هدف، إله و معبود خود می‌گیرد. بدیهی است برای کسی که به «هواى نفس» وابسته شده و آن را بندگی می‌کند، دیگر مقوله‌هایی چون: عقل، علم، وجدان، بصیرت و دوراندیشی، عمل صالح و ... معنایی ندارد، چرا که مقتضای عبادت چنان معبودی، اطاعت محض و برآوردن سریع خواسته‌ی نفسانی به هر قیمتی می‌باشد:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجنه، ۲۳)

ترجمه: هیچ دیدی آن کسی را که هواى نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟

ب - گاهی فعل یا حالتی در ذات آدمی نیست و به او امر یا توصیه می‌شود که چنین بکن یا چنان نکن. در اینجا اولین سؤالی که برای عقل مطرح می‌شود، این است که «چرا؟» و اثبات آن هم بسیار مشکل است. اما گاهی فعل یا حالتی عین ذات انسان است، در اینجا دیگر کسی نمی‌پرسد که «چرا انجام دهم؟» چون خود به خود و از روی اقتضای ذات انجام می‌دهد. اما این سؤال باقی می‌ماند که «چگونه انجام دهم؟» که در این جا نیاز به تعلیم و آموزش ضروری خواهد بود.

به عنوان مثال: علموی چون ریاضیات، فیزیک و زبان اکتسابی است. یعنی هیچ کس ذاتاً ریاضی یا فیزیک یا زبان فارسی را نمی‌داند، حال اگر به او امر یا توصیه شود که یکی از این علوم را کسب کند، حتماً سؤال می‌کند که چرا؟ اما، کسی به انسان محبت، عشق و نفرت یا بغض و یا بدیهیات اولیه‌ی عقلی مثل «اصل علیت» را تعلیم نمی‌دهد و اگر به مهرورزی توصیه شود، ممکن است بپرسد به کی یا چگونه، اما نمی‌پرسد: چرا مهر بورزم؟ چون ذات او مهرورز است و خود به خود این کار را انجام می‌دهد، اما مصداق و مخاطب مهرش یا چگونگی مهرورزش متفاوت است.

بندگی و عبادت، از جمله امور ذاتی و فطری است، چرا که انسان «بنده و عبد» خلق شده است. به همین دلیل چه به او دستور بندگی بدهند یا ندهند، او ذاتاً بنده است و بندگی می‌کند. منتهی ممکن است در شناخت مصداق «إله» و «معبود» خطا کند و به جای خدا دیگری را بندگی و عبادت نماید. لذا خداوند حکیم در قرآن کریم به صورت مطلق نمی‌فرماید که «بندگی کنید»، چرا که همگان از روی فطرت این کار را می‌کنند، چون ذاتاً بنده خلق شده‌اند، لذا بندگی می‌کنند. بلکه می‌فرماید: الله را بندگی کنید - مرا بندگی کنید - شیطان را بندگی نکنید:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

«... وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...» (الإسراء، ۲۳)

ترجمه: ... پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید ...

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (الأنبياء، ۲۵)

ترجمه: پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که خدایی به جز من نیست پس تنها مرا عبادت کنید.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یس، ۶۰)

ترجمه: مگر با شما عهد نبستم و نگفتم ای فرزندان آدم شیطان را عبادت (اطاعت) مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.

«قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (المائدة، ۷۶)

ترجمه: بگو آیا می‌پرستید به غیر خدا چیزی را که مالک نفع و ضرری برای شما نیستند و حال آن که خداوند شنوا و دانا است؟

پس هیچ انسانی در جهان وجود نداشته و ندارد که عبد و بنده «پرستنده» نباشد، منتهی اگر خدای واقعی را نپرستد، حتماً خدایان کاذبی چون: شیطان، بت، طاغوت ... و در نهایت هوای نفس خویش را عبادت و بندگی می‌کند.

ج - بدیهی است که خداوند غنی متعال، هیچ نیازی (به هیچ چیزی و از جمله بندگی مخلوقات) ندارد، چرا که هستی و کمال مطلق است و نیاز از ویژگی‌های مخلوق است. پس بیان دستورات برای انجام عبادت الهی، به نفع خود بنده است.

حال بنده از معبود خود می‌پرسد: خدای من! دانستم که خدای جهان تویی، دانستم که ما از آن توئیم و بازگشتمان به سوی توست، دانستم که جز تو همه چیز ناقص، مخلوق و فانی است، دانستم که تو جمال و کمال مطلق، پس تو را هدف گرفتم، عاشق تو شدم و می‌خواهم موفق و سلامت به سوی تو بیایم. اما چگونه؟ من که نه شناختی دارم و نه از چه باید کردها و چه نباید کردها خبری دارم؟ پس خودت «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» - ما را به راه راست هدایت نما. او نیز قبل از اعلام نیاز و سؤال، حاجت بنده‌اش را مستجاب کرده و توسط رسول و کتاب و فطرت و عقل، جهان‌بینی و باید و نبایدها را به او تعلیم داده و ابلاغ نموده است.

د - پس اولین ضرورت و فایده‌ی انجام دستورات عبادی که مقتضای معبودی چون الله می‌باشد، همان اطاعت فرمان اوست. یعنی «عبادت» اطاعت امری است که از سوی او صادر شده باشد، نه آن گونه که «من» می‌خواهم. که این عبادت خود و خطای شیطان است. او نیز وقتی امر به سجده بر آدم شد، عرض کرد: پروردگارا! این عبادت را از من بردار و به جایش من چنان عبادتی تو را بکنم که احدی نکرده باشد. اما نپذیرفتن و اخراج او از دایره‌ی موحدین که تحت رحمت الهی هستند بدین معناست که عبادت من، آن است که من می‌گویم، نه آن که تو می‌گویی. آنچه تو می‌گویی، عبادت خودت است.

و اما فایده‌های مترتب و فوق شمارش هر عبادتی، همان فراهم آوردن شرایط، امکانات و ملزومات رشد و تکامل و تقرب به کمال مطلق (پروردگار عالم) می‌باشد. چنانچه اگر کسی به صورت مقطعی (برای رسیدن به رشد و تقرب به کمال)، تحصیل علم را هدف گرفته باشد، به او می‌گویند که باید به مدرسه رفته و درس ابتدایی، سپس متوسطه، سپس عالی و ... را با دقت و موفقیت کسب نماید. البته نمره یا معدل ۱۲ و یا ۱۳ نیز قبول است (انجام حداقل واجبات و پرهیز از محرمات)، هر چند به سختی پیشرفت می‌کند، اما هر چه بیشتر سعی کنی، موفقتر خواهی بود و رشد بیشتر و راحتی خواهی داشت.

پس عبادت پروردگار، در واقع بندگی او و قطع هر گونه تعلق و وابستگی دیگر «لا إله الا الله» است و انجام دستورات (باید و نبایدها) نیز قوانین مترتبه برای رسیدن موفق و سالم (اسلام) به مقصد، به کمال و لقای محبوب است.

سوال ۱۰: آیا فرزندان آدم و حوا، برادر و خواهر با هم ازدواج کرده‌اند و ما همه با هم برادر و خواهر یا محرم یک دیگر هستیم؟ (تهران) (۵ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بیشتر در این خصوص مطالب بسیاری درج شد که با درج کلمه در بخش جستجو می‌توانید مطالعه نمایید. اما به صورت اجمال بیان می‌گردد که در این خصوص به صورت عمده سه نظریه وجود دارد:

الف - یک نظریه بر این باور است که چون محرمات الهی به دو منشأ «قبیح ذاتی» یا «منع قانونی» که مطابق با شرایط و ملزومات و ضرورت‌ها است برمی‌گردد و ازدواج بین خواهر و برادر از همان ابتدای خلقت «قبیح ذاتی» داشته است، پس از اول حرام بوده است. لذا ازدواج اولاد آدم^(۴) حتماً باید با موجودات دیگری بوده باشد.

ب - عده‌ای دیگر می‌گویند: خداوند کریم در قرآن فرموده است که همه‌ی شما را از نسل آدم و حوا علیهماالسلام خلق کردم و اگر موجود دیگری در وسط بود، قید می‌شد. مضاف بر این که ازدواج بین خواهر و برادر به هیچ وجه قبیح ذاتی ندارد. چنانچه در سابق بین قوم مجوس رواج داشته و هم اکنون نیز روابط جنسی با خانواده‌ی اول (پدر، مادر، خواهر و برادر) در میان بسیاری از مردم، به ویژه در آمریکا و اروپا رایج است. پس، از آن جهت که قوانین محرم و نامحرم را خداوند متعال وضع کرده است، هیچ معنی نداشته که بر اساس شرایط و ملزومات در یک یا چند دوره این ازدواج را جایز نموده باشد و سپس با توجه به عدم لزوم و تغییر شرایط و برطرف شدن ضرورت‌ها، منع آن را وضع نموده باشد.

ج - برخی دیگر بر این باورند که حضور حضرت آدم و حوا علیهماالسلام در بهشت برزخی و قبل از هبوط به زمین به همراه نسل او بوده است، چرا که خداوند متعال به جمع آنان خطاب هبوط فرمود و اگر فقط دو نفر بودند که باید فعل تنبیه به کار می‌رفت نه جمع:

«فَلْتَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...» (البقره، ۲۸)

ترجمه: گفتیم همگی از بهشت پائین روید

صاحبان این نظریه بر این باورند که رابطه‌ی خواهر و برادری در نسل به شرط حیات مادی و زاد و ولد با ملزومات مادی (رابطه‌ی جنسی، ممزوج شدن نطفه و تخمک و پرورش در رحم مادر) ایجاد می‌گردد و در آن بهشت برزخی چنین روابط مادی و ملزومات آن وجود نداشته است، چون بدن و حیات مادی وجود نداشته است.

لذا ممکن است همان‌طور که خداوند متعال به واسطه‌ی حضرت آدم^(۴) و به سببیت او حضرت حوا^(۴) را خلق نمود و سپس امر به ازدواج کرد و در این ازدواج هیچ معنی هم نبود، عده‌ای را نیز در همان بهشت برزخی به واسطه و سببیت آدم و حوا علیهماالسلام خلق نموده باشد، که در این صورت، هم همگان از نسل آدم و حوا علیهماالسلام بوده‌اند و هم رابطه‌ی نسبی آنها خواهری و برادری نبوده است و پس از هبوط به زمین و زندگی مادی با یکدیگر ازدواج کرده و از آن پس با لوازم و شرایط مادی (حیات دنیوی) تولید مثل نموده‌اند. الله اعلم.

سوال ۱۱: اگر افرادی از پیروان ادیان دیگر مانند مسیحی یا یهودی یا ...، بخواهند راجع به اسلام تحقیق کنند تا ببینند به چه جهاتی کامل تر است، از کجا باید شروع کنند؟ آیا کتب خاصی معرفی می کنید؟
(تهران) (۷ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه انجام هر تحقیقی مستلزم مطالعه‌ی کتب نیز هست، اما معرفی یک یا چند کتاب بدون اطلاع از سن مخاطب، میزان تحصیلات او، پیش زمینه‌های ذهنی او، میزان اطلاعات و آگاهی‌اش نسبت به دین خود و اسلام ... و نیز ذوق و علاقه‌ی مخاطب، منطقی به نظر نمی‌رسد و چه بسا نه تنها موجب حصول نتایج مطلوب نگردد، بلکه گاهی نتیجه‌ای معکوس در بر داشته باشد! اما می‌توان این محققین گرامی را راهنمایی نمود که از کجا باید آغاز نمایند؟

بدیهی است که ادیان الهی دیگر نیز مانند «اسلام»، یک محور دعوت دارند و محور دعوت همه‌ی ادیان الهی «توحید» و یکتاپرستی است. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (الأنبياء، ۲۵)

ترجمه: پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که خدایی به جز من نیست پس تنها مرا عبادت کن.

پس قدم اول محقق آن است که بررسی کند هر کدام از ادیان چه تعریفی از «خدا» ارائه می‌دهند و آیا آن تعریف با عقل و فطرت بشر انطباق یا سازگاری دارد یا خیر؟ آیا توصیفی که می‌کند از جامعیت لازم برخوردار است یا خیر؟ آیا آن خدایی که به نام دین الهی به آن دعوت می‌کنند، از توصیفات و مشخصاتی مانند سایر مخلوقات و بندگان برخوردار است (مثلاً به دنیا می‌آید، پدر و مادر و فرزند دارد، از دنیا می‌رود ...)، یا خالق جهان هستی است و هیچ چیز مثل او نیست و ...؟!

بی‌تردید چگونگی تعریف از خداوند متعال و شناخت اوست که تعاریف دیگر از اصول (مانند: معاد، نبوت و ...) و سپس چه باید کردها و چه نباید کردها را تبیین و توجیه می‌کند. پس قدم اول (حتی در دین فعلی خودشان)، همان خداشناسی است.

البته برای خداشناسی از دیدگاه اسلام می‌توان کتب متفاوتی را معرفی نمود، اما اطلاع از سطح معلومات فعلی مخاطب شرط است. در هر حال اگر از سطح متوسط به بالا از معلومات برخوردار باشند، جلد اول از سری کتاب‌های «جهان‌بینی» شهید مطهری - کتاب توحید حجت الاسلام قرائتی - شناخت اسلام از شهید بهشتی معرفی می‌گردد.

اما، بهترین روش شناخت افراد مطمئن و آگاه نسبت به هر دین و گفتگوی با آنها و تفکر، تأمل و تعقل در زمینه‌ی گفتارها و استدلال‌های آنان می‌باشد و همچنین می‌تواند با یکی از طلاب یا روحانیون یا محققین مسلمان که مطالعاتی جامع‌ی نسبت به ادیان دارد گفتگو نماید و ادعاهای آنان را با علمای دین دیگر در میان بگذارد و نتیجه بگیرد. ان شاء الله

سوال ۱۲: اگر پیامبر و امامان معصوم (ع) عالم به همه علوم و دانش‌ها بوده‌اند چرا آنها را به مردم زمان خود ارائه نکردند که مردم بدون مشکلات به بهترین شیوه زندگی کنند و به شکل پیشرفته کنونی راحت باشند؟ (تهران) (۸ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

الف - علم پیامبر اکرم (ص) و سایر معصومین (علیهم‌السلام)، «اگر» ندارد. به صورت قطعی آنان معادن علم و حکمت الهی می‌باشند، که اگر چنین نباشند، دیگر معصوم نخواهند بود.

ب - اما علوم به دو بخش کلی تقسیم می‌گردد که بخش اول مربوط به «تکامل انسان» است و بخش دوم مربوط به «تعمیر دنیا». لذا بخش اول انسان می‌سازد و بخش دوم ابزار. اگرچه ابزار در صورتی که درست استفاده شوند، می‌توانند تا حدودی رفاه مادی را افزایش دهند، اما این افزایش نسبی رفاه مادی و سرعت، به هیچ وجه دلیل و ضامن بر رفع مشکلات و شیوه‌ی زندگی بهتر نمی‌باشد، چه آن که اگر درست استفاده نشوند، موجبات سقوط، هبوط و افزایش با سرعت مشکلات عدیده را فراهم می‌آورند. چنانچه امروزه شاهدیم اغلب کشورهای که از ابزار پیشرفته‌تر و بیشتری برخوردار هستند، از مشکلات و معضلات انسانی و حتی رفاهی بیشتری هم برخوردار هستند. پس، فایده‌ی ابزار و علم تعمیر دنیا نیز مستلزم «انسان شدن» است. از اتم، هم انرژی تولید می‌شود و هم بمب اتم.

ج - در عین حال معصومین (علیهم‌السلام)، هم به علوم انسان‌سازی احاطه داشتند و هم به علوم تعمیر دنیا و اگرچه رسالت آنان رشد، کمال و رفاه ابدی و حقیقی انسان است، اما نه تنها از بیان هیچ یک از بخش‌های علوم به اهل زمان خود دریغ نمودند، بلکه علوم را تا آخرالزمان تبیین نمودند. چنانچه مجموعه‌ای از جامع علوم را در قالب یک کتاب به نام «قرآن» در اختیار انسان قرار دادند که تبیین همه‌ی علوم در آن موجود است. چنانچه می‌فرماید:

«... نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرًا لِلْمُسْلِمِينَ» (النحل، ۸۹)

ترجمه: این کتابی که بر تو نازل کرده‌ایم توضیح همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت مسلمانان است.

و هر کس که می‌داند معصوم^(ع) برخوردار از همه‌ی علوم می‌باشد، می‌داند که منبع علم آنان نیز قرآن کریم است و چنین نیست که علم آنها افزون از قرآن کریم یا غیر از علوم قرآن باشد. بلکه قرآن و انسان کامل (معصوم) دو چیز جدا نیستند.

د - علت این که ما گمان می‌کنیم یا آنها فاقد علوم مادی در تعمیر دنیا بودند و یا بیان نداشتند، برای این است که سطحی نگری می‌کنیم و با خود می‌گوییم: به عنوان مثال در کجای قرآن کریم یا سخنان معصومین^(ع) سخن از «پنی سیلین»، یا «سوخت هسته‌ای»، یا «انرژی فسیلی»، یا مکانیک، فیزیک و ... آمده است؟! اما اگر دقت کنیم به وضوح خواهیم یافت که اولاً رسالت و کار آنها تعمیر دنیا و ورود به علوم طبیعی به صورت خاص نمی‌باشد، مگر آن که ضرورتی پیدا شود و یا آن که شرایط فراهم باشد. چنانچه شاهدیم حتی در علم هیئت، پزشکی، ریاضی ... و حتی شیمی، فرمایشات عام یا شاگردان خاص داشتند. از جابر بن حیان، پدر علم شیمی آلی سؤال می‌کنند که شما از کجا و با رجوع به چه منابعی به این علوم بدیع دست یافتید. و ایشان پاسخ می‌دهند: از امام صادق^(ع) گرفته‌ام.

بدیهی است اگر پیغمبر یا معصومی معجزه و کرامت نشان می‌دهد، به عنوان مثال: مرده زنده می‌کند، بیس و کور را شفا می‌دهد، با عصایش دریا را می‌شکافد، دست به برگ درخت می‌زند طلا و نقره می‌شود و ... بدون علم و یا جدای از علم عمل نمی‌کند، چه رسد به امور عادی و آنچه می‌تواند در توان دیگران هم باشد.

ثانیاً ما دقت نمی‌کنیم که آنان به جای پرداخت مصداقی که مستلزم فراهم بودن شرایط است، کلیدهای فتح ابواب علم را در اختیار انسان گذاشته‌اند. چه علوم درجه اول که مربوط به رشد و کمال انسان است و چه علوم درجه دوم که مربوط به تعمیر دنیا و ابزارسازی است.

اسلام (قرآن و اهل عصمت^(ع)) علمی در اختیار انسان گذاشته‌اند که شناخت و عمل به آنها سبب کنار رفتن پرده‌های جهل و تبلور و تحقق استعدادهای بی‌کران نهفته‌ی بشر می‌گردد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین امام علی^(علیه‌السلام) می‌فرماید خداوند متعال انبیاء و رسولان را متواتر برای گرفتن میثاق فطری و یادآوری نعمات و بیرون آوردن عقل‌های دفن شده «دفائن العقول» ارسال نمود.

در حدیث و روایت تصریح شده است که «علم ۲۷ حرف است و تا زمان حکومت جهانی حضرت مهدی^(عج)، آنچه از علم در هر زمینه‌ای ظهور می‌کند، فقط دو حرف از آن می‌باشد و مابقی پس از ظهور است بروز خواهد نمود»، که این امر در نتیجه‌ی تحقق احکام اسلامی است که موجب کنار رفتن پرده‌های جهل و فراهم شدن زمینه‌های تبلور و تحقق استعدادهای بشر می‌گردد.

ثالثاً احکام اسلام بسیار کلیدی‌تر از علوم کشف شده‌ی امروزی می‌باشد، چرا که به جای چاره‌اندیشی علاج پس از وقوع ابتلاء که ممکن است مفید هم نیافتد، پیشگیری و واکسینه می‌کند. و در این موضوع فرقی بین احکام مربوط به بدن، یا زندگی، یا اجتماع یا کمال روحی نیست.

به عنوان مثال: امروزه اگرچه علوم پزشکی پیشرفت کرده است، اما پیشرفت ابتلائات و امراض بسیار بیشتر، گسترده‌تر و عمیق‌تر از گذشته است. بدیهی است که وقتی به اصول اعتقادی توجهی نشد، کفر، شرکت و نفاق جایگزین توحید گردید، مکاتب نظریه‌ای و خیالی به جای ادیان الهی مورد استقبال قرار گرفت، یا در زمینه‌ی مسائل شخصی نظافت، طهارت، تغذیه، تنظیم روابط جنسی، حلال و حرام و ... رعایت نشد، نوشیدن الکل، خوردن گوشت خوک، زنا، هم جنس‌گرایی، آمیزش با حیوانات، مصرف مواد مخدر برای خوش و بی‌خیال بودن و لهو و لعب و معاصی مضر دیگر به عنوان سمبل‌های مدرنیسم و لیبرالیسم و آزادی و رفاه شناخته شد، ده‌ها بیماری شناخته و ناشناخته مانند: طاغوت‌گری و طاغوت‌گرایی، شیطان‌پرستی فراماسونی، تحزب صهیونیستی، حرص قدرت و شهوت، آرزایم، ایدز، پیری زود رس، سیاه زخم ... و نیز حیوان‌صفتی، بی‌غیرتی، خونخواری، قتل، دزدی، جنایت، ترور، بیماری‌های روحی و روانی متعدد و گاه خطرناک، ناامنی فردی و اجتماعی و ... نیز بروز پیدا کرده و گسترش می‌یابد. حال کشف پنی‌سیلین یا احیاناً واکسن ضد ایدز علم است یا قوانینی که پیشگیری کرده و از بروز حادثه و ابتلا جلوگیری کند؟

ه - اگر منظور از علوم فقط علوم طبیعی و علوم مربوط به تعمیر دنیا برای رفاه زندگی مادی هم باشد، باز در گرو تن سالم، عقل سالم، روح سالم، محیط سالم، جامعه‌ی سالم و ... می‌باشد. حال کدام قوانین فردی، اجتماعی، امنیتی، اقتصادی، حقوقی، اخلاقی، سیاسی، حکومتی، علمی، تحقیقاتی و ...، کاملتر از قوانین اسلام است؟!

و - پس اولاً کلیدهای علوم و قوانین لازم برای تبیین اصول دسترسی به سایر علوم، فراهم نمودن زمینه‌های رشد، مصادیق و بهره‌وری سالم از آنها همه و ... بیان شده است و ثانیاً همه‌ی علوم و قوانین انسان‌سازی با تمامی جزئیات، بایدها و نبایدهایش تبیین و ارائه شده است. و اما ورود به جزئیات صنایع نه تنها کار معصومین^(ع) نیست، بلکه مستلزم فراهم بودن سایر شرایط و امکانات نیز می‌باشد. به عنوان مثال علوم پتروشیمی در آن روز امکان کاربردی نداشت و لزومی هم ندارد که معصومین^(ع) به جای همگان، همه‌ی امور را انجام دهند.

ز - در خاتمه باید اذعان نمود که بشر هنوز هم به علوم قرآن و اهل عصمت^(ع) دست نیافته است و به آنچه دست یافته نیز عمل نمی‌کند، چه رسد به مردم آن زمان. لذا همین سؤال که برای مردم آن زمان مطرح می‌کنیم، برای مردم همین زمان نیز مطرح است و می‌توان گفت: «چرا بشر از این علمی که به راحتی در اختیارش قرار گرفته است استفاده نمی‌کند تا از زندگی و خوشبختی واقعی، حقیقی و دائمی برخوردار گردد».

به قول معروف: گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟

سوال ۱۲: برخی از اهل سنت می‌گویند: پیامبر اکرم (ص) بر اساس آیه مبارکه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ... الحجرات - ۱۰» برای انجام وظیفه‌ی دینی خود نسبت به آشتی دادن بین امام علی (ع) و خلیفه‌ی اول و دوم غدیر خم را بر پا کرد! پاسخ چیست؟ (کرج) (۱۰ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بی تردید بیان کنندگان این گونه سخنان نه شیعه هستند و نه سنی، لذا از سوی خود جملات و تعاریفی می‌سازند که به واسطه‌ی آن تشیع، تسنن و کل اسلام را تحریف و تضعیف نموده و ایجاد انحراف نمایند. آیه‌ی مبارکه و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الحجرات، ۱۰)

ترجمه: جز این نیست که مؤمنان برادرانند، پس میان برادرانان سازش دهید، و از [خشم] خدا بپرهیزید باشد که بر شما بیخشانند.

پس مربوط نمودن آن به «غدیر خم» اهداف دیگری در تحریف اصل اسلام و تضعیف مذاهب شیعه و سنی دنبال می‌کند که به برخی از محورها و دلایل آن ذیلاً اشاره می‌گردد:

- آن که خود غدیر خم را برپا نمود، نفرمود که علت این تجمع «آشتی دادن بین علی و ابوبکر و عمر است»، بلکه بدین مضمون فرمود: این تجمع و مراسم به خاطر انجام امر خدا در معرفی «ولی»، «وصی» و جانشین پس از خود است تا بر صراط مستقیم باقی بمانید و منحرف نگردید.

- در هیچ کجای خطبه‌ی غدیر از علی (علیه‌السلام) و دیگران دعوت به آشتی نشده است، بلکه او به عنوان مقام «ولایت» معرفی شده و از دیگران نیز بیعت با او خواسته شد و دیگران نیز بیعت کردند و نیز از حاضرین خواسته شد تا این خبر را به غائبین بدهند. تا تکلیف مؤمنین تا آخرالزمان معین باشد.

- در زمان پیامبر اکرم (ص)، قهری صورت نپذیرفته بود که پیامبر (ص) اقدام به آشتی دادن نماید، بلکه همه‌ی اختلافات به خاطر نقض بیعت در غدیر، غصب خلافت و سپس ظلم‌های دیگر مثل غصب فدک صورت پذیرفت و یا بروز عینی و عملی پیدا کرد.

- این که مؤمنین با یکدیگر برادرند، بیان یک حقیقت از طرف خداوند متعال می‌باشد و امر به اصلاح بین آنها نیز یک دستور است و همیشه باید به این دستور عمل گردد. لذا لزومی نداشت که پیامبر اکرم (ص) فقط یک بار تصمیم به انجام این امر بگیرند و برای آن مردم را جمع کنند و ...، بلکه می‌توانستند آنها را به صورت خصوصی دعوت کرده و اختلافشان را حل نمایند، چنانچه مکرر در جمع خصوصی و یا عمومی به این امر اقدام نموده و به آنها راجع به حضرت علی (علیه‌السلام) و وصی بودن ایشان توصیه نمودند و کسی هم ابراز مخالفت نمود و نیز چنانچه همیشه برای رفع اختلاف بین مؤمنین چاره‌اندیشی و عمل می‌نمودند نه فقط در غدیر خم. پس سازندگان و شایع کنندگان این سخن، می‌خواهند از یک سو تشیع و همه‌ی مسلمانان را با ایجاد تحریف در علت برپایی غدیر تضعیف کنند و القاء کنند که غدیر خم به خاطر معرفی «ولایت، وصی، جانشین و حاکم» پس از خود نبوده است، و هم می‌خواهند اهل سنت را تضعیف کنند. چرا که اذعان می‌کنند قهر با حضرت علی (علیه‌السلام) نشانه‌ی جهل و دوری از ایمان است. چون حضرت بیعت با ایشان را خواستار شدند.

مضافاً بر این که اگر سخن فوق مورد قبول واقع شود، این سؤال ایجاد می‌شود که پس چرا آنان نه تنها زیر بار نرفتند، بلکه خلاف آن را عمل نمودند و نتیجه گرفته می‌شود که پس مؤمن نبودند.

دقت شود که اگر قبول کنیم غدیر خم برای آشتی دادن بوده است، باید قبول کنیم که پس شرط آشتی نیز پذیرش «ولایت، امامت و حکومت» حضرت علی (علیه‌السلام) بوده است، چرا که ایشان در آن خطبه‌ی جامع و عمیق خود، پس از بیان معارف و احکام اسلام، بر محور «من کنت مولاه فهذا علی مولاه - هر کس من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست»، تکیه و تصریح نمودند و بروز همه‌ی اختلافات نیز به خاطر نپذیرفتن و عدم گردن نهادن به این شرط، به ویژه پس از رحلت بود.

لذا ضمن توصیه به خود و برادران شیعه‌ی خود، به برادران مسلمان اهل سنت نیز توصیه می‌کنیم با بصیرت تمام مراقب ضدتبلیغ‌های «وهابیت» که نه تنها با همه‌ی مذاهب اسلام، بلکه اساساً با اسلام و قرآن نیز مخالف هستند و هدفی جز خدمت به اهداف آمریکا و انگلیس در سیطره‌ی فرهنگ شیطان‌پرستی ماسونی را تعقیب نمی‌کنند، باشند.

سوال ۱۴: می‌گویند: این اخلاق است که بد و خوب را تعیین می‌کند و نه مذهب! پاسخ چیست؟

(تهران) (۱۲ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بیشترین مشکلات در شناخت صحیح، عدم آشنایی به معانی و به کارگیری صحیح واژگان می‌باشد و همین امر زمینه را برای خلط مبحث و تاخت و تاز شبهه پراکنان فراهم می‌نماید.

اینک برای درک بهتر موضوع لازم است به صورت اجمال با واژه‌های «مذهب» و «اخلاق» آشناتر شویم که بخش بیشتر پاسخ در همین معانی است.

الف - «مذهب» یعنی راه و روش. لذا اختصاصی هم به اسلام یا مذهب تشیع و یا سایر مذاهب اسلامی ندارد. بلکه هر راه و روشی را «مذهب» می‌گویند. بدین معنا حتی به دین، مذهب گفته می‌شود، چرا که یک راه و روش برای زندگی است. این که گفته‌اند: مذهب تشیع، مذهب تسنن، مذهب حنفی، شافعی و ... نیز به همین معنا است. یعنی راهی که هر یک برای رسیدن و تحقق دین در زندگی خود و جامعه برگزیده‌اند. پس همه‌ی مکاتب بشری نیز «مذاهب» هستند، مانند: مذهب مارکسیسم، مذهب پلورالیسم، مذهب فمینیسم و ... هر چند که آنها اصلاً مایل نیستند واژه‌ی مذهب در مورد آنها به کار رود. اما این ادبیات است و به تمایل افراد ربطی ندارد.

ب - «اخلاق» نیز یعنی موضع‌گیری. به موضع‌گیری هر فردی در مقابل هر چیزی، اعم از جامدات، حیوانات، انسان‌ها، ملائک و حتی خدا، اخلاق فرد می‌گویند و به مواضع اجتماعی نیز اخلاق اجتماعی گفته می‌شود.

به عنوان مثال: در مسئله‌ی توحید و اسلام، یکی موحد و مؤمن است، یکی مسلمان ولی اهمال‌کار، یکی کافر، یکی مشرک، یکی منافق و ... این موضع‌گیری‌های متفاوت، «اخلاق» آن فرد در مسئله‌ی توحید و اسلام است.

یا مثلاً در مقابل پدر و مادر، یکی با محبت تمام حفظ احترام می‌کند، یکی دیگر زیاد محل نمی‌گذارد، یکی قهر می‌کند، یکی دل می‌آزارد، یکی دل می‌شکند، یکی پرخاشگر است و ... اینها «اخلاق» او در این مورد است.

در قبال یک غذا خوردن ساده، یکی رعایت حلال و حرام می‌کند، اسراف نمی‌کند، سلامت و بهداشت را در نظر می‌گیرد، حتی مایل است که تنها غذا نخورد و حتماً میهمانی هم داشته باشد، به مستمندان از غذای خود بدهد و ... یکی دیگر شکم‌پرست است و هیچ حد و چارچوبی ندارد. پس «اخلاق» هر کدام معلوم می‌شود.

ج - با تعاریف فوق معلوم می‌شود که اخلاق (موضع‌گیری)، در متن هر دین و مذهبی ساری و جاری است. لذا پیامبر اکرم^(ص) که برای دعوت به سوی توحید و ارائه‌ی دین اسلام و هدایت بشر به سوی کمال ارسال شده است، می‌فرماید: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» - به درستی که من برای کامل کردن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام. یعنی رسالت ایشان آن است که مواضع انسان (اخلاق) نسبت به هر چیزی را به اصلح و احسن آن برسانند.

د - اما راجع به خوب و بد، واقعیت آن است که «خوب و بد» دیکته‌ای نیست، اگرچه مکاتب بشری به خاطر فرار از تناقضات و نیز تحقق اهداف سعی بر دیکته‌ی آن دارند. بلکه «خوب و بد» را خداوند متعال در وجود هر انسانی نهادینه کرده است و بر همان اساس الهام می‌نماید. چنانچه در سوره‌ی مبارکه‌ی شمس، پس از ۱۱ قسم، می‌فرماید:

«و نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: ... و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید * و در اثر داشتن چنان نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد.

آدمی با کمی دقت و تأمل در خود، می‌یابد که کسی به او یاد نداده که مثلاً دزدی، خیانت، دروغ، جنایت، ظلم، جهل، کفر، شرک، نفاق و ... بد است و ایمان، درست‌ی، راستی، صداقت، اخلاق، امانت‌داری، عدالت، علم و ... خوب است. اما در عین حال که کسی به او یاد نداده، نه تنها خودش همه را می‌داند، بلکه حتی اگر خلافکار هم باشد، عین آن خلاف را نسبت به خودش جایز نمی‌شمارد. چرا که فطرتش با آن مخالف است.

هیچ دروغ‌گویی خوشش نمی‌آید که کسی به او دروغ بگوید، هیچ دزدی نمی‌پسندد که کسی اموال او را بدزدد، هیچ جنایت کار و ظالمی نمی‌پذیرد که در حق خودش جنایت و یا ظلمی روا شود ... و همیشه مدعی حق نیز می‌شوند. آیا چنین نیست که جنایتکارانی چون آمریکا، انگلیس، اسرائیل و ... بیش از بقیه ندای عدالت‌خواهی، دموکراسی، حقوق بشر و ... سر می‌دهند؟! پس خوب و بد را می‌دانند. هر چند که دینشان شیطان‌پرستی (ماسونی) و مذهبشان کفر و روششان نفاق است.

ه - دین (اگر الهی و تحریف نشده باشد)، مانند دین اسلام، در بخش احکام برای ظهور اخلاق حسنه و تحقق استعدادهای اخلاقی انسان، دستورالعمل می‌دهد و در هر موضوعی «چه باید کرد» و چه نباید کردها»یش را بیان می‌دارد، تا موضع‌گیری صحیح صورت پذیرفته و از مسیر خود خارج نگردد.

و - اگر در آیات قرآن کریم دقت کنیم، درمی‌یابیم که خداوند مکرر می‌فرماید: خدا محسنین را دوست دارد - خداوند توابین را دوست دارد - خداوند پاکان را دوست دارد - خداوند متقین را دوست دارد و ... چون هر انسانی به فطرت خود می‌داند که احسان، توبه، طهارت و پاکی ظاهر و باطن، تقوا و ... خوب است.

همچنین می‌فرماید: خداوند کافران را دوست ندارد - خداوند گناه پیشگان را دوست ندارد - خداوند متکبران را دوست ندارد - خداوند ظالمان را دوست ندارد و ... چون هر انسانی در فطرت خود می‌داند که کفر، گناه، تکبر، ظلم و ... بد است. حال در مقام اتخاذ موضع، هر کس که دوست دارد مواضعش خدایی و خداپسندانه باشد، توجه می‌کند که خداوند در دین کدام دسته را محب و محبوب خود اعلام داشته است. به عنوان نمونه به چند آیه از آیات که در ذیل ایفاد می‌گردد توجه شود:

«وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (البقره، ۱۹۵)

ترجمه: و در راه خدا انفاق کنید و خویشان را به دست خود به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

«... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره، ۲۲۲)

ترجمه: ... خدا مردم تائب را دوست می‌دارد و آنهایی را هم که در پی پاک شدن هستند دوست می‌دارد.

«... وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۶)

ترجمه: ... خداوند صابران را دوست می‌دارد.

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (البقره، ۲۷۶)

ترجمه: خدا ربا را (که مردم به منظور زیاد شدن مال مرتکب می‌شوند) پیوسته نقصان می‌دهد، و به سوی نابودش روانه می‌کند، و در عوض صدقات را نمو می‌دهد، و خدا هیچ کافر پیشه‌ی دل به گناه آلوده را دوست نمی‌دارد.

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرَتَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (البقره، ۲۰۵)

ترجمه: (به شهادت این که) وقتی برمی‌گردند (و یا وقتی به ولایت و ریاستی می‌رسند) با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می‌کوشند و به مال و جانها دست می‌اندازند با این که خدا فساد را دوست نمی‌دارد.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (النساء، ۳۶)

ترجمه: خدا افرادی را که متبخر و خود بزرگ بینند، و به دیگران فخر می‌فروشند دوست نمی‌دارد.

سوال ۱۵: برخی می‌گویند طبق روایات حضرت وقتی ظهور می‌نمایند که جهان پر از ظلم، جور و فساد شود و برخی دیگر می‌گویند: با عبادت، دعا، پرهیز از گناه و جهاد امام (عج) را در ظهورش یاری کنید. متوجه این تضاد نمی‌شوم؟ (تهران) (۱۸ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهه یا تضاد به خاطر قرائت‌های متفاوت و شاید دلخواه از احادیث مربوط به جمله‌ی اول است. چنین نیست که گفته باشند: «وقتی ظهور می‌نمایند که جهان پر از ظلم، جور و فساد شود»، چرا که آن وقت لازمی زمینه‌سازی برای ظهور تلاش برای ظلم و فساد بیشتر است و لابد مفسدین مقربتر خواهند بود! که طبعاً خداوند متعال، اسلام و عقل چنین حکمی نمی‌دهد.

معنی ندارد که خداوند متعال (اسلام) از یک سو مردم را به ایمان و عمل صالح و پرهیز از ظلم و گناه دعوت نماید، و از سوی دیگر نعمت ولایت و حکومت معصوم را در گروی ازدیاد فساد و ظلم قرار دهد! اساساً چرا باید بیشتر فساد و ظلم کنیم تا یک منجی بیاید آن ظلم و فساد را برطرف کند؟! بلکه احادیث و روایات بیان می‌دارند که ایشان وقتی ظهور نمایند، جهان را پر از عدل و داد می‌نمایند، چنانچه پر از ظلم و جور شده است.

الف - دقت شود که جهان از همان زمانی که قابیل به هابیل ظلم کرد و او را به خاطر حسادت در قبولی قربانی نزد خداوند متعال به قتل رساند، دچار ظلم، جور و فساد بوده و هر روز نیز بر این ظلم و فساد افزوده شده است. حتی زمان رسول الله (ص) نیز جهان پر از ظلم، فساد، شرک، جهل و تباهی بوده است و پس از رحلت ایشان حتی محیط کوچک مدینه نیز پر از ظلم، جور و فساد گردید. پس اگر شرط ظهور ظلم و فساد باشد، این شرط همیشه محقق بوده و باید ظهور فرامی‌رسید. آیا ظلم و فساد بیش از قائله‌ی کربلا تصور می‌شود؟!

ب - پس اولین شرط قیام، برخورداری از زمینه و شرایط مساعد برای قیام است که اولین شرط آن نیز برخورداری از حداقل نیروی قابل و وفادار می‌باشد. به امام سجاد (ع) عرض کردند که پدرت با ۷۲ یار مقابل یزید ایستاد و به شهادت رسید، پس چرا شما قیام نمی‌کنید؟ فرمود: ایشان ۷۲ یار داشتند که قیام کردند، من اگر ۷ یار داشتم قیام می‌کردم. به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردند که یاران و هواداران شما بسیارند و چرا قیام نمی‌فرمایید؟ ایشان با نشان دادن گله‌ای کوچک فرمودند: اگر تعداد یاران من به مقدار بزغاله‌های این گله بود قیام می‌کردم. راوی می‌گوید: پس از نماز آنها را شمردم، ۱۶ رأس بودند.

ج - لذا حضرت امام زمان (عج) نیز پس از برخورداری از حداقل نیرو برای برپایی یک حکومت جهانی قیام خواهند نمود. لذا در روایات این حداقل ۳۱۲ تن بیان شده است و البته این ۳۱۲ تن نخبگان، فرماندهان، رهبران و مدیران اصلی خواهند بود و پس از آنها گروه‌های هزار، ده هزار، صد هزار و چند میلیون نفری به سوی ایشان خواهند شتافت و سپس بسیاری از مردم مسلمان و غیرمسلمان با ایشان بیعت خواهند نمود.

د - دقت شود که مسئله‌ی «قیام» با مسئله‌ی «حکومت» متفاوت است و قیام مقدمه‌ای برای سرنگونی حکومت جبار و باطل و برقراری حکومت عدل الهی می‌باشد.

یکی از شرایط اولیه برای برقراری حکومت، خواست و انتظار مردم منطقه‌ی حکومت است. پس اگر قرار باشد که حکومت جهانی برقرار گردد، لازم است که قاطبه‌ی مردم خواهان آن باشند.

البته منظور این نیست که تا قاطبه‌ی مردم مسلمان و شیعه نشوند و طالب حکومت منجی آخر، حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نگردند، قیام و حکومتی نخواهد بود. بلکه مردم (چنانچه امروزه نشانه‌های آن دیده می‌شود) به جایی خواهند رسید که دیگر از همه‌ی مکاتب و مدعیان نجات بشر ناامید می‌شوند و منتظر فرج الهی و یک قدرت الهی می‌گردند.

ه - دقت شود که جهان تا امروز شاهد قدرت یک پارچه‌ی جهانی نبوده است، لذا هر گاه کذب ادعایی معلوم می‌شد، می‌گفتند: شاید آن یکی بهتر باشد؟ از این رو به کمونیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم،

کاپیتالیسم، فمینیسم و ... رو آوردند. اما امروز از سویی قدرت‌ها یک پارچه شده و از سویی دیگر ناتوانی همه معلوم شده است. به عنوان مثال: چه یک پارچگی‌ای بزرگتر و بهتر از شورای امنیت یا سازمان ملل یا حقوق بشر یا ... می‌تواند وجود داشته باشد؟ اما رفته رفته به جهانیان ثابت می‌شود که تا حاکمی عالم به علم الهی و عادل به عدل الهی و مؤید به تأییدات الهی و در یک جمله «خليفة الله» یا فرستاده‌ی الهی نباشد، نفس اماره حاکم خواهد بود و شوراها، سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی نیز به ابزار دیگری در خدمت طواغیت بدل خواهند شد.

و - پس جهان از همان ابتدا به خاطر گردن‌کشی مستکبرین و حماقت، عوامی، دنیاطلبی و خواب غفلت توده‌های مردمی، محکوم به جهل، ظلم، فساد و ... بوده و هست. و نه تنها هیچ دین الهی، بلکه هیچ عقل سالمی نیز حکم نمی‌کند که ظلم و فساد بیشتر شود تا کسی بیاید آن ظلم و فساد را برچیند! به ویژه اسلام عزیز و غنی که «ایمان و عمل صالح»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «مبارزه با همه‌ی مظاهر کفر، شرک و نفاق» و طواغیت را در سرلوحه‌ی اهداف و برنامه‌های تکاملی بشر قرار داده است و مشخصات بارز پیروان این دین را ابتدا قیام بر علیه کفار، سپس وحدت بین خود و پس از آن سایر عبادات می‌خواند:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند علیه کفار شدید و بی رحمند و در بین خود رحیم و دلسوزند، ایشان را می‌بینی که همواره در رکوع و سجودند و در طلب فضل و رضوان خدایند. علامتشان در رخسارشان از اثر سجده نمایان است، این وصف ایشان است در تورات و اما وصف آنان در انجیل این است که چون زراعتی هستند که از شدت برکت پیرامونش جوانه‌هایی می‌زند و آن جوانه‌ها هم کلفت می‌شود و مستقیم بر پای خود می‌ایستند به طوری که بزرگان را به شگفت می‌آورد (مؤمنین نیز این طورند)، این برای آن است که کفار را به خشم آورد، خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می‌کنند وعده‌ی مغفرت و اجر عظیم داده.

از این رو منتظر واقعی و طالب ظهور حضرت (عج)، ابتدا خود بر علیه کفر و طاغوت نفس خود قیام می‌کند و حکومت مطیع امر امام را در مملکت وجود خویش حاکم می‌نماید و سپس اقدام به مساعد نمودن شرایط بیرونی می‌نماید تا بر باران باوفا و قابل حضرت نیز بیافزاید.

سوال ۱۶: نظر تشیع راجع به صوفیه چیست؟ و آیا روایت مرحوم مقدس اردبیلی به نقل از حضرت امام رضا علیه السلام در برابری انکار صوفیه با جهاد در رکاب رسول خدا (ص) صحیح است؟ (۱۹ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

روایت بسیار مستند و نیز منطبق با قرآن و سنت از حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست که می فرماید:

«طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت، مساوقٌ لانکارنا»

ترجمه: کسب معرفت (شناخت) از غیر طریق ما اهل بیت به انکار ما می انجامد.

از این رو هر گونه تعریف، شناخت و شناساندن، برنامه و روشی که از مکتب اهل بیت^(ع) اخذ نشده باشد، مردود است. لذا:

۱ - هر فرقه ای که در اصول و فروع با دین اسلام و مذهب حق همخوانی نداشته باشد در ضلالت و گمراهی است. اسلام که فرهنگ گم شده یا مشتبهی نیست، بلکه قرآن و سنت پیامبر^(ص) و روایات معصومین^(علیهم السلام) معیارهای مشخص و روشنی به دست می دهند که بر اساس آنها انحرافات فرق باطل هرگز مخفی نمی ماند.

۲ - تصوف یکی از آن فرق باطله می باشد که مطرود فقهای شیعه است. چه روایتی در این خصوص موجود باشد یا نباشد، بلکه با انطباق با قرآن و سنت حضرت رسول اکرم^(ص) و مکتب اهل بیت^(ع) بطلان آنها به اثبات رسد. آیت الله صافی در این خصوص می نویسند: فرق صوفیه با عقایدی که دارند، در ضلالت هستند و بسیاری از کسانی که از شیعه و اهل سنت تحقیق کرده اند، اصل آنها را اسلامی نمی دانند؛ آنان به مرور زمان فرقه های بسیار و شعبات زیادی پیدا کرده اند. هر برنامه ای که بگویند، در صورتی که با برنامه های شناخته شده ی اسلام و مسلمانان مطابق نباشد - یعنی به عنوان این فرقه سازی ها و وابستگی ها به پیر و مرشد و حرف های شرک آمیز باشد - همه باطل است و از اسباب تقهقر و عقب ماندگی مسلمین است.

(معارف دین، ج ۱، ص ۳۷۲، نشر دفتر آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - چاپ ثامن الحجج - چاپ ششم)

۳ - تنها راه بطلان فرقه ی صوفیه این روایت نیست که بطلان این فرقه فقط با استناد به این یک روایت به اثبات رسد. و وظیفه ی عالمان راستین است که با نشانه هایی که از دین دارند فرقه های منحرف را معرفی نمایند. چنانچه روایات تاکید بر این حقیقت دارد که وقتی بدعت ها و آفت ها در بین مسلمین نشر می یابد بر عالمان دین شناس الزام است که مسلمانان را بیدار نمایند. پیامبر^(ص) فرمود:

«إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فلعلیه لعنة الله»

ترجمه: وقتی بدعتی در میان امت من پیدا شد، پس عالم باید علمش را ظاهر سازد. پس اگر چنین ننماید، لعنت خدا بر اوست. (کافی، ج ۱، ص ۵۴)

۴ - با توجه به عدالت و شدت تقوائی که از فقهای شیعه از جمله محقق اردبیلی^(ه) معروف است کلامی را بدون حجت، استناد نمی دهد و همین نشانه کافی است زیرا در صحت صدور روایت دلائلی حتماً نزد ایشان قطعی بوده است.

۵ - جهت اطمینان به صدور حدیث شیوه های گوناگونی است که بررسی روات یکی از آنان است علاوه بر این که در برخی موارد سند صحیح است ولی به عللی از آن اعراض می شود. در هر صورت شاید بتوان گفت اگرچه محقق اردبیلی^(ه) در روایت فوق با عبارت بالسند الصحیح اکتفا نموده است ولی می توان از روایاتی که وسائط خود تا معصوم^(ع) بیان نموده است کمک گرفت.

لازم به ذکر است روایات از این دست، کم نیست که در مضمون در نفی تصوف مشترک هستند و مهمتر از آن این که فقهای شیعه و سکانداران کشتی نجات و حافظان مرزهای الهی نتوانسته اند از آن اغماض نمایند در موارد چینی بحث سندی موضوعیت ندارد.

ذیلاً به نامه‌ی یک خانم صوفی از آمریکا و نیز پاسخ مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی لنگرانی^(ه) توجه نمایید:

متن نامه و سؤال:

با عرض سلام، من یک ایرانی صوفی و شیعه هستم می‌خواهم بگویم فتوای شما مرا بسیار ناامید کرد امیدوارم شما راجع به فتوای خود تجدید نظر کنید. شما به علل و اسباب واقعی انحراف، بیگانگی و دوری مردم از اسلام نگاه کنید چرا آنها بیش از پیش به معنویت و تصوف علاقه‌مند می‌شوند. این گونه فتاوا فقط می‌تواند مردم را از اسلام دور کند. چرا که از اینها برای اهداف و مقاصد سیاسی استفاده می‌شود. تصوف، روح و قلب اسلام است تصوف به ما کمک می‌کند که انسان‌های بهتری باشیم.

خانم ا. ن. - ۵۱ ساله از آمریکا

پاسخ:

بسمه تعالی

«با سلام و تحیت، هیچ مقصود سیاسی قطعاً در این فتوا نبوده است و چنین تصویری بی‌جاست. آیا می‌توان گفت ائمه‌ی معصومین^(ع) که شدیداً از فرقه‌ی صوفیه گلایه و ابراز انزجار نموده‌اند مقصود سیاسی داشته‌اند؟ آیا فقهای بزرگ اسلام که از ابتدا تاکنون نسبت به این فرقه، اظهارات و فتاواهای بسیار تندی داشته‌اند مقصود سیاسی داشته‌اند؟ شما در طول تاریخ اسلام کدام مرجع تقلید و مجتهد را سراغ دارید که نسبت به این فرقه تأییدی داشته باشد؟ شما خانم محترم هیچ از خود سوال نموده‌اید که اگر این فرقه صحیح است چرا منجر به جایی می‌شود که ضروریات اسلام را نادیده گرفته و حتی نماز و روزه را به بهانه‌ی وصل شدن به خدا ترک کنند؟ مگر امیرالمومنین^(ع) که به ادعای این فرقه مورد توجه شدید آنان است در هنگام شهادت، فرزندان خود را به نماز و عمل به قرآن توصیه نفرمود؟ مدعیان تفکیک طریقت از شریعت در کدام یک از متون دینی از قرآن و کلمات پیامبر^(ص) و ائمه‌ی طاهیرین^(ع) شاهدهی بر آن دارند؟ آیا شریعت و دین جز عمل نمودن به قرآن و سنت پیامبر و عترت اوست؟

اگر مقداری مطالعه‌ی دقیق و بدون تعصب در اسلام نمایید به این نقطه خواهید رسید که تصوف نه تنها روح اسلام نیست بلکه با روح اسلام کاملاً مابینت دارد و قادر بر سیراب کردن انسان‌های تشنه‌ی معنویت نیست و سرابی است که گروهی را فریفته و به سوی خود جذب کرده است.

در خاتمه توجه شما را به برخی از روایات صادره از ائمه‌ی معصومین^(ع) جلب می‌نمایم. این روایات را مرحوم شیخ خُر عاملی در کتاب اثنی عشریه و مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه و میرزا حبیب... خوبی در جلد سیزدهم شرح نهج البلاغه گردآوری نموده اند:

۱- از امام هشتم^(ع) به سند معتبر رسیده است کسی که در نزد او از صوفیه سخن به میان آید و با زبان و یا قلب به انکار و اعتراض برنخیزد از پیروان ما نیست و فردی که آنان را مورد نکوهش و اعتراض قرار دهد مانند کسی است که در رکاب رسول خدا با کفار می‌جنگد.

۲- مردی به امام صادق^(ع) عرض کرد: در زمان ما گروهی به نام صوفی هستند شما چه نظری دارید؟ فرمود: آنان دشمنان ما هستند و افرادی که به آنان تمایل نشان می‌دهند از آنان به شمار می‌آیند و با آنان محشور می‌شوند. من از چنین افرادی بیزار هستم.

۳- امام هادی^(ع) با عده ای در مسجد نشسته بودند جماعتی از صوفیه وارد مسجد شدند و حلقه‌وار نشستند و شروع به لا اله الا... نمودند. حضرت فرمود: به این فریبکاران توجه نمایید که جانشینان شیطان و ویرانگران پایه و ارکان دین می‌باشند. و در دنباله‌ی همین روایت حضرت فرمودند: و الصوفیه کُلهم مخالفونا و طریقتهم مغایره لطرقتنا. تمام فرقه‌های صوفی مخالف با ما هستند و راه و روش آنان با راه و روش ما مغایرت دارد. برای آگاهی بیشتر به کتبی که اشاره شد مراجعه نمایید.

من برای شما و همهی فرزندان دینی خود دعا می‌کنم که در سایه‌ی رعایت تقوا بتوانیم از سرچشمه‌ی زلال شریعت محمدی^(ص) سیراب گردیم. والسلام محمد فاضل لنگرانی

سوال ۱۷: پدر و مادر دلسوز و مهربانی داشتند که وفات نمودند. بسیار مایلیم برای آنها کاری کنیم که همه‌ی گناهانشان آمرزیده شود و قرین رحمت گردند و البته خودم به آن محتاج‌ترم. آیا دعایی یا ... توصیه می‌نمایید؟ (تهران) (۲۰ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند منان، رحمان و رحیم بسیار تواب و آمرزنده و مهربان است. اوست که گناهان پدری را به خاطر آن که فرزندش بر سر قبر او گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم»، بخشید. در هر حال خوب است که دائم یاد خدا باشیم و برای خود و گذشتگان که دستشان از دنیا کوتاه است و مانند مسکینان گرسنه و تشنه به دست ما نگاه می‌کنند، طلب مغفرت و رحمت نماییم. لذا پس از رسیدگی به این که حق الناسی بر گردن متوفی نمانده باشد و انجام فرایض (واجبات) قضا شده، هر چه تلاوت قرآن، دعا، زیارت، خیرات، صدقات ... و آنچه در شرع توصیه شده انجام پذیرد، ان شاء الله مقبول است، اما نماز ساده‌ای با برکات بسیار و عجیبی به ویژه در قبول توبه نیز توصیه شده است و در کتاب دعای «مفاتیح الجنان» در اعمال ذی القعدة نیز درج شده است که در ذیل ایفاد می‌گردد:

حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و اله و سلم) روز یکشنبه دوم ذی القعدة بیرون تشریف آوردند و فرمودند: ایها الناس (ای مردم)! کدام یک از شما اراده‌ی توبه دارد؟ عرض کردیم: همه‌ی ما می‌خواهیم که توبه نماییم. فرمودند:

غسل کنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز (دو تا دو رکعتی) برپا نمایید و در هر رکعت یک مرتبه سوره‌ی «حمد» و سه مرتبه «توحید» و یک مرتبه «معوذتین» (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْقَلْق - قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ) بخوانید و پس از نماز هفتاد مرتبه «استغفروا الله ربی و اتوب الیه» بگویید و ختم کنید به «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم». و پس از آن بگویید: «یا عزیز یا غفار اغفر لی ذنوبی و ذنوب جمیع المؤمنین و المؤمنات فإنه لا یغفر الذنوب الا انت». سپس فرمودند:

نیست هیچ بنده‌ای از امت من که این عمل را انجام دهد الا این که منادی از آسمان ندا کند: ای بنده‌ی خدا! عملت را از سر بگیر که توبه‌ی تو مقبول و گناه تو آمرزیده است. و فرشته‌ی دیگری صدا کند از زیر عرش: ای بنده مبارک باد بر تو و بر اهل تو و ذریه‌ی تو. و دیگری صدا می‌کند: که ای بنده با ایمان می‌میری و دین از تو گرفته نخواهد شد و قبر تو گشاده و منور خواهد شد. و دیگری صدا می‌کند: ای بنده! پدر و مادر و ذریه‌ی تو خشنود خواهند شد، اگرچه بر تو غضبناک بوده باشند و پدر و مادر و ذریه‌ی تو بخشیده خواهند شد و خودت در دنیا و آخرت در وسعت روزی خواهی بود. و حضرت جبرئیل (علیه السلام) ندا می‌کند: من وقت مرگت با ملک الموت می‌آیم و مهربانی می‌کنم به تو و صدمه نمی‌زند به تو اثر مرگ و خارج می‌شود روح تو از بدنت به آسانی.

راوی می‌گوید: ما عرض کردیم یا رسول الله (صلی الله علیه و اله)! اگر کسی این عمل را در غیر ذی القعدة به جا آورد چطور می‌شود؟ فرمودند: همان طور است که وصف کردم (یعنی هر وقت اقامه شود، همین آثار و برکات را دارد) و فرمودند: این کلمات را جبرئیل در معراج به من یاد داد.

(کتاب لقاء الله، ص ۸۲، مرحوم آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی، ترجمه سید احمد فهری)

التماس دعا

سوال ۱۸: شما با صوفی‌ها و دراویش چه کار دارید؟ مگر مردم نمی‌توانند و آزاد نیستند که هر گونه که می‌خواهند فکر کنند، هر اعتقادی که می‌خواهند داشته باشند، یا هر طور که دوست دارند خدا را عبادت کنند؟ (کانادا) (۲۲ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

الف - این که مردم آزادند هر گونه که می‌خواهند فکر کنند، دلیل نمی‌شود که هر فکری هم که کردند حتماً درست باشد. و اگر کسی راجع به چگونگی، درستی یا غلط بودن یک تفکر یا بینش سؤال نمود، پاسخ به آن هیچ اشکالی ندارد. چطور شد وقتی نه تنها تمامی اصول و فروع اسلام و تشیع را زیر سؤال می‌برند، هیچ صدایی از آمریکا، کانادا، اروپا و ... مبنی بر دمکراسی، حقوق بشر و ... به گوش نمی‌رسد، اما طاقت کمترین نقد به آنچه هم سوی اهدافشان هست را ندارند؟!

ب - اگر قرار بود مردم هر طور که می‌خواهند فکر کنند، هر طور که دوست دارند اعتقاد داشته باشند و هر کاری که دلشان خواست بنمایند، نه تنها خداوند متعال انبیاء و کتب و شرایع را نازل نمی‌نمود و معاد، حساب و کتاب و بهشت و جهنمی خلق نمی‌نمود، بلکه دانشمندان، حقوقدانان، اساتید روانشناسی، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت و ... نیز این همه به خود زحمت نمی‌دادند تا بهترین بایدها و نبایدها برای رسیدن بشر به سعادت و کمال را شناخته و معرفی کنند و در نتیجه هرج و مرج و آنارشسیسم حاکم می‌گردید.

ج - جالب است جهان متمدن و آزادی‌خواه امروز، در حالی که نمی‌پذیرد یک ایرانی خود را آمریکایی یا کانادایی جا بزند و این اقدام را جرم سیاسی قلمداد می‌نماید، و به رغم چند دهه زندگی، اقامت و حتی اخذ کارت شهروندی و ...، او را از خود ندانسته و خارجی قلمدادش می‌کند! یا سازمان یهودیت و شبکه‌ی صهیونیسم آنقدر بسته است که حتی یک گرویده‌ی واقعی جدید را نمی‌پذیرد! یا تشکیلات کلیسا هر کس را که با مسیحیت موافق اما با خرافات کلیسا مخالف باشد را نپذیرفته و یا حتی اخراج می‌کند، نوبت به اسلام و به ویژه تشیع که می‌رسد، به بهانه‌ی آزادی، دموکراسی و ... مدعی می‌شوند که هر کس می‌تواند و مجاز است که هر تعریفی که دلش می‌خواهد از اسلام بدهد و هر کاری که دلش می‌خواهد به نام اسلام و تشیع انجام دهد؟!

د - اما در مورد «صوفی‌ها» نیز ما با آنها کاری نداریم، بلکه آنها با ما کار دارند، چرا که با معرفی کردن خود به نام مسلمان و شیعه، همه‌ی اسلام و تشیع را چه در اعتقادات و چه در احکام به مسخره کشیده‌اند و با یک سری خرافات و مرتاض‌بازی‌های حرام در اسلام، اسلام را تحریف و اذهان عمومی را نسبت به آن منزجر می‌کنند.

بدیهی است اگر آنها اسمی از اسلام و تشیع و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیاورده، خود و تفکرات انحرافی و غیرعقلانی و نیز اعمال زشت و غیراخلاقیشان را به اسلام و ولایت و تشیع نسبت ندهند، فرقه‌ای خواهند بود مانند سایر فرق شیطان‌پرست یا بت‌پرست موجود در زمین و کسی حتی زحمت نقد آن را هم به خود نمی‌دهد. اما وقتی خود را شیعه و متمسک به حضرت علی بن ابیطالب و سایر ائمه‌ی اطهار علیهم السلام جا می‌زنند، بسیار طبیعی و بدیهی است که شیعیان نظر فقهای اسلام راجع به آنان را جویا شوند و ما (یا دیگران) نیز پاسخ دهیم.

و - در خاتمه به شما صوفی محترم متذکر می‌شویم که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نه تنها با حمل کشکول و تبر گدایی نمی‌کرد، بلکه در یک دستش قرآن کریم و در دست دیگرش شمشیر جهاد بر علیه ظالم و ظالم بود و بر دوش خود نیز کیسه‌های نان و خرما حمل می‌کرد و هنرش به علم، تقوا، عمل صالح، کیاست، سیاست، حکمت، اخلاق، کار ... و سایر فضایل یک انسان کامل بود نه به دراز کردن سبیل، غرق شدن در دود، و ترک واجبات و از جمله نماز به بهانه‌ی گذر از شریعت و رسیدن به طریقت یا حقیقت!

سوال ۱۹: نظرتان را راجع به دوستی پسر و دختر (bf & gf) که دیگر عادی هم شده است بگویید. آیا آن طور که مد شده است زیاد داشتن موجب تفخر یا به اصطلاح کلاس و نداشتن آن نشانه‌ی املی است؟ و آیا نمی‌توان دوستی با روابط سالم داشت؟ (تبریز) (۲۷ مهر ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به طور کلی هر نیاز و بالتبع علاقه‌ی طبیعی را که در روح یا جسم انسان وجود داشته باشد، خداوند علیم و حکیم ایجاد نموده است و چون از خداوند متعال که خیر محض است، هیچ گونه شری صادر نمی‌گردد و چیز بدی خلق نمی‌کند، پس معلوم می‌شود که همه‌ی این نیازها و تمایلات خوب، و برآوردن آنها موجب آسایش، رشد و کمال می‌باشد.

نیاز انسان [اعم از پسر یا دختر] به جنس مخالف نیز یک نیاز طبیعی است که خداوند متعال در وجود انسان نهادینه نموده و علاقه به دستیابی و پاسخ به آن را در ذات و فطرت بشر قرار داده است، چرا که همگی از نیازها و وسایل زندگی دنیایی و مادی اوست. چنانچه خود می‌فرماید:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِصَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: آراسته شد برای انسان حب شهواتها از زنان و پسران و مال‌های بر هم نهاده از زر و سیم و اسبان داغ نهاده و چهارپایان و کشتزار [ها]. این متاع زندگانی دنیاست و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

لذا اسلام عزیز نه تنها مخالفتی با برقراری رابطه [حتی جنسی] بین دو جنس مخالف یا بهتر بگوییم «دو جنس مکمل» ندارد، بلکه آن را مایه‌ی آسایش روان و آرامش جسم و حتی تکامل روحی و جسمی بشر می‌داند، لذا هیچ مکتبی وجود ندارد که مانند اسلام به این مسئله به صورت دقیق توجه کرده و قوانین منطبق با عقل و فطرت و اهداف کمال بشری را بیان نموده باشد.

منتهی تفاوت اسلام با دیگر مکاتب، در نوع نگاه به نیاز یا علاقه و چگونگی دستیابی و پاسخ به نیاز یا ارضای غریزه است.

چنانچه در آیه‌ی فوق مشهود است، خداوند علیم پس از آن که اشاره می‌کند محبت به شهوات گوناگون برای انسان زینت داده شده است، قید می‌فرماید که اینها متاع دنیاست و بازگشت نیکو نزد خداست. یعنی اینها همه وسیله است و نباید هدف قرار گیرند. و خداوند و لقای او «هدف» است، لذا وسایل نباید مانع از رسیدن گردند.

همین تفاوت در هدف است که تفاوت در ارزش‌ها را معین می‌کند. لذا برای کسی که در طول زندگی خود رشد انسانی نداشته و مانند حیوانات هدفی جز خوردن، پوشیدن، ارضای غرایز جنسی و ... ندارد، غذاهای رنگین و سفره‌های سنگین، لباس‌های فاخر یا مد [اگرچه مد بنجول پوشی باشد] و دسترسی زیاد به جنس مخالف و شهوترانی، یک نوع تفاخر است که با آن به دیگران مباهات می‌کند! اما برای کسی که از مرحله‌ی حیوانیت گامی فراتر نهاده و در مسیر تکامل انسانی به سوی کمال مطلق «الله جل جلاله» گام برمی‌دارد، ایمان، علم، عمل صالح و اطاعت و شکستن بت نفس و عبادت پروردگار عالم مایه‌ی سرور و مباهات است.

پس خداوند حکیم برای رفع هر نیاز معنوی یا مادی، راه‌کار و بایدها و نبایدهایی بیان و امر فرموده است که در راستای هدف قرار دارد و هر گونه قانون شکنی، انسان را از مسیر خارج و مسببات سقوط و هلاکت را فراهم و مساعد می‌نماید.

روابط آزاد بین دختر و پسر، اگرچه آن هم آزاد نیست و محدود و محصور به تعاریف، فرهنگ و باید و نبایدها و چارچوب خاص خود است، توجه به این نیاز و چگونگی رفع آن را از مسیر خارج می‌کند و سبب تحمیل مضرات و معضلات روحی، روانی و جسمی آن می‌گردد. لذا پذیرفته نیست.

اولین ضرر یا بهتر بگوییم خسران قبول، گرایش و عمل به روابط آزاد بین محرم و نامحرم، جایگزینی امر نفس به جای امر خدا و اطاعت و بندگی نفس به جای اطاعت و بندگی خداوند است، که خود سقوطی آشکار و عمدی به دره‌ی هلاکت است.

اما بعد، هیچ دختری بدون جلوه‌گری نمی‌تواند پسری را برای دوستی آزاد به خود جلب کند و بدیهی است که این جلوه‌گری، فقط جلوه‌ی «بدن» است نه جلوه‌ی عقل، ایمان، علم، فضایل اخلاقی و سایر کمالات انسانی و هیچ پسری نیز نمی‌تواند بدون مقدمه‌ی چشم‌چرانی به صورت و اندام و مؤخره‌ی دروغ و فریب زبانی یا عملی، دختری را مجذوب و یا به دوستی آزاد راغب نماید. حال انسان [دختر یا پسر] چقدر باید ذلیل و حقیر شود که بدن یا خدعه و فریب را وسیله‌ی رسیدن به خواسته‌اش قرار دهد؟! و آیا این بدبختی و ذلالت مایه‌ی مباهات بوده، افتخارآفرین بوده و تشخیص یا به اصطلاح کلاس می‌آورد؟!

چه خوب است دخترانی که با آرایش، لباس‌های تحریک کننده، لبخندهای بی‌مورد، غمزه‌های شهوانی ... و یا هر حلیه‌ی دخترانه‌ی دیگری، عموم را تحریک نموده و احیاناً نظر خاص چند پسر را به خود جلب نموده و امروز مفتخر است که چندین دوست پسر دارد، به طرق دیگر از همان پسرهای نظرشان را راجع به خود و نیز ملاکشان را برای یک همسر و دوست خوب بپرسند تا به مقام و منزلتشان نزد همانها پی‌ببرند. و همین‌طور آقا پسرها!

از این آقا پسرهایی که فریب دختران و برخورداری از چند دوست دختر را نشانه‌ی کلاس می‌دانند و این رابطه را یک رابطه‌ی طبیعی و آزاد می‌دانند، سؤال می‌کنیم: پس چرا دوست داری هیچ کس چنین رابطه‌ای با مادر، خواهر، همسر، نامزد و حتی دوست دخترت نداشته باشد؟! اگر این ناخوشایندی فطری و ذاتی است، معلوم می‌شود که قبح این عمل نیز فطری است و کسانی به آن گرفتار می‌شوند که فطرتشان با ارتکاب معاصی پوشانده شده است.

در ضمن «رابطه‌ی آزاد و سالم»، اگر منظور سلام و علیک و هم‌دانشگاهی و هم‌کار بودن و ... است، دیگر اسمش رابطه‌ی آزاد نیست، اما اگر منظور دوست شدن است، کلاهی توجیهی است که در ابتدا نفس بر سر انسان می‌گذارد. چرا که اگر میل و کشش نباشد، همگان یکسان خواهند بود و این دوستی سر نمی‌گیرد و اگر میل و کشش باشد، این رابطه مستلزم همان جذبه‌ها و فریب‌هاست و دیگر سالم نیست. ضمن آن که طبیعت چنین رابطه‌ای سوق پیدا کردن به سوی روابط ناسالم است. چنانچه معمولاً اگر سوق پیدا نکند، این دوستی قطع می‌شود.

به طور کلی «روابط آزاد پسر و دختر»، بدل از روابط هدفمند و قانونمند و ارزشمند این دو است و اسلام با هر بدل و تقلب و فریبی مخالف است.

سوال ۲۰: آیا شما هر چه در سریال «مختار نامه» از دروغ، تحریف، خیالبافی و نمایش زنان هست را فقط چون موضوعش تاریخ اسلام است قبول دارید و تأیید می‌کنید؟ (تهران) (۵ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که هیچ‌گاه نمی‌توان به طور مطلق یک فیلم یا سریال را خوب و بدون نقص دانست و قطعاً سریال «مختارنامه» نیز از عیب و نقص بری نیست. اما در قالب هنر [به ویژه هنرهای نمایشی] دقت به چند نکته نیز لازم است:

الف - وقتی یک ماجرای تاریخی به داستانی تصویری کشیده می‌شود، نمی‌توان انتظار داشت که همه‌ی دیالوگ‌ها، اتفاقات و صحنه‌های آن منطبق با واقعیت تاریخی آن باشد. به عنوان مثال: ممکن است در تاریخ ثبت شده باشد که جده‌ی ملعون دچار هوای نفس و دنیاطلبی شده بود، اما چگونه و ریز رفتارهای او بیان نشده باشد، یا همسر مختار زیاد هم با او همراه نبود، اما توضیح داده نشده است که چگونه همراه نبود و ... لذا کارگردان مجبور است که منطبق با سیاق واقعه‌ی تاریخی پرداختی از ناحیه‌ی خود داشته باشد. دیگر به این پرداخت [در قالب فیلم] تحریف یا دروغ نمی‌گویند.

یا مثلاً در تاریخ ثبت شده است که عده‌ای و از جمله «سلیمان بن صد خزاعی» عده‌ای از بزرگان کوفه را جمع کرد و به آنها متذکر شد که یزید نباید حکومت کند و قصد دارد که برای امام حسین^(ع) نامه‌ای بنویسد و از او برای حکومت دعوت کند. اما دیگر ذکر نشده است که دقیقاً در این نشست‌ها چه مطالبی را با چه جملاتی بیان داشته است. بدیهی است که کارگردان خوش ذوق باید جملاتی هم سیاق و در راستای واقعیت تاریخی بنویسد، دیگر نمی‌شود گفت: سند این جمله کجا بود و این دروغ و تحریف و خیالبافی است.

ب - اما در مورد نمایش زنان به این شکل، باید اذعان داشت که متأسفانه این عقده و نگرش [خودآگاه و یا ناخودآگاه] و گاه فمینیستی اغلب نویسندگان و کارگردانان ایرانی است.

مسئله‌ی «زن» آن هم با دیدگاه‌های آن چنانی، برای بسیاری از کارگردانان ما یک مسئله‌ی جدی و ظاهراً یک عقده‌ی باز نشدنی است. چنانچه شاهدیم حتی در سریال زیبای «امام علی^(علیه‌السلام)»، بازیگر زن و نقش «قطام» به سوزهی اصلی مبدل شده بود، تا آنجا مسئله‌ی نقش خوارج و ... در دشمنی با امام و شهادت ایشان را تحت الشعاع قرار داده و حتی به جوک مردم مبدل گردیده بود. [چنانچه حضرت آیت‌الله جوادی آملی بدین مضمون فرموده بودند: این سریال حضرت علی^(علیه‌السلام) را از دیدگاه قطام مطرح کرده بود].

یا به عنوان مثال دیگر، در سریال بسیار زیبا و قابل تقدیر امام رضا^(علیه‌السلام)، باز زنان نقاشی شده را در نقش‌های واهی دیدیم، تا آنجا که گاه چون زنان سامورایی، پشت اسب در حال حرکت پریده و تیر پرتاب می‌کردند و ...!

ج - گاه شاهدیم که در فیلم‌های تاریخی، نمایش زن، ظاهر و نقش آن حتی به حد مسخره‌ای سخیف می‌شود. به عنوان مثال از یک سو زن را در خانه‌ی خودش و به هنگام گفتگو با همسر یا حتی زنی دیگر، با حجاب، اما آرایشی عجیب و قریب و بیشتر شبیه آرایش رفاصه‌های عرب نشان می‌دهند و از سوی دیگر، زن محجبه‌ای که از شدت تعصب یا فرهنگ حاکم بر جامعه‌اش در آن زمان حتی صورت خود را با پوشیه پوشانده است، اما وقتی وارد بازار و تجمع مردان می‌شود و یا با مردی که به او علاقه دارد گفتگو می‌کند، پوشیه را کنار می‌زند تا با نقش و نگارش دلربایی کند! و یا می‌بینیم که زن محجبه در زیر نقاب عربی خود چنان آرایشی کرده و چشمان شهلایش را به نمایش می‌گذارد که اگر آن نقاب را زنده بود و این آرایش را هم نمی‌کرد، اینقدر هم جلب توجه نمی‌نمود.

این گونه موارد، دیگر ناشی از فرهنگ منحط حاکم بر فیلم و سریال ایرانی [اگرچه دینی]، ناآشنایی نویسندگان و کارگردانان با فرهنگ اسلامی، فرهنگ تاریخی و احکام شرعی از یک سو و عقده‌های ناگشودنی و سیر نشدنی آنها نسبت به «زن» و حتی گرایش‌های فمینیستی برخی از آنها می‌باشد و جای نقد و اعتراض جدی دارد.

در این سریال نیز ظاهراً همان عوام‌بازی‌های متداول اغلب کارگردانان فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی در به نمایش گذاشتن «زن» و نیز غلو در نقش سیاسی و اجتماعی آنان جاری است. اما شاید کمتر. باید دید در آینده چه می‌شود.

د - اما این انتقادات، سبب نمی‌گردد که ارزش‌های این سریال نادیده گرفته شود و یا اجازه داده شود کسانی که نه به اسلام اعتقادی دارند و نه از تاریخ اسلام اطلاعی دارند و خود نیز از سردامداران و یا حامیان جنگ نرم به ویژه در عرصه هنرهای نمایشی هستند، چنین هجمه‌ی گسترده‌ای را بر علیه سریال «مختار نامه» ترتیب دهند و فریاد «وا اسلاما»، «وا تاریخا»، «وا تحریفا» و ... بر آورند.

باور نمایید که قشر کثیری از این سایت‌ها و یا منتقدین جهت‌دار، وقتی بحث از «جر خوردن خشتک همایونی» و یا «خواراندن پشت او و پائین‌تر و پائین‌تر رفتن و آخیش و اوخیش همایونی» و یا توجه همایونی به مرد و گفتن «اینها را ولش کن، یک کمی از خودت بگو» و ... به میان می‌آید، نه یاد فرهنگ هستند، نه جامعه، نه ایرانیت، نه اخلاق و نه اسلام. اما با «مختار نامه» به شدت مخالفند و به هر موضوعی برای ایجاد دشمنی و مخالفت مخاطبین متوسل می‌شوند. چرا؟ چون به تصویر کشیدن بخشی از تاریخ اسلام است. چون بیانگر چگونگی انحرافات به نام اسلام است. چون نشان می‌دهد که چگونه رجال دینی و سیاسی به خاطر منافع شخصی، حامی ظلم و ظالم می‌شوند. چون نشان می‌دهد که بی‌بصیرتی برخی از رجال و خواص، چه عواقبی دارد! چون ممکن است توجه مردم را به تاریخ مبارزات بر علیه ظلم و ظالم جلب نماید و محبت آنان را به اسلام و اهل بیت^(ع) تشدید نماید.

سوال ۲۱: در شبکه الشارجه و برنامه‌ی فارسی زبان «ظلال احکام»، به استناد آیه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» گفتند که حضرت حضر پیامبر ممکن نیست که زنده باشد. پاسخ چیست؟ (تهران) (۱۳ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از ایفاد پاسخ، لازم است همیشه به «هدف» از تولید و طرح یک شبهه دقت نماییم. بدیهی است که برای آنها هیچ فرقی ندارد که حضرت خضر (علیه السلام) زنده باشد یا نباشد، بلکه می‌خواهند با این توجیه و تفسیر غلط، امکان زنده بودن حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را زیر سؤال برده و بدین ترتیب عقاید شیعه را مخدوش جلوه دهند. کافی است دقت کنیم که چرا در برنامه‌ی «ظلال احکام» - البته بنا به دیکته‌ی شما که به معنای سایه‌ی احکام است» به جای طرح احکام به مباحث کلامی و تاریخی می‌پردازند؟!

الف - متن آیه و ترجمه‌ی آن به فارسی چنین است (البته این معنا در دو آیه‌ی دیگر نیز عیناً بیان شده است):

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» (العنکبوت، ۵۷)

ترجمه: هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می‌کنید.

چنانچه مشهود است، خداوند متعال در این آیه تصریح و تأکید نموده است که در هر حال همگان «موت» را درک خواهند کرد، ولی اصلاً اشاره‌ای ندارد که کسی طول عمر نخواهد داشت. یعنی اگر کسی ده یا صد هزار سال هم زنده باشد، در نهایت «موت» را درک خواهد کرد. چنانچه طول عمر «ابلیس» از قبل از حضرت آدم (ع) بوده و تا وقت معلوم نیز خواهد بود. اما در هر حال خواهد مرد. حضرت نوح (ع) نیز عمری بیشتر از هزار سال داشت و فقط بیش از ۹۵۰ سال نبی بود و مردم را دعوت می‌نمود و بالاخره او نیز «موت» را درک نمود:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ»

(العنکبوت، ۱۴)

ترجمه: ما به تحقیق نوح را به سوی قومش گسیل داشتیم، پس مدت هزار سال الا پنجاه سال در میان آنان درنگ کرد، و سرانجام طوفان ایشان را که ستمگر بودند بگرفت.

ب - افراد و اشخاصی که در روایات به سند اهل سنت، عمرهای بسیار طولانی داشتند کم نبودند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

- حضرت آدم (علیه السلام) با ۹۳۰ سال. (کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹)

- شیث فرزند آدم با ۹۱۲ سال. (کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹)

- سام پسر نوح با ۶۰۰ سال. (کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴)

- لقمان بن عاد که ۲۵۰۰ سال عمر داشته است. (اخبار الدول)

- ادریس نبی با ۸۶۲ سال. (کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱)

- سلیمان نبی با ۷۱۲ سال. (المستدرک، ج ۲، ص ۳۳)

- و ...

ج - راجع به حضرت خضر (علیه السلام) نیز بسیاری از اهل سنت دلیل و روایت آورده‌اند که هنوز زنده است.

(خضر نبی که هزاران سال عمر کرده و هنوز زنده است - المستطرف، ج ۲، ص ۳۳)

در کتاب هواتف اهل سنت ذکر شده است: «ایشان، حضرت علی (رضی الله عنه) را ملاقات کرده و دعای مخصوصی را به ایشان آموزش داده است که خواندن آن دعا، ثواب بسیار و رحمت فراوانی را به دنبال خواهد داشت».

در کتاب «خصائص الصغری» در باب ملاقات حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با حضرت خضر (علیه السلام)، حدیث طولانی از انس (رضی الله عنه) روایت کرده و در آن بیان می‌کند که چگونه ایشان با پیامبر ما ملاقات کرده و ایشان آرزوی امت محمدی بودن را از خداوند خواستار شده.

ملاحظه: البته برخی از اهل سنت نیز معتقدند که ایشان رحلت نموده است.

د - در هر حال اگرچه ایشان بر طبق احادیث و روایات زنده هستند، اما در این بحث اصراری به اثبات زنده بودن حضرت خضر (علیه السلام) نداریم، بلکه متذکر می‌شویم این که خداوند فرموده است که هر نفسی «موت» را درک خواهد کرد، بدین معنا نیست که طول عمر حتماً کوتاه باشد و یا دیگران تعیین کنند. بلکه می‌فرماید که طول عمر یک انسان و هر نفس دیگری هر چقدر هم که بلند باشد، قضا و حکمت الهی بر این است که بالاخره «موت» را درک کند. لذا معلوم می‌شود که این شبکه با قصد و غرض، هر تحریف و القای غلطی را بر رسیدن به اهدافش انجام می‌دهد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۲: اگر ائمه ی ما از همه ی اسرار گذشته و حال و آینده خبر داشتند چرا شخصی مثل امام هادی دارای فرزندی ناصالح شدند و چرا از به دنیا آمدن آن جلوگیری نکردند؟ (اصفهان) (۱۵ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که در مباحث قبلی [از جمله مبحث مندرج در (۱)] توضیح داده شد، اولاً امامان معمولاً در مقام عمل به روش‌های عادی و مانند دیگران عمل می‌کنند تا امام و الگوی دیگران باشند و سایرین نگویند «او با ما فرق اساسی دارد، لذا ما نمی‌توانیم پیرو او باشیم» و ثانیاً «علم امام محدود به یک موضوع و آن هم نتیجه‌ی نهایی یک عمل» نمی‌باشد. بلکه علم جامع است و به آثار یک عمل نیز احاطه دارد. چنانچه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید همه چیز و از جمله اعمال همه‌ی انسان‌ها و آثار آن عمل را نزد «امام مبین» جمع و احصاء نموده است:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما می‌یم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

اگر به جز مطالب فوق حتی هیچ حکمت دیگری در تصمیمات و عملکردهای معصومین^(ع) لحاظ نگردد، همین دو مطلب کافی است که اولاً چون دیگران عمل نمایند و ثانیاً از اقداماتی چون جلوگیری از تولد فرزندی که ناصالح است، خودداری نمایند.

شاید حکایت تاریخی ذیل گویای بسیاری از پرسش‌ها باشد:

امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) و مالک اشتر در جنگ‌ها قرار می‌گذاشتند که خبر از زنده بودن خود و نیز تعداد تلفاتی که به دشمن وارد نموده‌اند را با ذکر و فریاد «الله اکبر» به یکدیگر خبر دهند. در پایان هر حمله و یا آخر شب که در کنار هم قرار می‌گرفتند، تعداد الله اکبرهای ذکر شده را می‌شمردند تا از میزان تلفات دشمن اطلاع یابند.

شبی تعداد ذکر شده توسط مالک مقداری بیش از ایشان بود. مالک سؤال کرد: برای من قابل حل و فهم نیست که چرا باید [با توجه به عصمت و قدرت علی^(ع)، تعداد تلفات دشمن به دست من بیشتر باشد؟ علی به او فرمود: ای مالک! تو هر کس را که در مقابله قرار گیرد، از دو تیغ می‌گذرانی، اما من تا نسل‌های او تا آخرالزمان را می‌بینم و اگر قرار باشد از او فرد صالحی به دنیا آید، از کشتن او خودداری کرده و فقط با ضربه‌ای ناکارش می‌کنم.

دقت فرمایید که این همان حکمت و علم عصمتی است که در گذشتگان و از جمله حضرت نوح^(علیه‌السلام) می‌بینیم. بدیهی است پیامبری که ۹۵۰ سال مردم را دعوت نمود و همه از او اعراض نمودند، مشکلی نداشت تا ۱۰ یا ۲۰ سال دیگر نیز به امر ادامه دهد. اما عرض کرد: بار الها، دیگر از این قوم هیچ عمل یا فرد صالحی در نمی‌آید... کار که به اینجا رسید، عذاب هلاکت بار نازل گردید:

«وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»

(نوح، ۲۶ و ۲۷)

ترجمه: و نوح عرض کرد پروردگارا (اینک که قوم از کفر و عناد دست نمی‌کشند) تو هم این کافران را هلاک کن و از آنها دیاری بر روی زمین باقی مگذار * که اگر از آنها هر که را باقی گذاری بندگان پاک با ایمانت را گمراه می‌کنند و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی‌رسد.

پس شاهدیم که معصومین (به ویژه ائمه‌ی طاهریں^(علیهم‌السلام)) از حاضرین حتی به خاطرین آیندگان شفاعت می‌کنند و آن گاه که دیگر هیچ بازگشت، خیر و اثری به جز خسارت از آنان انتظار نرود، وی را از شفاعت محروم می‌کنند و در اینجاست که «هلاکت» فرض و قطعی می‌گردد.

اینک برای ما سؤال ایجاد می‌شود که چرا باید امثال حضرت آدم، حضرت نوح ... و امام هادی علیهم‌السلام فرزند ناصالح داشته باشند و چرا نباید با توجه به «علم غیب» و خبر از احوال آینده‌ی چنین بنده‌ای، مانع از تولد یا رشد او نگردند؟ و پاسخ: مشخص است. چون هم به اعمال علم دارند و هم به آثار اعمال.

آیا ما می‌دانیم که نقش همین فرزند ناصالح در تعریف و معرفت شناسی شیعیان چقدر بوده است و آیا می‌دانیم که چه افراد صالحی از نسل او به دنیا آمده‌اند و خواهند آمد و آثار وجودی چنین فردی در آینده و آیندگان چیست؟

دقت فرمایید که وضعیت کفار جهان نیز چنین است. بدیهی است که نتیجه‌ی قهری کفر و شرک، هلاکت در کوتاه مدت و یا دراز مدت است. لذا جا دارد سؤال کنیم که چه ضرورتی به بقای این همه کافر در غرب و شرق جهان است و چرا به عذاب هلاکت دچار نمی‌شوند؟ بدیهی است که اگر ما نیز به وسعت رحمت الهی در ایجاد امکان و فرصت توبه و هدایت و آثار آن و نیز آثار وجودی افراد در حال حیات و در دوره‌های طولانی پس از خود و نسل آنها «علم» داشتیم، از روی حکمت، حکم به بقای آنها می‌دادیم.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۳: ایمیلی در فضای مجازی برای همه‌ی کاربران ارسال می‌شود که عین آن ایفاد می‌گردد (در این ایمیل از قول میرزا آقاخان کرمانی نوشته شده است که اگر یک جلد از بحارالانوار در مملکتی انتشار یابد، امیدی به نجات آن نیست چه رسد به ۲۴ جلد - و روایتی از امام علی علیه‌السلام نقل نموده که بسیار عجیب است) پاسخ چیست؟ (مالری) (۱۷ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدون شک کسانی که این گونه شبهات را تولید و در میان ملل اسلامی توزیع می‌کنند، نه اسلام را می‌شناسند، نه قرآن را و نه بحارالانوار و نه مجلسی را. بلکه هدفی جز شبهه پراکنی و ایجاد تشویش در اذهان عمومی مسلمین ندارند و این حمله‌ی گسترده به علامه مجلسی و کتاب ارزشمند بحارالانوار نیز از سر بغض و به خاطر نقش این کتاب در حفظ و انتشار احادیث می‌باشد.

دقت شود که کتاب بحارالانوار توسط مرحوم علامه مجلسی زمانی به رشته‌ی تحریر درآمد که قبل از آن همه‌ی کتب حدیث به آتش کشیده شده بود و حتی نقل شفاهی یک حدیث یا روایت از پیامبر اکرم (ص) و اهل عصمت (ع) جرمی بود که مجازات آن از سیاه چال‌های طویل‌المدت تا گردن زدن بود. وی در فرصتی که به دست آورد، ابتدا همه‌ی اقوال در مورد احادیث را بدون دسته‌بندی در یک مجموعه به نام «بحار الانوار» جمع‌آوری نمود و سپس اقدام به تفکیک آنها بر اساس معیارهایی چون: عقل، وحی، تواتر ... و نیز علم رجال نمود. تا جایی که بقای حیات اجازه داد به این امر همت گمارد و پس از آن نیز بر عهده‌ی سایر علما و فقها گذاشته شد. پس اگر حدیث ناصحیح، سست، مشکوک یا ... در مجموعه‌ی بحارالانوار دیده شود، نه تنها جای هیچ اشکالی نیست، بلکه با توجه به هدف گردآوری‌کننده و مؤلف، جای بسی تشکر و تقدیر دارد.

الف - اهمیت و ارزش والای مجموعه‌ی بحارالانوار از آنجا معلوم می‌شود که دشمنان اسلام حتی یک جلد آن را برنمی‌تابند و حال آن که خود می‌دانند صرف انتشار، دلیل بر مطالعه و صرف مطالعه دلیلی بر تأثیرگذاری بر فرهنگ یک ملت نمی‌باشد. پس چگونه چنین حکمی را برای یک ملت می‌دهند؟!

ب - بدون شک در میان ملتی که «بحارالانوار» منتشر گردد، لابد قرآن کریم، نهج‌البلاغه، صحیفه‌ی سجادیه، اصول کافی و سایر کتب مرجع و غیرمرجع دیگری نیز وجود دارد، لذا هیچ ضرورتی ندارد که آن جنابان حتماً «بحارالانوار» بخوانند و بهتر است ابتدا با بدیهی‌ترین مباحث اسلامی که در رأس آنها «توحید» است آشنا شوند. و سپس با همین ظاهر قرآن آشنایی نسبی پیدا کنند و سپس اگر معرفت، ایمان و قبولی واقع شد و مایل بودند که به تحقیقات تخصصی ادامه دهند، کتب دیگر را مطالعه نمایند و اصلاً تا عمر دارند به «بحارالانوار» مراجعه نکنند و رجوع آن را به اهل علم و تقوا بسپارند.

ج - چطور شده است که شبکه‌های تلویزیونی و پخش فیلم‌های مستهجن، شبکه‌های اینترنتی و پخش تصاویر ثابت و متحرک و پورنوگرافی، انتشار انواع مجلات شیوع فحشا، انتشار و حتی تدریس کتبی که فرهنگ‌های منحط غرب و از جمله «کاپیتالیزم» و «فمینیسم» و «لیبرالیسم» را تبلیغ می‌کند و انتشار اخبار و گزارشات دروغی که به جز دعوت به شیطان پرستی و القای بندگی فراماسون و صهیونیسم بین الملل هدف دیگری را تعقیب نمی‌کنند، اثری در انحطاط دینی، فرهنگی، ملی، سیاسی و اقتصادی یک ملت ندارد، اما انتشار حتی یک جلد کتاب «بحارالانوار» امید نجات یک ملت را به ناامیدی مبدل می‌نماید؟!

د - مگر همین‌ها وقتی یک ملت یا حکومتی قصد می‌کند تا راه‌های فساد را محدودتر نماید، لذا شبکه‌های سایت‌های مستهجن که حتی تجاوز به کودکان را تبلیغ می‌کنند فیلتر می‌نماید، یا اجازه‌ی تأسیس فاحشه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و کازینوها و ... را صادر نمی‌نماید و هم‌جنس بازی را به رسمیت نمی‌شناسد و ...، فریاد «دموکراسی و حقوق بشر» برنمی‌آورند؟! پس چطور شد که اکنون حتی انتشار یک جلد کتاب که قطعاً تیراژ آن بیش از سه هزار جلد نخواهد بود را برنمی‌تابند؟!

ه - آیا این بغض، کینه و حمله‌ی گسترده‌ی سایبری در فضای مجازی به یک کتاب تخصصی که گردآوری مجموعه‌ایست که برای تثبیت و سپس تفکیک تألیف شده است، خود نشان از اسلام‌هراسی آنان از یک سو و آثار مثبت این کتاب از سوی دیگر نیست؟!

سوال ۲۴: آیه‌ای که در آن «بقیت‌الله» آمده است، مربوط به تجارت و سود ناشی از آن است، پس چرا این نام را بر امام زمان (عج) اطلاق نموده و آیه را به ایشان نسبت می‌دهیم؟ (تبریز) (۱۷ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که می‌دانید، قرآن کریم آخرین کتاب خدا برای دین جهانی است. بدیهی است که چنین کتابی باید از بیان هیچ مطلبی که در شناخت و عمل لازم می‌آید فروگذار ننموده باشد. لذا بیان حق تعالی در قرآن مجید، ضمن آن که «محکم و متشابه»، «تفسیر و تأویل» و ... دارد، دارای روح و جسم و ظاهر و باطن است. چنانچه در احادیث بیان شده است که قرآن را ظاهری و باطنی است و باطن آن را باطنی تا هفتاد باطن است. (البته این معنا برای ذهن ما ناآشنا و غیر قابل فهم نیست، چرا که هر جمله‌ی ایجازی دارای ظاهر و باطن و بواطن است. به ویژه اگر آن جملات، ادبی و حکیمانه نیز باشند).

به عنوان مثال: برخی از آیات قرآن کریم «محکم» است. مثل این که می‌فرماید:

«ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (الأنعام، ۱۰۲)

ترجمه: این خدای (یکتا است) که پروردگار شما است خدایی جز او نیست خالق همه چیز است، پس او را پرستید که عهده‌دار همه چیز است.

یا آن که می‌فرماید:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: من خدای یکتایم، معبودی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز به پا کن.

اما برخی از آیات متشابه هستند، یعنی آن را به هر چیز شبیه دیگری می‌توان نسبت داد. مثل آن که می‌فرماید: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ - دست خدا بالاتر از دست‌های آنان است». حال سؤال می‌شود که مگر خدا دست دارد؟ اگر دارد چگونه و چه شکلی و به چه بزرگی است و اگر ندارد، معنای این ایجاز چیست؟

آیات متشابه با آیات محکم تفسیر و تأویل می‌شوند. مثلاً وقتی آیه‌ی فوق با آیه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ - هیچ چیزی مانند او نیست» تطبیق می‌گردد، معلوم می‌شود که منظور از «ید» دستی مانند دست دیگران نیست، بلکه تعبیری از دست علم، دست قدرت یا دست رحمت و رأفت ... است.

یا به عنوان مثالی دیگر می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۸۰)

ترجمه: خدا را نام‌های نیکوتر است او را بدانها بخوانید و کسانی را که در نام‌های وی کجروی می‌کنند واگذارید. به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند خواهند دید.

در اینجا سؤال ایجاد می‌شود که مگر «اسم»‌های خدا چیست که عده‌ای در آن کجروی می‌کنند؟ اصلاً مگر اطلاق یک اسم به خدا، مثل علیم، رحمان، رحیم و ... کجروی دارد؟ و دیگر آن که اسمای الهی چه ربطی به اعمال دارد که اگر کج روی در اسمای الهی بکنند، سزای اعمالشان را می‌بینند؟

پس نیاز به معلم و مفسر کتاب ضرورتی اجتناب ناپذیر است. آنان که «مثل وهابیت» می‌گویند کتاب خدا برای ما کافی است، حتی به یکی از این سؤالات نمی‌توانند پاسخ درست و متقنی بدهند. در دنیا کدام کتابی (حتی الفبا) بدون معلم و مفسر بوده که قرآن کریم باشد؟!

پس، از خود قرآن سؤال می‌کنیم که معلم، مفسر، عالم به محکم و متشابه، تفسیر و تأویل و نیز ظاهر و باطن و بواطن قرآن کریم کیانند؟ خداوند متعال خود قبل از سؤال فرموده است که به پیامبر و اولی الامر و راسخون فی العلم مراجعه کنید و پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند که پس از من به اهل بیت (ع) من مراجعه کنید.

حال از امام صادق (علیه السلام) می پرسیم: «منظور از اسمای الهی چیست؟» و ایشان می فرمایند:

«و الله نحن اسماء الحسنی فی القرآن» - قسم به خدا که اسمای حسنا [مذکور] در قرآن ما هستیم.

همان طور که در سوره ی حمد آیه ی «اهدنا الصراط المستقیم» وجود دارد و پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: یا علی تو بر صراط مستقیم هستی - یا علی صراط مستقیم تو هستی. یا حضرت امیر (ع) می فرماید: سوره ی طه، یس و حاء میم های قرآن من هستم و ...

همین طور از کلام نورانی معصومین (ع) سؤال می کنیم که آیا آیه ی مبارکه ی «بَقِيْتُ اللّٰهَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» فقط مربوط به مباحث تجاری قوم شعیب است. بدین مضمون می فرمایند که خیر. بلکه باطن آیه ی «بقیت الله» - بازمانده ی خدا، آخرین حجت خدا در زمین است. چنانچه منافاتی نیز با ظاهر آیه ندارد. چرا که همه ی زندگی تجارت است و قرآن مکرر انسان را به تجارت نیکو و بدون ضرر که همان ایمان به الله و رسول و سعی و تلاش در راه خداوند است توصیه نموده و بشارت می دهد و متقابلاً هر چه انسان در این تجارت از ایمان و اطاعت نیز کم بگذارد، برای منافع دنیوی است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (الصف، ۱۰)

ترجمه: هان ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا می خواهید شما را بر تجارتی راه نمایم که از عذابی دردناک نجاتتان می دهد؟ آن تجارت این است که به خدا و رسولش ایمان آورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما خیر است اگر بدانید.

همین طور در روایات بسیاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را «بقیت الله - بازمانده ی خدا» یعنی آخرین حجت خدا در زمین نامیدند که از جمله روایت ذیل است:

شخصی از امام صادق (علیه السلام) سؤال نمود که آیا هنگامی که می خواهیم به حضرت قائم (عج) سلام دهیم، آیا بگویم: «سلام بر تو ای امیرالمؤمنین»؟ ایشان فرمودند: خیر. این (امیرالمؤمنین) اسمی است که خداوند بر امیرالمؤمنین (علی (علیه السلام)) گذارده است. نه قبل از او کسی به این نام خوانده شد و نه پس از او کسی را به این نام می خوانند، مگر کافر.

پرسید: جانم فدای شما، پس چگونه به ایشان سلام کنیم؟ فرمود:

بگوید: «السّلام علیک، یا بقیة الله» و سپس آیه ی مبارکه ی «بَقِيْتُ اللّٰهَ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» را قرائت نمودند. (الکافی ۱/ ۴۱۱-۴۱۲، ح ۲)

سوال ۲۵: اگر اسلام گفته که مسلمان نباید با غیر مسلمان ازدواج کند تا ارثش به او نرسد، پس کمک ما به سیل‌زدگان پاکستان از اموال مسلمین که معلوم نیست به مسلمان می‌رسد یا غیر مسلمان چگونه توجیه می‌گردد؟ (تهران) (۱۷ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

علت منع ازدواج دائم مسلمان با غیرمسلمان [اعم از مرد و زن]، فقط مسئله‌ی مالی نیست و موضوع ارث نیز فقط جنبه‌ی مالی ندارد. بلکه تأثیر و تأثرهای متفاوتی بر همسران مترتب است که از آن جمله «عشق و وابستگی» - «تعهدات الزامی» - «تعلیم و تربیت» - «اولاد» ... و در هیچ امری جایز نیست که فرد مسلمان متأثر از شخص غیرمسلمان و یا دین او گردد. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

«... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (النساء، ۱۴۱)

ترجمه: ... و خدا تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند.

بدیهی است که «تسلط» فقط به سبب مسائل مالی یا امور جاری خانواده نیست، بلکه «عشق و علاقه» نیز خود نوعی تسلط بر قلب است - پدری یا مادری بر فرزند نوعی تسلط است - تعلیم و تربیت تسلط است - تأثیرگذاری اخلاقی، روحی و روانی و رفتاری تسلط است و ...

و البته تسلط مرد در مدیریت و سازماندهی چگونگی زندگی، تعیین چگونگی کسب (که تعبیر به لقمه نیز می‌شود)، تعلق اولاد به او و ... بیشتر است، لذا اگرچه ازدواج موقت مرد با زن اهل کتاب جایز است، اما حتی ازدواج موقت زن با مرد اهل کتاب نیز جایز نیست.

در مبحث ارث نیز باید توجه داشت که ارث فقط یک مسئله‌ی مالی ساده نیست، بلکه وارث جانشین است در همه‌ی مسائل مربوطه و از جمله مالک است بر ماترک. و جایز نیست که هیچ غیرمسلمانی وارث و مالک ماترک یک مسلمان باشد.

اما در مورد موضوع کمک به مردم پاکستان، اگرچه اغلب آنان مسلمان بوده - به اصطلاح فقهی مشهور به مسلمانی هستند - و ما نیز وظیفه‌ی تجسس نداریم، اما اگر غیرمسلمان هم باشند فرقی ندارد. موضوع «کمک» و یاری نه تنها مسلمان و غیرمسلمان ندارد، بلکه حتی انسان و حیوان هم ندارد و هر انسانی که کمترین بویی از انسانیت برده باشد، به نیازمند هم نوعش کمک می‌نماید.

فرض کنیم فردی به زمین افتاده و پایش جراحت و صدمه دیده و نمی‌تواند بلند شود و کمک می‌طلبد، آیا ما ابتدا بر سر او ایستاده و اصول عقایدش را سؤال می‌کنیم؟

و البته اگر مستمند مسلمان باشد، این وظیفه بر مسلمان مضاعف می‌گردد و اگر همسایه یا از اقوام باشد، مضاعفتر می‌گردد. در اسلام کمک به هم نوع و به ویژه مسلمان مستمند و گرفتار نه تنها یکی از سفارشات اخلاقی و احکامی است، بلکه از ضروریات و واجبات است، تا جایی که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «اگر مسلمانی فریاد یا للمسلمین مسلمان دیگری را بشنود و به کمک او نشتابد، از من نیست».

سوال ۳۶: آیا قرائت فاتحه (یا هر گونه خیرات) برای اموات به آنها می‌رسد؟ آیا این خیرات برای اموات نوعی شفاعت ما برای آنهاست؟ آیا شفاعت هرکسی قبول می‌گردد؟ (تهران) (۱۸ آبان ۱۳۸۹) (حتماً بخوانید)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قرائت فاتحه، اقامه‌ی نماز قضا به نیابت اموات و یا نماز مستحب و هدیه‌ی ثواب آن به اموات و همچنین زیارت، صدقه، یا هر گونه خیرات دیگری که برای اموات انجام می‌گیرد، در واقع نوعی «هدیه» است که از طرف بازماندگان در دنیا برای رفتگان و اموات ارسال می‌گردد و به آنها نیز می‌رسد (۱). و در احادیث و روایات نیز تأکید بسیاری بر آن شده است:

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند:

«هر جمعه ارواح مومنین مقابل خانه هایشان می‌آیند و هر یک با آواز حزین و گریه، فریاد می‌زنند، ای اهل و اولاد من! ای پدر و مادر من! ای خویشان من به ما مهربانی کنید و با آنچه ما برای شما گذاشتیم که اکنون حساب و کتاب و عذابش برای ماست و نفعش برای شما برای ما نیز درهمی یا قرص نانی یا جامه و لباسی هدیه و خیرات کنید تا خداوند از لباس‌های بهشتی به شما بپوشاند. آن گاه رسول خدا (ص) گریه کرد تا حدی که دیگر قدرت بر سخن گفتن نداشت.

سپس فرمود: این برادران مرده‌ی شما می‌گویند: وای بر ما، اگر از آنچه که در دست ما بود در راه خدا انفاق می‌کردیم الآن به شما محتاج نبودیم. آن گاه با حسرت و پشیمانی برمی‌گردند. در خاتمه فرمودند: زود برای مردگانتان صدقه بفرستید.» (مفتاح، ص ۹۰۷)

الف - در مورد «خیرات» برای اموات نیز دقت شود که فایده برنده‌ی ابتدایی از این خیرات زنده‌ها هستند، منتهی چون کار خیر اجر و ثواب دارد و خیر ثواب را هدیه به اموات کرده است، خداوند رحمان و منان ثوابی به میت اعطا می‌فرماید، بدون آن که از ثواب خیر نیکوکار بکاهد. به عنوان مثال: این انسان‌های زنده هستند که حمد یا سایر سوره‌ها، زیارات و ادعیه را تلاوت می‌نمایند و از برکات دنیوی و اخروی آنها به حد ایمان، اخلاص، فهم و باور خود بهره‌مند می‌شوند و یا این زنده‌ها هستند که غذایی می‌خورند و یا به لباسی دست پیدا می‌کنند و یا گره‌ای از مشکلات مالی‌شان باز می‌شود و ثوابش به میت نیز می‌رسد.

ب - در مورد «شفاعت» نیز دقت شود که در اصل به معنای «جفت» شدن است. پس هر کس با هر چیزی در دنیا یا آخرت «جفت» شود، شفاعت صورت پذیرفته است.

اما به طور معمول منظور از «شفاعت» جفت شدنی است که انسان را از انواع عذاب‌های دنیوی، برزخی و قیامت برهاند. بدیهی است که چنین شفاعتی را خداوند باید بپذیرد. لذا فرمود:

«... مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ...» (یونس، ۱۰)

ترجمه: ... هیچ شفاعت کننده‌ای وجود ندارد مگر به اذن خود او ...

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (طه، ۱۰۹)

ترجمه: در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای رحمان اجازه‌ی شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد.

ج - بدیهی است که اگر فرد نزد خداوند مقبول و محبوب باشد، خداوند متعال و کریم نیز شفاعت او را نسبت به دیگران [اعم از زنده یا مرده] می‌پذیرد و شفاعت صورت می‌پذیرد. اگر به موضوع «شفاعت» با دید وسیع‌تری بنگریم، در می‌یابیم: همین که به آشنایان خود می‌گوییم: التماس دعا، یا در زیارت می‌خواهیم که سلامی برسانند و یا نایب‌الزیاره باشند، خود طلب نوعی شفاعت است که اگر خدا بخواهد مقبول می‌افتد.

پس اگر به خیرات برای اموات نیز به این چشم نگاه کنیم که ما هدایایی برای آنها می‌فرستیم و از خداوند کریم مسئلت می‌نماییم تا از ما بپذیرد و به آنها برساند، باز هم شفاعت صورت پذیرفته است.

برخی از روایات:

- مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه به نقل از امام صادق^(ع) آورده است: راوی حدیث گفت: از حضرت صادق^(ع) پرسیدم: می‌توان به جای مرده نماز خواند؟ حضرت فرمود: بلی، سپس فرمود: ممکن است میت در نگرانی و غم اعمال گذشته‌ی خود باشد و این عبادتی که به جای او انجام می‌شود جبران کمبود او را بکند و وی را از نگرانی نجات بدهد.

- و نیز در همان کتاب به نقل از امام صادق^(ع) آورده است:

حضرت فرمودند: همان گونه که زنده‌ها از هدیه‌ای که برای آنها می‌برند خوشحال می‌شوند، اموات نیز از طلب رحمت و مغفرتی که برای آنها می‌کنند خوشحال می‌شوند.

- مرحوم محدث قمی در سفینه البحار به نقل از رسول خدا^(ص) آورده:

کسی که وارد مقبره‌ی مؤمنین (قبرستان) شود و سوره‌ی مبارکه‌ی (یاسین) را بخواند خداوند به اموات آن قبرستان تخفیف [در عذاب یا نگرانی] می‌دهد.

- مرحوم مجلسی از تفسیر در المنثور به نقل از رسول خدا^(ص) آورده است:

رسول خدا^(ص) فرمودند: مینی که نزد او سوره‌ی مبارکه‌ی «یاسین» خوانده شود سختی‌های عالم برزخ و قیامت بر او آسان می‌گردد.

- باز مرحوم مجلسی در بحار به نقل از ابن ابی عمیر آورده است:

از حضرت [امام صادق یا امام موسی بن جعفر علیهم السلام] پرسیدم: دعا و صدقه و نماز برای اموات فایده‌ای دارد و آیا به آنها می‌رسد؟ حضرت فرمودند: بلی.

- مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل به نقل از حضرت صادق^(ع) آورده است:

راوی حدیث گفت: حضرت صادق^(ع) فرموده‌اند: ثواب نماز و روزه و حج و صدقات و هر کار نیک و دعا به میت می‌رسد و اجر و ثواب آن برای آن کسی که انجام داده نیز نوشته می‌شود.

- مرحوم صدوق^(ه) در من لایحضر به نقل از حضرت رضا^(ع) آورده است:

حضرت رضا^(ع) فرموده‌اند: هر مؤمنی که قبر مؤمن دیگری را زیارت کند و بر مزار او هفت مرتبه سوره‌ی مبارکه‌ی «قدر» بخواند، خداوند هر دو را می‌آمرزد.

- مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه به نقل از عده‌الداعی آورده است:

حضرت صادق^(ع) فرمودند: چرا در حق پدر و مادر خودتان زنده باشند یا مرده، نیکی نمی‌کنید؟ اگر برای آنها نماز بخوانید، روزه بگیرید، صدقه بدهید خداوند ثواب این اعمال را به آنها می‌رساند و به شما برای این عمل نیکی که انجام داده‌اید پاداش بیشتری عنایت می‌کند.

پس همین الآن فاتحه و صلواتی با دعا برای فرج را به کلیه‌ی امواتمان هدیه‌ی نماییم.

سوال ۲۷: در مباحثه دانشجویی سؤال شد که اگر دو نفر مسلمان و غیر مسلمان نیاز به کمک داشته باشند، کدام اولی و مقدم هستند؟ دیگری پاسخ داد غیر مسلمان، چون با اخلاق‌ترند و دلیلش نیز دوستان او هستند. پاسخ چیست؟ (تهران) (۱۸ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا دقت نمایید که صرف خوش اخلاقتر بودن چند دوست غیرمسلمان نسبت به چند دوست بد اخلاق مسلمان، به هیچ وجه دلیل موجهی برای خوش اخلاقتر دانستن غیرمسلمانان نسبت به مسلمانان نیست و این یک ضدتبلیغ القاء شده است که ریشه در فرهنگ قبل از انقلاب دارد. چرا که همیشه سعی کردند تا به مسلمین القاء کنند که غیرمسلمانان الزاماً پاکتر، راستگوتر، صادقتر و فنی‌تر هستند. در صورتی که اصلاً چنین نیست و تاریخ گواه بر این مدعا می‌باشد. بدیهی است که گروه‌های اقلیت در یک کشور همیشه آرامتر هستند، البته تا وقتی فرصت مناسب به دستشان بیاید، وگرنه بعید نیست که مانند اسرائیل شوند.

دلیل برای اثبات مدعا رفتار آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها در دنیا و حتی نسبت به خودشان است که به رغم ادعای تمدن، اگر فرصت اندکی بیابند، یکدیگر را قتل عام می‌کنند، اموال هم را به غارت می‌برند و به نوامیس هم تجاوز می‌کنند و ...، جنگ‌های جهانی اول و دوم، جنایات قرون وسطا، ظلم‌های رنسانس تا امروز، جنگ‌های صلیبی اول و دوم و جنگ‌افروزی‌های بسیار وحشت‌انگیز و نیز لشکرکشی‌های پیاپی و ناامنی و فساد جهان امروز می‌باشد. از تهاجم ناجوانمردانه‌ی صرب‌های مسیحی به مسلمانان بوسنی گرفته تا جنایات صهیونیسم‌های مدعی یهودیت علیه مسلمانان و جنگ‌افروزی‌ها آمریکا در سرتاسر دنیا و به ویژه خاورمیانه و چپاول همه‌ی ملت‌های جهان و ...

اما ملاک «کمک» نیز مسلمانی و غیرمسلمانی نیست و ملاک تشخیص اولویت نیز رفتار دوستان نیست. بلکه ملاک اولیه «انسانیت» و وظایف انسانی است که البته اسلام بهتر از هر دیدگاه و مکتب دیگری آن را تبیین نموده و تعلیم داده و چارچوب‌هایش را تعیین نموده است و ملاک تشخیص اولویت نیز عقل است که اسلام به آن توصیه می‌نماید. لذا در تشخیص اولویت ابتدا شرط این است که نیاز چه کسی چیست و کدام یک اولی است. به عنوان مثال اگر برای کسی حادثه‌ای پیش آمده که نیاز فوری به فریاد رسی دارد، مثلاً زیر آور مانده و نیاز کس دیگری نیز گرسنگی است و باید لقمه نانی به آن رساند، بدیهی است که نفر اول اولویت دارد. خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان.

اما اگر هر دو در شرایط مساوی باشند و یک نیاز واحد داشته باشند، ایجاب «عقل و منطق» که اسلام نیز آن را توصیه می‌نماید، این است که ابتدا باید به خودی رسیدگی کرد. لذا اسلام می‌فرماید: اول خانواده، بعد اقربا، بعد عشیره، بعد هم شهری، بعد هم وطن ... و بدیهی است که در این دسته‌بندی‌ها، قرابت دینی جایگاه نخست را دارد. لذا اسلام می‌فرماید اگر کسی یتیم نیازمندی در میان اقربا دارد، وظیفه‌ی اول او رسیدگی به آن یتیم است.

بدیهی است کسی که به «خودی» ترحمی نداشته باشد، به غیرخودی به نحو احسن نخواهد داشت و آنچه درباره‌ی کمک به غیرخودی و اولویت او به هر بهانه‌ای بر زبان می‌آورد، فقط لفظ و لفاظی و یا تبلیغ و ضدتبلیغ می‌باشد.

سوال ۲۸: دین پیامبر (ص) قبل از اسلام چه بوده است؟ اگر می‌گویید به دین ابراهیم (ع) بوده‌اند، پس چرا به دین مسیحی که دین ماقبل است نبوده‌اند، مگر ادیان همه انبیای اولی العزم جهانی نبوده است؟ (اراک) (۱۸ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

الف - اگرچه امروزه یهودیت و مسیحیت در سرتاسر جهان نفوذی دارند، اما به هیچ وجه آنان پیامبر جهانی نبوده‌اند. چنانچه قرآن کریم در آیات متفاوتی بیان داشته است که حضرت موسی (علیه‌السلام) را برای قوم بنی‌اسرائیل ارسال نموده است و همچنین است حضرت عیسی (علیه‌السلام).

«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا» (الإسراء، ۲)

ترجمه: و به موسی کتاب تورات را فرستادیم و آن را وسیله‌ی هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم تا غیر من که خدای عالمم هیچکس را حافظ و نگهبان فرا نگیرند.

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (الصف، ۶)

ترجمه: و چون عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده‌ی خدا به سوی شمایم در حالی که کتاب آسمانی قبل از خود یعنی تورات را تصدیق دارم و به آمدن رسولی بعد از خودم که نامش احمد است بشارت می‌دهم ولی همین که آیات روشن برایشان آورد گفتند این سحری است آشکار.

ب - خداوند متعال چند دین متفاوت نفرستاده است و دین همه‌ی انبیای الهی نیز «اسلام» بوده است. آنچه که تغییر داشته «شریعت» به معنای باید و نبایدهای الزام شده به هر قوم در هر عصر به مقتضای شرایط زمانی و مکانی بوده است و تفاوت شریعت اسلام نیز همان تفاوت باید و نبایدها به مقتضای زمان و مکان این دین است که آخرین دین و جهانی می‌باشد. پس همه‌ی انبیای الهی موحد و مسلمان بودند و امت خود را نیز به توحید و اسلام دعوت کرده‌اند (به آیات ذیل دقت شود):

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران، ۱۹)

ترجمه: همانا دین نزد خدا تنها اسلام است، و اهل کتاب در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آن که به حقانیت آن یقین داشتند و خصومتی که در بین خود داشتند وادار به اختلافشان کرد و کسی که به آیات خدا کفر بورزد باید بداند که خدا سریع الحساب است

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (الشورى - ۱۳)

ترجمه: برایتان از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آنچه ما به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم این بود که دین را بپا دارید، و در آن تفرقه نیندازید. آنچه که شما مشرکین را به سوی دعوت می‌کنید بر آنان گران می‌آید، و این خدا است که هر کس را بخواهد برای تقرب به درگاه خود برمی‌گزیند، و کسانی را به سوی خود هدایت می‌کند که همواره در امور به او مراجعه نمایند.

«ما كان إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَ لَا نَصْرَانِيًّا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (آل عمران، ۶۷)

ترجمه: ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه بر طریق فطرت مسلم بود و از مشرکین نبود.

ب - و اما اگرچه پیامبر اعظم، حضرت محمد مصطفی (صلوات الله عليه و آله) در چهل سالگی مبعوث شدند، اما این گونه نبوده که قبل از آن مانند یک فرد عادی بودند و بعد یک دفعه مبعوث شدند! بلکه ایشان از همان ابتدا نبی‌الله بودند، اما در چهل سالگی به سوی خلق گسیل گردیدند. چنانچه خود ایشان می‌فرمایند:

«كنت اول الانبياء فى الخلق و آخرهم فى البعث» - من از جهت آفرینش در بین انبیا، نفر اول بودم و در مبعوث شدن خاتم و آخرین آنها هستم. (ابن کثیر، سیره‌ی پیامبر، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۳۱۸)

در تواریخ متفاوت ثبت است که علمای یهود و نصاری بر اساس کتاب خودشان و نقل هایی که از حضرات موسی و عیسی علیهما السلام شنیده بودند، علائم و نشانه‌های پیامبر آخرالزمان را می‌شناختند، لذا در کودکی هم که ایشان و علائم را دیدند، فهمیدند که او همان پیامبر موعود است. تا آنجا که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام، ۲۰)

ترجمه: آنان که ما کتابشان دادیم رسول الله را می‌شناسند همان‌طوری که فرزندان خود را می‌شناسند، و کسانی که به نفس خود زیان کرده‌اند ایمان نمی‌آورند.

و در آیه‌ی دیگری (البقره، ۱۴۶) تأکید شده که قرآن را می‌شناسند، مانند شناختن فرزندانشان. حال چطور ممکن است که وقتی ایشان ۵ ساله بودند، علمای یهودی و مسیحی می‌دانستند که او پیامبر است، اما خود تا چهل سالگی نداند که «نبی‌الله» است؟!

بدیهی است کسی که برای نبوت برگزیده شده است، از همان بدو تولد آراسته به عصمت و علم لدنی و تربیت الهی است، نه این که دفعته‌اً به این مقام برسد. و روایات نیز تصریح و تأکید بر همین معنا دارند.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«بعث الله محمدا رسول الله (ص) لانجاز عده و تمام نبوته ماخوذا على التبيين ميثاقه».

ترجمه: خداوند سبحان برای وفای به وعده‌ی خود و کامل کردن نبوتش، محمد رسول خویش را مبعوث ساخت در حالی که از همه‌ی پیامبران [برای بشارت دادن به آمدنش] پیمان گرفته شده بود. «(نهج البلاغه، ج ۱) و نیز می‌فرماید:

«لقد قرن الله به [رسول الله (ص)] من لدن ان كان فطيما اعظم ملك من ملائكة يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره».

ترجمه: از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را با او قرین ساخت، تا شب و روز وی را به راه‌های مکارم و طرق اخلاق نیک جهان سوق دهند.

پس انبیای الهی و به ویژه رسولان از همان بدو تولد تحت تربیت الهی هستند. لذا هیچ ضرورتی ندارد که پیامبر اکرم (ص) تا قبل از بعثت به شریعت پیامبر دیگری باشد. بلکه ایشان مانند همه‌ی انبیای الهی موحد و مسلمان بودند و بنا به تعلیم و امر الهی به شریعت (تکالیف) خود عمل می‌نمودند.

سوال ۲۹: «دنیا» در روایات و احادیث ما هم مورد مدح قرار گرفته است و هم مورد نکوهش، مگر می‌شود یک چیز هم ممدوح باشد و هم مذموم؟ یا مثلاً چگونه هم امر به «رفاه» می‌شود و هم به «قناعت»؟! (۲۴ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر به تک تک اجزا و افعال دنیا نیز توجه کنیم، از همین حالت دو یا چندگانه برخوردار هستیم. چرا که تفاوت در زاویه‌ی نگاه و یا هدف و جهت و موضوع است نه در دنیا، ویژگی‌ها و خواصش.

به عنوان مثال: آیا خوردن مواد قندی یا تزریق سرم قندی خوب است یا بد؟ بدهی است که به حد طبیعی برای آدم سالم خوب است. تزریق آن به کسی که دچار افت قند شده واجب است و او را از مرگ نجات می‌دهد، در حالی که همان تزریق به کسی که دچار افزایش قند شده است، مهلک می‌باشد.

یا به عنوان مثالی نزدیکتر به بحث، «قرآن کریم» کتابی مقدس، نورانی، کلام وحی و هدایت کننده است. اما همین کتاب برای مؤمنین شفا و رحمت است و برای کافران عامل گمراهی بیشتر.

«و نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الاسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه از قرآن فرستیم شفاي دل و رحمت الهی بر اهل ایمان است، لیکن کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود.

الف - دنیا، خلقت خداوند حکیم، علیم و منان است. دنیا مظهر جمال و جلال الهی است و خداوند نیز خیر محض است و کمال مطلق، لذا از او هیچ شری صادر نمی‌گردد. پس دنیا بسیار خوب و زیباست و تنها دروازه‌ی ورود به بهشت است. همچنان که دروازه‌ی ورود به جهنم نیز هست. خداوند متعال در دنیا مورد عبادت و اطاعت قرار می‌گیرد، همچنان که مورد کفر و معصیت قرار می‌گیرد.

پس دنیا به لحاظ خلقت، نعمت، مهد معرفت اسمای الهی، امکان و فرصت رشد و ... خیلی خوب است و اصلاً خویتر از آن وجود ندارد. اما به لحاظ این که کسی آن را دائمی فرض کند، حیات خود را نیز در آن ابدی بپندارد، محبت دنیا را جایگزین محبت خدا کند ... و نهایت آن که رسیدن به متاع آن را هدف نهایی حیات و زندگی خود قرار دهد، خیلی مذموم و بد است.

بدهی است که این «بدی» به نحوه‌ی برخورد ما با دنیا برمی‌گردد نه به اجزای طبیعی یا غیرطبیعی، زینت‌ها، نیازها ... و قوانین یا آثار فعل و انفعالات. چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«حب الدنيا رأس كل خطیئة - محب دنیا ریشه‌ی هر خطا و گناهی است». چرا که انسان به طمع رسیدن به متاعی از مطامع دنیوی خود خطا و گناه می‌کند.

پس دنیا خودش خوب و خلقت خداوند حکیم است. نحوه‌ی برخورد ما با آن و بهره‌وری ما از آن اگر خوب باشد، این دنیا برای ما خوب است و اگر بد باشد، این دنیا برای ما خوب نیست و محبت به دنیا، تعلق به دنیا و هدف گرفتن دنیا بسیار مذموم است و منجر به شکست، ناکامی و پشیمانی می‌گردد.

ب - موضع قناعت و رفاه نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. باید دقت نمود که اولاً معنای قناعت، قانع بودن است و قانع بودن در مقابل حرص و آز و طمع است نه در مقابل داشتن یا نداشتن. در ثانی معنای «رفاه» نیز ریخت و پاش و اصراف نیست. بلکه رفع نیاز است.

پس می‌بینیم که قناعت و رفاه نه فقط ضد و نقیض یکدیگر نیستند، بلکه کامل کننده‌ی هم می‌باشند. یعنی انسان تلاش می‌کند تا نیازش را برطرف نماید و بدین وسیله به رفاه برسد، اما در این تلاش قانع است، یعنی به همین مقدار که نیازش را برطرف می‌کند بسنده می‌نماید (قانع است) و حرص بیشتر به دست آوردن و جمع کردن بدون نیاز نمی‌زند. بدین ترتیب هم انسان و جامعه به رفاه می‌رسند، و هم حرص‌ها و نیز ریخت و پاش‌ها موجب بروز و ظهور این همه اعوجاج و ظلم نمی‌گردد.

سوال ۲۰: می‌گویند: مقام معظم رهبری کی به اجتهاد رسیده‌اند؟! و اجازه‌ی اجتهاد را از چه کسی گرفته‌اند؟! شایع می‌کنند که چگونه پس از رحلت امام (ره) ایشان یک دفعه مجتهد شدند و...؟
(تهران) (۳۷ آبان ۱۳۸۹)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این شبهه، جدید نیست. از همان روز اولی که ایشان به عنوان «ولی امر مسلمین» از سوی مجلس خبرگان رهبری انتخاب شدند، این شبهه مطرح شد. منتهی تاکتیک دشمن و سیاست‌گذاران «جنگ نرم» همیشه این گونه بوده است که ضمن تولید شایعات جدید، شایعات و حتی دروغ‌ها و تهمت‌های قدیمی را نیز به رغم معلوم و مبرهن شدن پاسخ‌ها مجدداً و مکرر و مستمر مطرح می‌کنند. چرا که بر این باورند که اولاً هیچ گاه نباید به پاسخ توجه نمود و همیشه باید حرف تکرار شود تا القا گردد که پاسخ مطلوب و قانع کننده نبوده است و ثانیاً در نظر می‌گیرند که در هر چهار تا پنج سالی نسل تغییر می‌کند و طبعاً نسل جدید از شبهات و پاسخ آنها و نیز تاریخچه‌ی طرح شبهه و اهداف آن خبر ندارند، پس بهتر است با این شیوه این شبهه نسل به نسل منتقل گردد و بدین وسیله هم اذهان نسل‌های جدید مشوش گردد و هم شبهه‌ی تولید شده همچنان جریان داشته باشد.

سازندگان و توزیع کنندگان شبهه‌ی «اجتهاد مقام معظم رهبری»، یا به خاطر بغضی که مانع از شناخت آنها نسبت به هر موضوعی از اسلام و جامعه و حیات اسلامی می‌گردد، هیچ شناختی نسبت به مراتب تحصیلات حوزوی و مرحله‌ی اجتهاد ندارند و یا به خوبی می‌دانند که چیست و حصول آن چگونه است، اما از بی‌اطلاعی عمومی مردم نهایت سوءاستفاده را برای ضدتبلیغ می‌برند. لذا میحث «اجتهاد» را چنان مطرح می‌کنند که گویی راجع به «مرجعیت» سخن می‌گویند و آن را نیز به غلط القا می‌کنند. و البته از دشمن انتظار دیگری نمی‌رود، بلکه خودی باید بصیر باشد.

الف - «اجتهاد»: یکی از سطوح تحصیلات علوم دینی است. همچنان که تحصیلات دانشگاهی دوره‌های کارشناسی، ارشد و دکترا دارد، تحصیلات حوزوی نیز دارای مراتبی است و دوره‌ی مقدمات آن برابر با کارشناسی (لیسانس) می‌باشد.

طلبه پس از آن که دوره‌ی مقدمات را به پایان رسانید، می‌تواند ادامه تحصیل دهد تا آن که «درس خارج فقه و اصول» را نیز به پایان رساند و اگر موفق شد به «اجتهاد» می‌رسد.

اجتهاد یعنی قدرت علمی کافی برای استنباط مستقیم شخص در مورد احکام از منابع فقه و اصول و مجتهد کسی است که می‌تواند از منابع تعیین شده بر اساس میانی انتخاب شده با شیوه‌های صحیح و منتخب، استنباط احکام را انجام دهد. در این مرحله، دیگر تقلید بر مجتهد جایز نیست و او باید بنا بر استنباط خودش عمل نماید. اما مرجع تقلید، مجتهدی است که با تقبل مسئولیت خطیر مرجعیت، مجموعه استنباط‌های خود را نیز جهت تقلید به جامعه ارائه داده است و اجازه می‌دهد تا دیگران در مقام تقلید به او مراجعه کنند. لذا فرق مجتهدی که مرجعیت را پذیرفته و مجتهدی که نپذیرفته، مانند پزشکی است که امکان مراجعه‌ی بیمار را ایجاد نموده و یا پزشکی که به طبابت نپرداخته، بلکه در دانشگاه تدریس و یا در موضوع خاصی تحقیق می‌نماید.

اجازه‌ی اجتهاد را نیز کسی به کسی نمی‌دهد. اجتهاد کالا نیست که دیگران به دیگران بدهند. بلکه یک مقام و مرتبه‌ی علمی است. لذا طلبه پس از گذراندن دوره‌های معین، به این مرتبه می‌رسد و همین طور که در دانشگاه اساتید دیگر رسیدن دانشجو به مرتبه‌ی کارشناسی یا ارشد را گواهی و تأیید می‌کنند، در حوزه نیز مجتهدین دیگر، رسیدن طلبه به مرتبه‌ی اجتهاد را تأیید می‌کنند. و همه‌ی مجتهدین به گذر مقام معظم رهبری از این مرحله، از ده‌ها سال پیش اذعان دارند و اگر چنین نبود، وی را برای مسئولیت خطیرتر چون زعامت و امامت سیاسی و حکومتی و اداره‌ی امور جامعه برنمی‌گزیدند و یا دست کم معترض می‌شدند که او مجتهد نیست تا بتواند برای اداره‌ی جامعه استنباط احکام نماید.

تأیید اجتهاد نیز مانند دانشگاه است. چنانچه در دانشگاه همه‌ی اساتید جمع نمی‌شوند، بلکه یک یا چند استاد رسیدن دانشجو به مرتبه‌ی کارشناسی یا ارشد یا دکترا را تأیید می‌کنند، در حوزه نیز تأیید یک مجتهد مسلم، برای رسیدن یک طلبه به مرتبه‌ی اجتهاد کفایت است. چه رسد به جمع یا اکثریت آنها.

ب - با توجه به مطالب فوق مشهود و معلوم می‌گردد که هر طلبه‌ی حاذق و درس‌خوانی می‌تواند طی چند سال به این درجه برسد. چنانچه اغلب علمایی که می‌شناسیم و از جمله شخص امام خامنه‌ای (دام‌الله‌العالی)، در سنین نوجوانی و بین ۲۵ تا ۳۰ سالگی و حتی برخی بسیار سریعتر و زودتر به این مرحله‌ی تحصیلی می‌رسند. اما دلیل نمی‌شود که حتماً به مرجعیت آنها نیاز باشد و یا حتماً این مسئولیت را بپذیرند. لذا شاهدیم که علما و مجتهدین بزرگی بودند که هیچ‌گاه وارد این عرصه نشدند.

به عنوان مثال: آیا علما و دانشمندانی چون: مرحوم آیت‌الله علامه طباطبایی، آیت‌الله علامه جعفری، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله دکتر مفتح و ... که وارد عرصه‌ی مرجعیت نشدند، مجتهد نبودند؟ یا آن که همگی در همان سنین جوانی این مرحله‌ی تحصیلی را با حصول شرایط دیگری چون عدالت و آگاهی از شرایط و مسائل روز پشت سر گذاشتند و همیشه به کلیه‌ی مسائل روز اشراف داشتند.

ج - مرجعیت، تقبل بار سنگین رجوع مردم است. لذا تا مجتهد چنین ضرورتی را احساس ننماید و تا مراجع ذیصلاح مانند سایر علما، جامعه‌ی مدرسین و ... از او تقاضا نکنند، ضرورتی برای آن نمی‌بیند.

چنانچه مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی که اعلم زمان خود بود، تا مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم در قید حیات و انجام مسئولیت بودند، این ضرورت را احساس نکرده و رساله‌ای نیز منتشر ننمودند. مرحوم حضرت امام خمینی^(ره) نیز تا آیت‌الله بروجردی زنده بودند، ضرورتی برای ورود به عرصه‌ی مرجعیت ندیدند. مرحوم آیت‌الله بهجت نیز تا حضرت امام زنده بودند رساله‌ای منتشر ننموده و مرجعیت را نپذیرفتند و مرحوم حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی^(ره) که هم سطح و هم طلبگی حضرت امام^(ره) و نیز از نوایغ، نوادر و ... بوده و برخی بر این باورند که از «اوتاد» بوده‌اند، تا آخر این مسئولیت را نپذیرفتند.

آیا حضرات آیاتی چون: جعفر سبحانی، جوادی آملی، حسن‌زاده‌ی آملی و ...، که یا رساله‌ای منتشر ننموده و یا اخیراً بنا به اصرار حوزه‌های علمیه وارد این عرصه شده‌اند، تازه و یا یک شبه به اجتهاد رسیدند؟!

د - ولی فقیه نیز کسی است که نه تنها اجتهاد او برای همگان و از جمله مجتهدین، علمای اعلام، خیرگان و آیات عظام مسلم و مسجل است، بلکه تشخیص داده‌اند شرایط دیگر او برای «ولایت» مانند: عدالت، علم و اشراف به مسائل روز، توان اداره، مقبولیت و ... از دیگران بهتر و برتر است. لذا از او می‌خواهند که این مسئولیت را بپذیرد.

مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز در همان سنین جوانی به مقام اجتهاد رسیدند و هم اکنون نیز به رغم مسئولیت‌های بسیار سنگین «امامت و رهبری» حکومت اسلامی و جامعه‌ی مسلمین، همچنان به تدریس درس خارج فقه و اصول ادامه می‌دهند و مجتهدین و آیات شناخته شده‌ای نیز در این درس حضور می‌یابند.

لذا با توجه به ضرورت، نیاز، رجوع مردم و تقاضای علمای محترم اسلام، پس از قبول مسئولیت خطیر ولایت و امامت جامعه، مرجعیت به عنوان رجوع مردم برای تقلید در سایر احکام را نیز متقبل شدند.